

پیر و زتاریج

روایت فاتحانه عاشورا و مقاومت حسینی



نویسنده: رضای رحمتی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پیروزتاریخ

روایت فاتحانه عاشورا و مقاومت حسینی



سرشناسه: رضای رحمتی، رضا، ۱۳۶۱-
 عنوان و نام پدیدآور: زندگی با آیه‌ها: پویش تبیین و حفظ آیه‌های قرآن / نویسنده رضا رضای رحمتی.
 مشخصات نشر: تهران: سازمان دارالقرآن الکریم، نشر تلاوت، ۱۴۰۴.
 مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص.؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
 شابک: ۷-۰۶-۵۱۰۱-۶۲۲-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان دیگر: پیروز تاریخ مکتوبه‌ای با محوریت ۱۲ آیه قرآن برای ۱۲ شب محرم.
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۶۱] - ۲۶۴.
 عنوان دیگر: پویش تبیین و حفظ آیه‌های قرآن.
 عنوان دیگر: پیروز تاریخ مکتوبه‌ای با محوریت ۱۲ آیه قرآن برای ۱۲ شب محرم.
 موضوع: قرآن، برگزیده‌ها -- ترجمه‌ها -- Qur'an. Selections -- Translations
 موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. - Hosayn ibn 'Ali, Imam III, 625-680
 موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق -- جنبه‌های قرآنی - Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680 -- Qur'anic teaching
 شناسه افزوده: سازمان دارالقرآن الکریم، نشر تلاوت
 رده‌بندی کنگره: BP۵۹/۹
 رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۱۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۱۰۵۱۵۸
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

پیروز تاریخ

روایت فاتحانه عاشورا و مقاومت اسلامی

نویسنده: رضا رضای رحمتی

ویراستاران: بتول احدی مجنده و ریحانه مجتبابی

طراح جلد و تصویرساز: سید محمد موسوی

مدیر هنری: علیرضا محب الطاهر

صفحه‌آرا: علی عبادی فرد

ناشر: انتشارات تلاوت

نوبت و سال چاپ: اول / خرداد ۱۴۰۴

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد | قیمت: ۲۵۰,۰۰۰ تومان

شابک: ۷-۰۶-۵۱۰۱-۶۲۲-۹۷۸

شماره مرکز پخش (فروشگاه بصائر)

۰۹۱۲۸۰۸۸۱۲۴ _ ۰۲۱۶۶۹۵۶۰۹۵

فهرست

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران ۱۳۹)

۱. نگاهت را درست کن؛ امام حسین علیه السلام پیروز شده... ۱۹
- تلقى های صحیح و غلط از قیام حسینی... ۲۱
- امام حسین علیه السلام امام پیروز یا شکست خورده؟... ۲۲
- گریه برای امام پیروز یا شکست خورده؟... ۲۳
- راز قرآنی امام پیروز... ۲۵
- عامل اول پیروزی: ایمان به نصرت خدا... ۲۶
- رمز پیروزی، ایمان؛ نه امکانات... ۲۶
- خدا در میدان مبارزه... ۲۸
- عامل دوم پیروزی: ایمان به توانمندی ها... ۲۹
- کافی است واقع بین باشیم... ۳۰
- معدن طلا و نقره خودت را کشف کن... ۳۰
- مهلک ترا ز سم... ۳۱
- جامعه واقع بین به استعداد های خودش کافر نیست... ۳۲
- ما باهوش تریم یا غربی ها؟... ۳۲
- جنگ با خود تحقیری... ۳۲
- هنر غرب زدگان: تحقیر جامعه... ۳۳
- نفرین بر خود تحقیری، درود بر واقع بینی... ۳۴

- تنور داغ یأس با خودتحقیری جمعی ۳۴
- روشن نظام سلطه در شکست روحی جامعه ۳۴
- نقش امام در خودباوری جامعه ۳۵
- تکریم استعدادها در کربلا ۳۶

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾ (حدید ۲۵)

۲. هدف امام همان هدف انبیا: بیدار کردن مردم برای قیام ضد ظلم ۳۷
- امام پیروز چهره درخشان کربلا ۳۹
- معرفی امام پیروز به مردم ۴۰
- نقش مردم در پیروزی یا شکست مدیریت جامعه ۴۱
- ولی خدا: مربی یا داور فوتبال ۴۱
- تأمین امنیت تا آبادی جامعه ۴۱
- ولایت مداری: اطاعت به همراه مسئولیت پذیری ۴۲
- امام، دستور نمی دهد ۴۳
- چرا ولایت مدام جلو اشتباه مردم را نمی گیرد؟ ۴۵
- هیئت، جلوه بلوغ شیعه در کار جمعی ۴۵
- شاخص موفقیت جریان رسالت پیامبر ﷺ ۴۶
- مهم ترین نیاز جامعه: تعاون تا اقامه حق ۴۸
- تفاوت شیوه علی ﷺ و معاویه ۴۹
- امام علی ﷺ: هیچ امامی بی نیاز از کمک مردم نیست ۵۰
- حد مطلوب مشارکت مردم ۵۰
- احترام به امام جامعه ۵۲
- نقش مردم در اقامه حق در کلام امام حسین ﷺ ۵۴

﴿...قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَرَمٌ مِّنْ فِتْنَةِ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ
فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (بقره ۲۴۹)

۳. امام حسین ﷺ ثابت کرد پیروزی به تجهیزات و نفرت نیست ۵۷
- سرخط ادبیات قرآنی فتح ۵۹

درس خواندن به سبک ادبیات فتح	۶۰
تربیت پدران به ادبیات فتح	۶۰
عوامل درونی: مایه شکست و پیروزی جامعه	۶۱
«ما می توانیم» ها و «ما نمی توانیم» ها	۶۲
جریان شناسی «ما می توانیم» ها و «ما نمی توانیم» ها	۶۳
سپاه طالوت نمود دو جریان «ما می توانیم» و «ما نمی توانیم»	۶۳
جنگ احزاب امتحان «ما می توانیم» و «ما نمی توانیم»	۶۵
اشعث رهبر جریان «ما نمی توانیم»	۶۷
امام خمینی علیه السلام و شعار «ما می توانیم»	۶۸
پیچ تاریخی انقلاب اسلامی	۶۹
پیچ تاریخی و بزرگ ترین مانع در مسیر رشد انقلاب	۷۰
فوکویاما: «ما اشتباه کردیم!»	۷۱
کجا توانستیم؟	۷۲
پیروزی به تجهیزات و نفرت نیست	۷۳
رقیه فاتح شام	۷۴

﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئَظُنَّ
عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (نساء ۱۳۹)

۴. هیئات مّا الذلّة جریان سازی مقاومت در طول تاریخ	۷۷
امام پیروز، امت پیروز	۷۹
عزت عامل موفقیت فرد و پیروزی جامعه	۸۰
معنای عزت	۸۰
جایگاه عزت در کربلا	۸۲
عزت عنصر اصلی در حماسه حسینی	۸۲
بهای عزت: خون سیدالشهدا	۸۳
محصول کربلا: حفظ عزت سیدالشهدا	۸۴
غربت در اوج شهرت	۸۴
عزت مشکل اصلی تا ظهور	۸۵

گذرا از جان برای حفظ عزت.....	۸۶
سه ضلع عزت در دین.....	۸۷
عزت نفس: نمای شخصیت مؤمن.....	۸۸
امتیاز عضویت در باشگاه ایمان.....	۸۹
دین اسلام دین سربلندی و عزت.....	۸۹
حرکت روی نوار قهرمانی.....	۹۰
دنیا و عزت؟!.....	۹۱
عزت ظاهری اهل دنیا.....	۹۱
امکانات ظاهری، شروع غرب زدگی.....	۹۲
مهم ترین دلیل روانی غرب زدگی.....	۹۳
سوء ظن: مبنای تعامل با غرب.....	۹۴
ثمره غرب زدگی: ندیدن واقعیت.....	۹۵
اعتماد به دشمن: مایه شکست.....	۹۵
عوامل اعتماد به دشمن.....	۹۷
۱. ساده لوحی.....	۹۷
ناجی امت از ساده اندیشی.....	۹۸
۲. ایمان به طاغوت.....	۹۸
ویژگی مؤمن به طاغوت.....	۹۸
شناسنامه نسل ایستاده در مقابل دنیا.....	۹۹
راز عزت حر.....	۱۰۰

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ...﴾ (بقره ۱۲۰)

۵. امام حسین (علیه السلام) جلو نقشه دشمن را که نابودی اسلام بود گرفتند.....	۱۰۳
حکمت تکرار داستان های قرآن.....	۱۰۵
آغاز حیات بشر با نزاع.....	۱۰۶
اولین خبر به آدم (علیه السلام).....	۱۰۸
دشمنی حتی با نزدیک ترین افراد.....	۱۰۹
دلایل حضور دشمن در حیات بشر.....	۱۱۰

۱. رشد خوبان ۱۱۰
۲. دیده شدن زیبایی خوبان ۱۱۰
۳. فراهم شدن بستر امتحانات الهی ۱۱۱
- قوی باش ۱۱۱
- وجود دشمن: عامل نشاط جامعه ۱۱۲
- انواع سرگرمی با دشمن ۱۱۲
۱. دشمنی به نام علاقه های سطحی ۱۱۲
- هواپرستی مدلی برای زندگی ۱۱۳
- تکذیب و قتل انبیاء ۱۱۴
۲. دشمنی شیطان ۱۱۴
۳. دشمنی نفاق ۱۱۶
۴. یهود دشمن اصلی ۱۱۷
- امام حسین (ع) و شکست نقشه یهود ۱۱۷
- ما با آن ها مهربان باشیم، آن ها با ما مهربان اند؟ ۱۱۸
- طرح اسرائیل: نابودی ما ۱۱۹
- مقاومت، تنها راه نجات ۱۲۰
- حضرت زینب (ع): هرگز نمی توانی ما را نابود کنی ۱۲۰
- عبدالله بن الحسن (ع): ما ماندگاریم و شما رفتنی ۱۲۱

﴿إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا

إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران ۱۷۵)

۶. دشمن ضعیف تر از آن است که می نماید ۱۲۳
- دشمن ضعیف یا قوی؟ ۱۲۵
- نظر غرب درباره افول قدرت نظام سلطه ۱۲۶
- دشمن ضعیف، اما زهردار و خبیث ۱۲۸
- برخورد روان کاوانه قرآن ۱۲۸
- بحث کردن و حل مسئله؟! ۱۳۰
- سیاست مداران ترسو و ترساندن جامعه ۱۳۱

- با ترس، چرخه اقتصاد هم نمی چرخد ۱۳۲
- تئوریزه کردن ترس ۱۳۳
- انتخاب سیاسیون شجاع ۱۳۳
- سیاست مداری که هرگز نترسید ۱۳۵
- اولین ناو آمریکایی را بزنید ۱۳۵
- دلیل عدم ترس امام ۱۳۶
- امام شجاع و نترس ۱۳۷
- ضعف دشمن را ببین ۱۳۸
- ضعف های دشمن ۱۳۸
۱. ترس ۱۳۸
۲. اختلاف و نفرت ۱۴۰
۳. محکوم به ذلت ۱۴۲
- ما حاضریم چه کنیم؟ ۱۴۳
- قوی شدن: تنها راه ۱۴۳
- شجاعت قاسم ۱۴۴

﴿...فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ﴾ (توبه ۱۲)

۷. دلیل؟ تجربه! ۱۴۷
- امام اهل خطر ۱۴۹
- رابطه پیروزی و شکست با خطرپذیری ۱۵۰
- زندگی است و خطر ۱۵۰
- بزرگ تر از خطر ۱۵۱
- ملاک خطرپذیری ۱۵۳
- ترس را مدیریت کنیم ۱۵۴
- محافظه کاری: دشمن آینده سازی ۱۵۵
- خطرپذیری در برابر دشمن ۱۵۵
- محافظه کاری قتلگاه خواص ۱۵۷
- بی اعتنا به تجربه ۱۵۹

امام مذاکره یا مقاومت؟.....	۱۶۰
مقاومت در قیام امام حسین علیه السلام	۱۶۰
اصل خطرپذیری در سیاست.....	۱۶۱
ترس، قاتل آینده؛ شجاعت، آغاز تحول.....	۱۶۲
محافظه کاری قتلگاه مردم کوفه.....	۱۶۴
خطر، نزدیک گلوی نوزاد.....	۱۶۵

﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ (آل عمران ۵۴)

۸. تمام تلاش های دشمن در پازل خداست.....	۱۶۷
دشمنان عامل پیروزی جبهه حق.....	۱۶۹
خدا، کربلا را آغاز قرار داد.....	۱۶۹
اصل اول: اعتقاد به مکار بودن دشمن.....	۱۷۰
مکر نفس، با توجیهات شرعی.....	۱۷۱
اصل دوم: خدا با ماست! نگران نباش.....	۱۷۲
اصل سوم: همه نقشه ها به ضرر خودشان.....	۱۷۳
نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و آله	۱۷۴
اصل چهارم: نتیجه مکر خدا، نابودی دشمن.....	۱۷۵
اصل پنجم: پیچیدگی نقشه خدا.....	۱۷۶
خیرالماکرین و تولد حضرت موسی علیه السلام	۱۷۸
اصل ششم: مقاومت ما، نقشه خدا.....	۱۷۸
قوم جایگزین.....	۱۸۰
اربعین یعنی نابودی مکر دشمنان حسینی.....	۱۸۱
وقتی دشمن علی اکبر رازد.....	۱۸۲

﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (جن ۱۶)

۹. استقامت رمز پیروزی.....	۱۸۵
امام حسین علیه السلام امام مقاومت.....	۱۸۷
استقامت امام به تنهایی کافی نیست.....	۱۸۸

- آیه‌ای در شأن ابا الفضل العباس علیه السلام و اصحاب حسین علیهم السلام ۱۸۸
- امشب به دست حضرت عباس علیه السلام با آب فراوان، سیراب شویم ۱۹۰
- بدون استقامت می‌توان پیشرفت کرد؟ ۱۹۱
- میدان جنگ است و دویدن؛ نه راه رفتن! ۱۹۲
- ادبیات مقاومت در جامعه ما نمی‌گیرد ۱۹۲
- تجربه تاریخی باید برجسته شود ۱۹۳
- پیشرفت، استقامت جمعی می‌طلبد ۱۹۳
- مسیر درست پیشرفت ۱۹۴
- غرب و پیشرفت ۱۹۵
- مقایسه‌ای شکوهمند از چهل سال پیشرفت ما و آمریکا ۱۹۶
- آمریکا، پولدار بی تدبیر؛ ایران، زحمتکش مقاوم ۱۹۷
- فرآیند رشد ما ۱۹۷
- سختی راه استقامت به معنای اشتباه بودن راه نیست ۱۹۸
- کربلا، اوج سختی؛ اما در مسیر قله پیشرفت ۱۹۹
- مثل حضرت عباس علیه السلام، بایستیم ۲۰۰

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاسْتَبْشَرُوا بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (آل عمران ۱۶۹ و ۱۷۰)

۱۰. ناامیدی ممنوع ۲۰۳
- امام شور یا آرامش؟ ۲۰۵
- تقسیم آرامش به جای آب ۲۰۶
- امام حسین علیه السلام خدای آرامش ۲۰۷
- آرامش حسین علیه السلام، میان انبوه بلا ۲۰۷
- به جهان، معرفی کنیم ۲۱۰
- غرق تماشای حسین علیه السلام ۲۱۰
- زندگی بدون خدا ۲۱۱
- با خدا بودن، رمز آرامش ۲۱۲

۲۱۲.....	میوه آرامش و اضطراب
۲۱۴.....	تلقی آرامش و امید از شهدا
۲۱۵.....	منطق انتخاب شهادت
۲۱۷.....	ترس و غم؛ هر دو ممنوع!
۲۱۸.....	ما معادله قدرت در جهان را تغییر دادیم
۲۱۹.....	حرم حسین و اندوه؟!
۲۲۰.....	شب عاشورا شب آرامش

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص ۵)

۲۲۳.....	۱۱. قیامی که به پیروزی نهایی منجر می شود
۲۲۵.....	قیام حسینی و قیام مهدوی
۲۲۷.....	مستضعفان، وارثان قدرت و ثروت
۲۲۸.....	بنی اسرائیل، مستضعفان بی ظرفیت
۲۲۹.....	پیش از ظهور، میدان کسب ظرفیت
۲۳۰.....	در خودت ظرفیتی به ارث بردن زمین را ایجاد کن
۲۳۱.....	دو شرط برای خروج از استضعاف
۲۳۱.....	امروز وقتِ تمرین است
۲۳۳.....	اقتصاد مقاومتی، طرح کلی خروج از استضعاف
۲۳۳.....	اقتصاد مقاومتی یعنی اقتصادِ مردمی
۲۳۴.....	اقتصاد مردمی، کاهش رانت و دزدی
۲۳۴.....	دنبال تقویت تولید باشیم
۲۳۶.....	دلار نخرید
۲۳۶.....	مردم را در تجارت، هم چون جنگ، شرکت دهید
۲۳۷.....	مسیرِ مردمی کردن نظام
۲۳۸.....	دفاع با مردم، سازندگی با...؟
۲۳۸.....	نقش نظارتی مردم و صدا و سیما در اقتصاد
۲۳۹.....	باید اهلِ درک مدیریت باشیم

۲۳۹.....	حکومت بر مردم با فریب افکار عمومی در غرب
۲۴۰.....	فهم مدیریت، شرط «اثمه» شدن
۲۴۱.....	نداشتن حب مقام، شرط فهم مدیریت
۲۴۱.....	در پیروی از فرمان‌های امام، کم می‌آوریم...
۲۴۲.....	مدیریت جامعه به بهای جان مبارک سیدالشهدا (ع)
۲۴۲.....	شام غریبان شب یادآوری مسئولیت ما

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ
وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ...﴾ (انفال ۶۰)

۲۴۵.....	۱۲. تبیین ادامه راه جهاد است
۲۴۷.....	قدرتمند شدن عامل پیروزی
۲۴۹.....	چگونه یاران حسین (ع) پاکیر حسین (ع) شدند؟
۲۴۹.....	لورفتن یاران امام حسین (ع) در کربلا
۲۵۰.....	قوی بودن؛ مهم‌ترین ویژگی یار امام زمان (عج)
۲۵۱.....	دین برنامه‌ای برای قوی شدن
۲۵۳.....	قدرت بازدارندگی با قوی شدن
۲۵۴.....	قدرت بازدارندگی فقط نظامی نیست
۲۵۴.....	قدرت اقتصادی از مصادیق قدرت بازدارندگی
۲۵۵.....	قدرتی از جنس تبیین و روشنگری
۲۵۶.....	سه وظیفه اصلی ما برای قوی شدن؛ اول: جهاد تبیین
۲۵۶.....	جهاد تبیین از جنس جهاد زنبی
۲۵۷.....	جهاد تبیین جهاد کبیر است
۲۵۷.....	جهاد تبیین؛ جهادی که بر زنان هم واجب است
۲۵۸.....	شیطان و دوستانش، جهاد تزیین دارند
۲۵۸.....	جهاد با قرآن زینب کبری (ع)
۲۶۰.....	حق پرست باش و باطل ستیز!
۲۶۱.....	چگونگی جهاد تبیین زنبی
۲۶۲.....	امام سجاد (ع) علم‌دار جهاد تبیین
۲۶۵.....	فهرست منابع

مقدمه

در مواجهه با عاشورا، آنچه بیش از هر چیز غلبه دارد، تصویر سوگ و مصیبت است که البته به جای خود، درست و دقیق است؛ تصویری که در طول قرون، با عظمت و شور حفظ شده. اما نگاهی که کمتر دیده شده، نگاه فتح و پیروزی در عاشورا است. در این اثر، ما به دنبال بازسازی آن تصویر ناتمام هستیم؛ می‌خواهیم زاویه‌ای را روشن کنیم که کمتر در کانون روایت‌ها بوده: ادبیات فتح و پیروزی.

امام حسین علیه السلام در عاشورا نیامده بود که صرفاً قربانی شود، بلکه آمده بود تا فاتح تاریخ شود. این کتاب تلاشی است برای تبیین همین نگاه؛ نگاهی که عاشورا را نه پایان، بلکه آغاز می‌داند. آغاز حرکتی که با خون امام، بیداری را در رگ‌های امت جاری کرد و به نهضت جهانی مقاومت با محوریت انقلاب اسلامی انجامید.

این کتاب، نه فقط مروری بر وقایع عاشورا، بلکه بازخوانی یک پیروزی تاریخی است؛ از دل خون و شمشیر، به قلب تمدن مقاومت. «پیروز تاریخ» روایتی راهبردی و قرآنی از پیروزی جبهه حق در عاشورا و تداوم آن در جبهه امروز مقاومت اسلامی است.

این کتاب، تلاشی است برای عبور از سطح حادثه و رسیدن به لایه‌های پنهان منطق قیام؛ و روایت گرنبردی است که فراتر از یک روز و یک سرزمین، برای ترسیم نقشه‌ای جهانی از ایستادگی و امید طراحی شد. با پیروز تاریخ، عاشورا را از نو ببینیم؛ امامی پیروز و امتی سرافراز و بر خط پیروزی.

در زمانی که مفاهیمی چون عزت، مقاومت، سازش، پیشرفت، و عقلانیت به میدان‌های نبرد روایت‌ها کشیده شده‌اند، ما نیازمند ادبیاتی نو در روایت عاشورا هستیم؛ ادبیاتی که شکست را در ظواهر نمی‌بیند و پیروزی را فراتر از غلبه نظامی تعریف می‌کند.

این اثر، تلاشی است برای ورود به همین زبان؛ زبانی که از کربلا می‌گوید؛ اما از جنس پیروزی، بیداری، عقلانیت و تمدن. زبانی که می‌خواهد در برابر روایت مأیوس، منفعل و مقطعی از عاشورا، روایت مقاوم، امیدوار و راهبردی را بنشانند. روایت فتح و پیروزی در این کتاب، نه برخاسته از احساسات شخصی یا شعارهای سیاسی؛ بلکه ریشه‌دار در منطق قرآن و سنت الهی در مواجهه با جبهه حق است. آن‌گونه که خداوند در داستان‌های انبیاء، از نوح و ابراهیم تا موسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌م‌جمعین، همواره وعده‌ی نصرت را به اهل ایمان داده و شکست ظاهری را مقدمه‌ی پیروزی حقیقی دانسته است.

این نگاه، در متن قرآن تکرار می‌شود: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا...»^۱، «كَفَرْنَا مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ...»^۲، «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۳ و ده‌ها آیه دیگر که به ما می‌آموزند پیروزی، فراتر از عدد و نتیجه‌ی نهایی میدان است؛ پیروزی، در حقیقت خواهی، استقامت، و اتصال به وعده‌ی الهی است.

این کتاب، تلاشی است برای بازخوانی عاشورا با همین منطق و زبان.

۳. آل عمران، ۵۴.

۲. بقره، ۲۴۹.

۱. آل عمران، ۱۳۹.

همین منطق قرآنی است که در نگاه راهبردی رهبر انقلاب نیز تبلور یافته است؛ آنجا که ایشان در تفسیر مواجهه تاریخی ملت ایران با جبهه استکبار چنین فرمودند:

«بنده به هر طرف که نگاه می‌کنم، از هر جهت که محاسبه می‌کنم، می‌بینم در این مواجهه‌ی ملت ایران در زیر سایه‌ی جمهوری اسلامی با دنیای ظلم و استکبار و کفر، پیروز نهایی ملت ایران است. ما پیروزی راهبردی داریم ان شاء الله؛ هم آیات قرآن و وعده‌ی الهی این را به ما نوید می‌دهد، هم تجربه‌ی این چهل سال این را برای ما عینی می‌کند.» (بیانات در دیدار مجمع عالی فرماندهان سپاه، ۱۳۹۸/۰۷/۱۰)

ساختار کتاب، بر اساس دوازده مبحث تنظیم شده است. هر بحث، یکی از اضلاع این هندسه‌ی فکری را روشن می‌کند:

۱. پیروز تاریخ: اصلاح نگاه عمومی به عاشورا؛ امام حسین علیه السلام پیروز تاریخ است، نه قربانی آن.

۲. رسوا کردن دشمن: عاشورا نقاب از چهره‌ی بنی‌امیه برداشت و بیداری تاریخی را آغاز کرد.

۳. عقلانیت مقاومت: عاشورا اثبات کرد که پیروزی در منطق الهی، فراتر از عدد و تجهیزات است.

۴. تربیت نسل مقاوم: از شعار «هی‌ها منّا الذله» تا شکل‌گیری هویت مقاوم و عزتمند.

۵. جلوگیری از انحراف: عاشورا جلوی پروژه نابودی اسلام ناب را گرفت.

۶. شکست جنگ روانی: ترس را شکست داد و دشمن را کوچک و پوچ نشان داد.

۷. بی‌اعتمادی عاقلانه: سازش را نقد کرد و منطق بی‌اعتمادی قرآنی را تثبیت نمود.

۸. پازل الهی: همه مکرهای دشمن، در نقشه‌ی الهی به خدمت حق درمی‌آیند.

۹. استقامت: رمز پیروزی؛ رمز گشایش و نصرت، استقامت است.

۱۰. ناامیدی ممنوع: عاشورا پیام امید است؛ شهدا زنده‌اند و راه باز است.

۱۱. نهضت جهانی صالحان: عاشورا آغاز نهضتی بود که به ظهور می‌رسد.

۱۲. وظیفه امروز ما: آماده‌سازی، تبیین و استقامت، وظایف امروز ما در امتداد عاشورا است.

«پیروز تاریخ» صرفاً یک کتاب منبر نیست؛ تلاشی است برای جاری کردن ادبیات فتح در میدان روایت. ما نمی‌خواهیم از عاشورا صرفاً بگوییم؛ می‌خواهیم از آن بفهمیم، بازسازی‌اش کنیم، و در میدان امروز، آن را فریاد بزنیم.



وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

...آل عمران ١٣٩...

نگاهت را
درست کن؛
امام حسین
پیروز شده...



تلقى‌های صحیح و غلط از قیام حسینی

ما نه تنها به شناخت تحریفات عاشورا نیاز داریم، بلکه مهم‌تر از آن این است که به تلقی درست و دقیق از قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نیازمندیم. شخصی مثل شهید مطهری پیدا شد و برایمان کتاب تحریفات عاشورا را نوشت. حالا چه تلقی‌های صحیحی باید از قیام امام حسین (علیه السلام) پیدا کنیم؟ باید از اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بسیار مدد بگیریم برای اینکه نگاه درستی به عاشورا پیدا کنیم. چه بسا آدم یک عمر برای ارباب سینه می‌زند، اما نگاه درستی به قیام سیدالشهدا (علیه السلام) ندارد. جرئت هم نداری درباره نگاه صحیح به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) با او صحبت کنی؛ والله بالله! مثلاً یکی از نگاه‌های صحیح درباره قیام حسینی که نمی‌توانیم چندان با هم به اشتراک بگذاریم ماهیت سیاسی قیام این امام است.

از حسینی‌ها کسی حتی در حد احتمال هم از شما نمی‌پذیرد که درباره سیاسی بودن قیام حسینی حرف بزنم. می‌گویند از این حرف‌ها زن. برو می‌خواهم با آقا عشق و حال کنم. به شعارهایی که هر سال برای محرم به صورت سراسری انتخاب می‌شود دقت کن. کدامش تابه حال رنگ و بوی

سیاسی داشته است؟ بیشتر شعارها و شعرهای ما برای ابی عبدالله علیه السلام غرق در رابطه شخصی با حضرت سیدالشهدا علیه السلام است، نه رابطه اجتماعی و سیاسی.

امام حسین علیه السلام امام پیروز یا شکست خورده؟

با این مقدمه کوتاه، می‌خواهیم وارد بحثی چالشی درباره دو نگاه به قیام سیدالشهدا علیه السلام بشویم. آن دو نگاه را با طرح یک سؤال و مسئله مطرح می‌کنیم. آن سؤال چیست؟ امام حسین علیه السلام پیروز میدان کربلا شدند یا شکست خوردند؟ کم نبودند کسانی که در زمان اباعبدالله الحسین علیه السلام به حضرت پیشنهاد می‌دادند آقا، قیام نکن. برگرد. چرا؟ چون حضرت را شکست خورده تلقی می‌کردند. آدم‌های ظاهربین این‌طوری تحلیل می‌کنند. سیدالشهدا علیه السلام افق وسیع‌تری را برای آن‌ها باز کردند.

محمد بن حنفیه، برادر امام حسین علیه السلام، پیش از حرکت امام حسین علیه السلام، به ملاقات ایشان رفت و گفت: «برادر، تو محبوب‌ترین مردم نزد منی و من از هیچ‌کس نصیحتم را دریغ نمی‌دارم، چه رسد به شما... از بیعت با یزید کناره‌گیر و از سکونت در شهرها تا می‌توانی پرهیز کن. سپس، نمایندگان خود را به سوی شهرها اعزام کن و به این وسیله آن‌ها را به سوی خودت دعوت کن. اگر تو را اجابت کردند و به بیعت با تو تن دادند، خدا را بر این نعمت شکر کن و اگر با دیگری بیعت کردند، این انتخاب بد به هیچ‌وجه مزیت و موقعیت تو را به دست فراموشی نخواهد سپرد.» حضرت فرمودند: «برادر، به کجا روم؟» محمد گفت: «به سوی مکه حرکت کن. اگر آن شهر را مناسب اقامت دیدی، در آنجا بمان و اگر احساس کردی که مکه نیز جای امنی برای تو نیست، به بیابان‌ها و کوه‌ها رو کن و همیشه از نقطه‌ای به نقطه‌ای در حرکت باش تا آنکه سرانجام کار را دریابی.» امام حسین علیه السلام در پاسخ

فرمودند: «ای برادر، تو نصیحت ملاطفت آمیز خود را از من دریغ نداشتی. امیدوارم که پیشنهاد تو مقبول و پسندیده باشد.»^۱

در نقل دیگری هست که حضرت فرمودند: «در گفته شما تأمل می‌کنم.» ولی فردای آن روز حضرت به سوی کوفه حرکت کردند. محمد گفت: «چه شد که در حرکت عجله می‌کنی؟» حضرت فرمودند: «پس از رفتن تو، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که فرمودند: یا حُسَيْنُ اُخْرِجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا؛ «ای حسین، بیرون برو که خداوند خواسته است تو را کشته ببیند.» محمد کلمه استرجاع را بر زبان آورد و گفت: «اکنون که عازم هستی، چرا زنان را با خودت می‌بری؟» فرمودند: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا؛^۲ «خدا خواسته است که آن‌ها را اسیر ببیند»؛ یعنی عده‌ای امام حسین علیه السلام را امام شکست خورده پیش از قیام می‌دیدند. عده‌ای هم امام حسین علیه السلام را امام شکست خورده پس از قیام می‌بینند. حتی ممکن است از گریه‌کنندگان اباعبدالله الحسین علیه السلام باشند.

گریه برای امام پیروز یا شکست خورده؟

آیا گریه برای سیدالشهدا علیه السلام از جنس گریه برای امام شکست خورده است؟ یا گریه برای امام پیروز؟ ارزش اشک این دو تا زمین تا آسمان فرق می‌کند. راوی می‌گوید پیش امام صادق علیه السلام بودیم و از اباعبدالله الحسین علیه السلام و قاتلان حضرت یاد کردیم. مجلسمان شبیه جلسه روضه بود. راوی می‌گوید: فَبَکِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَبَكَينَا؛^۳ «حضرت گریه کردند و ما هم گریه کردیم.» بعد

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۳۴.

۲. لهوف، ص ۲۷.

۳. کامل الزیارات، ص ۱۰۹.

سرشان را بالا آوردند و فرمودند: «امام حسین علیه السلام فرموده است: أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى»^۱ «من کشته اشک چشم هستم. هیچ مؤمنی نیست که یاد مرا بکند مگر اینکه گریه کند.»

برای کدام امام حسین علیه السلام گریه می‌کنیم؟ امام حسین علیه السلام شکست خورده یا پیروز؟

امام حسین علیه السلام، در اوج غربت، با لحنی صریح و شفاف خطاب به بنی‌هاشم نامه‌ای نوشتند که نشان می‌دهد در منطق عاشورا پیروزی و شکست معناهایی متفاوت با عرف رایج دارند. حضرت فرمودند: فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ مَعِيَ وَمَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ؛^۲ «همانا هرکس به من بپیوندد شهید می‌شود و هرکس به من نپیوندد پیروزی نخواهد یافت.» در این جمله کوتاه، دو قطب معنایی در برابر هم قرار گرفته‌اند: «استشهاد» و «عدم بلوغ فتح». این یعنی شهید شدن در کنار امام خود پیروزی است، و زنده ماندن اما جا ماندن از قیام امام شکست.

در منطق مقاومت، مرز پیروزی با زنده ماندن یا شکست خوردن نظامی تعیین نمی‌شود. حضرت با این بیان روشن می‌کنند که فتح تنها در همراهی با امام و ایستادگی در راه حق ممکن است؛ حتی اگر به ظاهر در این همراهی جان از کف برود. از همین جاست که می‌فهمیم معیار موفقیت در دستگاه الهی، نه سود و زیان مادی و نه بقای ظاهری، بلکه اتصال وجودی به حجت خدا و ایستادن بر سر عهد الهی است. اینجاست که شهادت، نه یک پایان، که شکوه فتح تلقی می‌شود.

درمقابل، آنان که در مسیر ماندند شاید تصور کردند عقلانی‌تر عمل

۱. همان.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۸۲.

کرده‌اند، شاید امنیت طلبی خود را توجیه‌پذیر دانستند؛ اما در چشم حقیقت، از رسیدن به قله بازماندند. به تعبیری، زنده ماندند، اما پیروز نشدند. زندگی‌شان در حاشیه تاریخ ماند، بی‌ثمر، بی‌اثر.

امروز هم منطق همان است. اگر با امام زمانه ات نباشی، هرچند بمانی، هرچند سالم بمانی، در اصل ماجرا بازنده‌ای؛ چون فتح فقط با امام است، نه بدون او؛ و تنها مقاومت، آن هم در امتداد ولایت، ما را به آن فتح بزرگ خواهد رساند.

راز قرآنی امام پیروز

ما امروز پس از ۱۴۰۰ سال راحت‌تر می‌توانیم درباره این مسئله قضاوت کنیم؛ چون امروز آثار عجیب و غریب امام پیروز در کربلا را در اربعین حسینی می‌بینیم. امروز خبری از یزید نیست. همه جا خبر است از حسین علیه السلام و قیامش. آیا این پیروزی نیست؟! راز قرآنی اینکه جبهه حق و حقیقت هیچ‌گاه شکست ندارد این آیه کریمه است که می‌فرماید: **﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**^۱ سست نشوید، غصه نخورید، شما در هر شرایطی پیروز هستید، دست برتر با شماست؛ فقط یک شرط دارد، اگر مؤمن باشید. امام حسین علیه السلام، به دلیل این آیه، امام پیروزند.

پس آقا، آن شکست ظاهری چه می‌شود؟ حضرت موفق نشدند یزید را نابود کنند.

خدا جواب می‌دهد: **﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾**^۲ «ما این روزها [ی پیروزی و شکست] را در میان مردم می‌گردانیم [و این خاصیت زندگی

۱. آل عمران، ۱۳۹.

۲. آل عمران، ۱۴۰.

دنیاست.]» می‌فرماید: ﴿إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ﴾^۱؛ «اگر شما ضربه خوردید، آن‌ها هم ضربه خوردند.» پس، این شکست و پیروزی‌های ظاهری طبیعت زندگی دنیاست، اما اصل پیروزی و شکست برمی‌گردد به همان قاعده‌ای که فرمود: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲. علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌فرماید: این آیه نهی از حزن است که به سبب دیدن زخم‌ها و رنج‌ها به مؤمنان وارد شد. اما خدا به آن‌ها می‌گوید که اگر ایمان داشته باشید، همین ایمان است که شما را برتر نگه می‌دارد؛ چون ایمان همراه صبر و تقواست و صبر و تقوا رمز پیروزی‌اند.^۳

اولین اثر روانی اینکه جبهه مقاومت و امام عاشورایی خودمان را پیروز ببینیم غصه نخوردن است. خدا می‌خواهد جنگ روانی دشمن را خنثی کند، خدا می‌خواهد دلمان را محکم کند، سستی را از ما دور کند، شیوه محاسبه‌مان را عوض می‌کند؛ یعنی تغییر نگاه و تلقی. عزیزم، ما پیروزیم، ما دست برتر داریم، فقط به شرط اینکه مؤمن باشیم. سپس، در آیات بعد فرمود: «آن‌هایی که پای پیغمبرشان محکم ایستادند خدا هم در این دنیا پیروزی و عزت نصیبشان کرد هم آن دنیا.»^۴

عامل اول پیروزی: ایمان به نصرت خدا

🔱 رمز پیروزی، ایمان؛ نه امکانات

پس، رمز پیروزی ما ایمان ماست، نه امکانات ما. بله، امکانات هم لازم

۱. آل عمران، ۱۴۰.

۲. آل عمران، ۱۳۹.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۰.

۴. آل عمران، ۱۴۶، ۱۴۸.

است. تا جایی هم که می‌توانیم باید امکانات را فراهم کنیم؛^۱ اما اگر ایمان نباشد، امکانات هم کاری از دستشان بر نمی‌آید. اما مسئله اینجاست که ایمان به چه چیزی عامل علو و برتری ماست. یکی از معانی ایمان اعتماد است.^۲ اولین ایمانی که موجب برتری جبهه عاشوراویان می‌شود ایمان به خداست؛ یعنی اعتماد به خدا. بعضی تردید دارند که خدا در میدان نبرد و جنگ کمک می‌کند یا خیر؟ اگر اعتماد به قدرت خدا و اتکا به کمک خدا را از معادلاتمان حذف کنیم، محکوم به شکست هستیم. خدا برای اینکه اثبات کند من و شما را کمک می‌کند، رسماً اعلام کرده کجاها به لشکر حق و حقیقت کمک کرده است. می‌فرماید: **«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ سَيِّئًا وَصَافَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا**

۱. **«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُوهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ»** (انفال، ۶۰).

۲. ایمان مصدر است از ماده «أمن» که دو معنای نزدیک به هم دارد: یکی آرامش دل و دیگری تصدیق؛ زیرا انسان چیزی را تصدیق می‌کند و بر آن گواهی می‌دهد که به آن اطمینان داشته باشد و دلش آرام گیرد. خلیل در العین و ازهری در تهذیب اللغة و ابن منظور در لسان العرب ایمان را به معنای تصدیق می‌دانند. سخن فیروزآبادی نیز که ایمان را به الثقة، وإظهار الخضوع، وقبول الشريعة؛ «اطمینان خاکساری و پذیرش شریعت» تفسیر کرده اشاره به همین معناست. بنابراین، ریشه «ایمان» که «أمن» است، دو معنای نزدیک به هم دارد؛ اما خود واژه «ایمان» در لغت به معنای تصدیق است، اعم از تصدیق قلبی و زبانی و عملی؛ أمن الهمزة والمیم والثون أصلان متقاربان: أحدهما الأمانة التي هي ضد الخيانة، ومعناها سكون القلب والآخر التصديق، والمعنيان كما قلنا مندانيان (معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۳۳، ماده أمن؛ تهذیب اللغة، ج ۱، ص ۲۱۰؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۳؛ القاموس المحيط، ج ۲، ص ۹۷؛ دانشنامه قرآن و حدیث، ج ۸، ص ۹).

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُخَرِّجُوا فِيمَا شَجَرَ بَيْتِهِمْ نَوْمًا لَا يُجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء، ۶۵).

رَحْبَتْ ثُمَّ وَلَيْتُمْ مُدِيرِينَ^۱؛ یعنی من خدا جاهای بسیاری به شما کمک کردم. در موقعیت‌های مختلف کمک کردم حتی زمانی که جمعیتان بسیار زیاد بود، باز هم باید روی کمک من حساب باز می‌کردید؛ اما چون روی کمک من حساب باز نکردید، از میدان جنگ فرار کردید.

✪ خدا در میدان مبارزه

بسیاری نمی‌توانند روی خدا حساب باز کنند؛ ولی خدا در میدان مبارزه ایستاده و می‌فرماید من فرمانده در میدانم. کافی است به من اعتماد کنی. من تو را کمک می‌کنم، چه کمک کردنی! باید یک فیلم بسازیم از کمک‌هایی که خدا در صدر اسلام به مسلمانان کرد. چه اشکالی دارد؟ هالیوود اجنه را نشان می‌دهد و شیاطین را. ما هم ملائکه را نشان دهیم و اینکه ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.^۲ لشکر خدا در زمین و آسمان را نشان دهیم تا حدی که ممکن است.

ما در جبهه حق و حقیقت تنها نیستیم؛ قدرت خدا و کمک او را داریم. در کربلا هم این کمک خدا آمد. در روایت آمده است: وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَهْبَطَ إِلَيْهِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ، وَهُمْ الَّذِينَ هَبَطُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَدْرٍ، وَخِيَرَ بَيْنَ النَّصْرِ وَبَيْنَ لِقَاءِ رَسُولِ اللَّهِ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَمَرَهُمُ اللَّهُ (تَعَالَى) بِالْمُقَامِ عِنْدَ قَبْرِهِ، فَهُمْ شُعْتُ غُبَرٍ يَنْتَظِرُونَ قِيَامَ الْقَائِمِ ﷺ.^۳

۱. توبه، ۲۵: «خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد [و بر دشمن پیروز شدید]؛ و در روز حنین [نیز یاری کرد]؛ در آن هنگام که فزونی جمعیتان شما را مغرور ساخت، ولی [این فزونی جمعیت] هیچ به دردتان نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد. سپس، پشت [به دشمن] کردید و گریختید.»

۲. فتح، ۷.

۳. دلائل الامامة، ص ۱۷۸.

این روایت به روشنی بیان می‌کند که چهار هزار فرشته، همان‌هایی که در روز بدر بر پیامبر نازل شدند، مأمور یاری امام حسین علیه السلام بودند. اما آن حضرت میان دریافت نصرت فرشتگان و رسیدن به لقای پیامبر، دومی را برگزیدند. این انتخاب نه به معنای رد کمک الهی، بلکه نشان‌دهنده اوج ایمان امام به مسیر شهادت به عنوان فتح نهایی است. آن کمک آسمانی پس‌رانده نشد، بلکه برای زمان دیگری ذخیره شد. خداوند به آن ملائکه دستور داد نزد قبر حسین علیه السلام بمانند تا هنگام قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریع، به میدان بازگردند. بنابراین، کمک خدا هست. کافی است از این امکان بهره‌بریم و به خدا اعتماد کنیم. این یکی از موقعیت‌هایی است که اگر ایمان بیاوریم، یعنی اعتماد کنیم، برگ برنده در دستان ماست. پس، ایمان به کمک خدا عامل برتری ماست.

عامل دوم پیروزی: ایمان به توانمندی‌ها

عامل دیگری برتری ما به سبب ایمان، ایمان به توانمندی‌های خودمان است. اگر به توانایی‌های خودمان ایمان بیاوریم، دست برتر را خواهیم داشت، بی‌برو برگرد.

کفر در لغت یعنی پوشاندن.^۱ برخی کافر به خودشان‌اند؛ یعنی خودشان و استعدادهای خودشان را باور ندارند. جامعه هم همین حال و هوا را ممکن است داشته باشد؛ خودش را باور نداشته باشد، دچار خودتحقیری شود. جامعه خودتحقیر داریم.

۱. «کفر در لغت به معنای پوشاندن شیء است و کفران نعمت یعنی پوشاندن نعمت با ترک شکر کردن درباره آن. کفران در انکار نعمت بیشتر استعمال دارد و کفر در انکار دین و کفور در هر دو» (مفردات راغب، ج ۱، ص ۴۳۳).

❧ کافی است واقع بین باشیم

در مقابل خودتحقیری، چه در فرد و چه در جامعه، واقع بینی است. بعضی قدرت واقع بینی دارند، خودشان را درست ارزیابی می کنند، نگاه واقعی به خودشان دارند. اول خودمان را ببینیم، بعد درباره خودمان درست قضاوت کنیم. بیشتر قضاوت های ما درباره خودمان ریشه در قضاوت های دیگران درباره ما دارد. گاهی مادری آن قدر بچه را تحقیر می کند، می گوید: «تو به جایی نمی رسی»، بچه واقعاً باور می کند که به جایی نمی رسد و استعدادی ندارد. بله، آدم ها تفاوت در استعداد دارند، اما بی استعداد نداریم. فقط باید خوب این استعداد را کشف کرد. گاهی مهارت کشف استعداد خودمان را نداریم. گاهی یک استعداد خاص را می خواهیم در خودمان بروز دهیم، بعد که در آن شکست می خوریم، به صورت کلی می گوئیم بی استعدادیم. واقعیت این است که بسیاری فقط در یک زمینه خاص می درخشند و این اصلاً بد نیست. مهم این است که آن زمینه را بیابیم و با تمام توان در آن رشد کنیم. استعداد مثل معدن است: نه روی سطح، بلکه در عمق خاک کشف می شود. باید بلد باشیم زمین وجود خود را درست بکاویم.

❧ معدن طلا و نقره خود را کشف کن

یکی از صنعت های بزرگ در جهان صنعت معدن است، از معدن طلا بگیر تا معادن دیگر، چقدر معادن در جهان ارزشمندند. ایران یکی از کشورهایی است که معادن غنی دارد. معدن طلا و نقره که باشد دیگر ارزشش فوق العاده است. سر این معدن ها چه جنگ ها و دعوایی شکل گرفته است. حالا ببینیم حضرت چه تشبیه دقیق و درستی می کنند: النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ^۱ «مردم معدن اند، مثل معدن های طلا و نقره.» اگر

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۷۷.

هرکسی به خودش و به جامعه خودش چنین نگاهی داشته باشد، چقدر واقع بینانه است؟ ما اگر بخواهیم واقع بینانه به استعدادهای خودمان نگاه کنیم، چه نگاهی باید داشته باشیم؟ نگاه معدن طلا و نقره. آیا هرکسی به استعدادهایش چنین نگاه واقع بینانه ای دارد یا ندارد؟ اگر چنین نگاهی نداریم، دچار خودتحقیری هستیم. گاهی آدم صاحب معدن طلا و نقره است، اما خودزنی می کند و خودش را باور ندارد. می گوید: «نه بابا، ما که معدن زغال سنگ هم نیستیم، چه برسد به معدن طلا و نقره.» الان در جامعه ما کدام حرف می گیرد؟ معدن طلا و نقره هستیم یا معدن زغال سنگ؟ بعضی همین نگاه معدن زغال سنگی هم به خودشان ندارند، درحالی که الان معدن زغال سنگ هم یکی از معادن پردرآمد در جهان است.

اگر کسی چنین نگاهی به استعدادهای خود ندارد، شاید مدرسه او، مسجد محله او و منزل، در آموزش و تربیت کم گذاشته اند، شاید در محیط اطراف تحقیر شده است، شاید به استعدادهای او بی توجهی کرده اند. در روان شناسی رشد تأثیر محیط را جدی می گیرند. پس، از زمانه خودمان بیشتر از هر چیزی اثر می پذیریم: الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم.

❁ مهلک تر از سم

مشکل اینجاست که صاحب معدن باید اول خودش باور کند اینجا، در جاننش، یک معدن ارزشمند وجود دارد، فقط باید آن را کشف کند. مادران محترم، به کشف استعدادهای فرزندانتان کمک کنید. نمی دانم چقدر در جامعه ما فرهنگ استعدادیابی جا افتاده است. من یک معدن باارزش طلا و نقره دارم. آیا کسی چنین تلقی ای از خودش دارد؟ آیا مادران ما چنین نگاهی به فرزندانشان دارند؟ از سم مهلک تر برای روح دختری یا پسر این است که پدر و مادر به او بگویند: «تو هیچی نمی شوی.»

❖ جامعه واقعین به استعدادهای خودش کافر نیست

گاهی یک جامعه دچار خودتحقیری می‌شود و استعدادهای خود را انکار یا تحقیر می‌کند. آدم‌ها قدرت عجیبی در تحقیر هم دارند. جامعه واقع‌بین به استعدادهای خود کافر نیست. خود را کم نمی‌شمرد. چرا الان جامعه ما مرعوب جامعه غربی است؟ ایرانی‌ها چه استعدادهای برتری در جهان دارند. اصلاً می‌دانیم ضریب هوشی مردم ایران چقدر است؟^۱ البته الان در فضای مجازی با اخبار دروغین همین واقعیت را هم انکار کرده‌اند.^۲ کافی است اسامی نوابغ مشهور ایرانی را که در دنیا فعال‌اند ببینیم.

❖ ما باهوش‌تریم یا غربی‌ها؟

حالا ما باهوش‌تریم یا غربی‌ها؟ آن قدر مرعوب جامعه غربی شده‌ایم که دارایی‌های خودمان را هم کافر شده‌ایم و این کفر و ناسپاسی اول دودش به چشم خودمان می‌رود. قرآن می‌فرماید: ﴿وَهَلْ يُجَازِي إِلَّا الْكَفُورُ﴾؛^۳ «آیا ما جز ناسپاسان را مجازات می‌کنیم؟» کفر و ناسپاسی به چه چیزی اتفاق می‌افتد؟ اول ناسپاسی به دارایی‌های خدادادی خودمان.

❖ جنگ با خودتحقیری

آدم تازه می‌فهمد چرا در قرآن خدا این قدر اصرار دارد که دارایی‌های خودتان را یادآوری کنید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾؛^۴ «و اما نعمت‌های پروردگارت را به

۱. خبرگزاری جمهوری اسلامی، «ضریب هوشی ایرانیان چقدر است؟»، ۲۰ شهریور ۱۴۰۰،

دسترسی در: <https://irna.ir/xjFXQb>.

۲. همان.

۳. سبأ، ۱۷.

۴. ضحی، ۱۱.

یاد بیاور و بازگو کن.» فهرستی درست کن. چه استعدادهایی برای تو فراهم شده است؟ نه تنها می‌گوید این دارایی‌های خدادادی را یادآوری کن، بلکه می‌فرماید تکذیب نکن. انگار آدم‌ها روحیه تکذیب دارایی‌های خدادادی را دارند. در سوره رحمان، خدا مرتب به انسان می‌فرماید کدام نعمت پروردگارت را تکذیب می‌کنی: ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾.^۱ در روایات نقل شده که مستحب است پس از این آیه بگویی خدایا، من تکذیب نمی‌کنم، بلکه تصدیق می‌کنم.^۲ یعنی چه؟ ما نعمت‌های خود را تکذیب نمی‌کنیم؟ مگر می‌شود کسی نعمت داشته باشد و تکذیب کند؟ بله. ممکن است در حد تیم ملی استعدادهای فردی و جمعی داشته باشیم و مثل آب خوردن همه را تکذیب کنیم. به جنگ روحیه خودتحقیری برویم.

✿ هنر غرب‌زدگان: تحقیر جامعه

برای پیروزی و برتری فرد و جامعه خودمان در حل مسائل فردی و اجتماعی، اول نیاز داریم به یک خودباوری و پیش از خودباوری، نفی خودتحقیری است. غرب‌زدگان هنری دارند در مرعوب کردن و تحقیر جامعه. گرد مرگ را بر سر جامعه می‌پاشند. اگر می‌خواهیم جامعه‌ای را بکشیم، بگوییم به جایی نمی‌رسی، نمی‌توانی؛ آن‌ها می‌توانند، آن‌ها مدیریت جهانی را بلدند. برای نفی دارایی و استعدادهای جامعه خودمان، دائماً استعدادها و دارایی‌های جوامع غربی را به رخ می‌کشیم.

۱. الرحمان، ۱۳.

۲. الصادق (علیه السلام) مَنْ قَرَأَ الرَّحْمَنُ فَلْيَقُلْ عِنْدَ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ لَا بَشَىءَ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أَكْذِبُ (مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۸۱).

✿ نفرین بر خودتحقیری، درود بر واقع‌بینی

مرگ بر فرهنگی که خودش را تحقیر می‌کند، مرگ بر فرهنگی که واقع‌بین نیست. نفرین بر فرهنگی که در آن خودتحقیری خریدار دارد. ما باید جامعه را به واقع‌بینی درباره دارایی‌های خودش برسانیم و این مسیر سختی است. ما هیچ چیزی بیشتر از واقع‌بینی نمی‌خواهیم. واقع‌بین باشیم؛ این قدم اول پیروزی است. جامعه‌ای که واقع‌بین بود، درباره خودش و استعدادها، خودش واقع‌بین بود، روی ریل پیروزی حرکت می‌کند، هرچند در دل دره‌ها و پستی‌ها و بلندی‌های مشکلات قرار گرفته باشد.

تنور داغ یأس با خودتحقیری جمعی

اگر جامعه‌ای می‌خواهد به پیروزی برسد، باید در جان خود این خودتحقیری را از بین ببرد. چرا الان در جامعه ما یأس پراکنی می‌گیرد؟ چون تنور آن داغ است. وقتی می‌خواهند نان را به تنور بچسبانند، اول تنور را داغ می‌کنند. یأس پراکنی در کدام تنور داغ می‌چسبد؟ در تنور خودتحقیری جامعه. اگر در جامعه‌ای که کافر به دارایی‌های خود نیست بگوییم می‌توانیم مشکلات را رفع کنیم، همه می‌پذیرند؛ چون ذات این جامعه واقع‌بین است و دچار خودسانسوری یا خودتحقیری نیست.

✿ روش نظام سلطه در شکست روحی جامعه

نظام سلطه با دستگاه تبلیغی پیچیده خود، دقیقاً همین مسیر را می‌رود: یک نمای کلی از ما می‌دهد، نمای غیرواقعی از جامعه در ذهن عموم می‌کشد که نتیجه‌اش خودتحقیری جامعه است. الان مدیریت جوامع با مدیریت اذهان و افکار عمومی و جنگ روانی اتفاق می‌افتد: کوچک‌سازی دارایی‌ها

و دستاوردها، بزرگ‌نمایی مشکلات و شکست‌ها. ما اول باید شکست روحی بخوریم. بعد مهم نیست این جامعه شکست خورده روحی را چه کسی مدیریت می‌کند.

پس، نظام سلطه جوامع را تحقیر می‌کند؛ کاری که فرعون انجام داد: **﴿فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ﴾**^۱ «فرعون جامعه خود را تحقیر کرد و آن‌ها از او پیروی کردند.» همین مدل را هالیوود و رسانه‌های غربی ضد جوامع دیگر به کار می‌گیرند.

🔸 نقش امام در خودباوری جامعه

اما در مدلی که در مدیریت ولایت به کار گرفته می‌شود نقش امام چیست؟ امام کسی است که جامعه را به خودباوری می‌رساند و این باور را می‌دهد که تو می‌توانی، تو معدن هستی، معدن طلا و نقره، کاری که مادر با فرزندش می‌تواند انجام دهد.

رهبر انقلاب تأکید می‌کنند که چهل سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کشور ایران صحنه جهادهای بزرگ، افتخارات درخشان و پیشرفت‌هایی شگفت‌انگیز بوده است. عظمت این تحولات زمانی بهتر درک می‌شود که آن را با روند چهل ساله دیگر انقلاب‌های بزرگ جهان مثل انقلاب فرانسه، انقلاب شوروی یا انقلاب هند مقایسه کنیم. آنچه این مسیر را ممکن کرد مدیریت‌های جهادی و برخاسته از ایمان و باور عمیق به توانمندی‌های ملی بود؛ همان باوری که امام خمینی رحمه الله با شعار «ما می‌توانیم» در جان مردم زنده کردند و امروز ثمره‌اش را در پیشرفت همه‌جانبه کشور می‌بینیم. این یعنی تکریم استعدادها که عامل پیروزی جامعه است.

تکریم استعدادها در کربلا

یکی از عوامل پیروزی اباعبدالله الحسین (علیه السلام) همین واقع بینی درباره استعدادهای موجود بود و تکریم این استعدادها، به ویژه استعداد غلامانی که در جامعه جایگاهی نداشتند. چقدر حضرت از این استعدادها استفاده کردند، این استعدادها را تکریم کردند، بزرگ شمردند. امام حسین (علیه السلام) در کربلا استعدادها را به کار گرفتند. از جون که غلامی سیاه بود چه چهره ای ساختند؟ جون را ابوذر به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بخشیده بود. وقتی اذن میدان می گرفت، حضرت آزادش کردند. به او آزادی دادند تا خودش تصمیم بگیرد. فرمودند تو نیامده بودی برای جنگ. حالا می توانی بروی. جون حرفی زد که دل حضرت را به خود جلب کرد. گفت آقا، نکند که رنگ خون ما فرق می کند. نمی خواهید بروم برای شما بجنگم؟ حضرت برایش دعا کردند: اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ! «خدایا، صورت وی را سفید و بوی او را نیکو گردان و او را با ابرار محشور بفرما و بین او و محمد و آل محمد (علیه السلام) شناسایی و آشنایی برقرار بفرما.»

حضرت در کربلا استعدادهای اصحابشان را شکوفا کردند. درّ و صدف بود که خودنمایی می کرد. از جون بگیر تا جوانان بنی هاشم، همه شکوفا شده بودند در کنار خورشید ولایت و امامت و این طور درخشندگی داشتند.

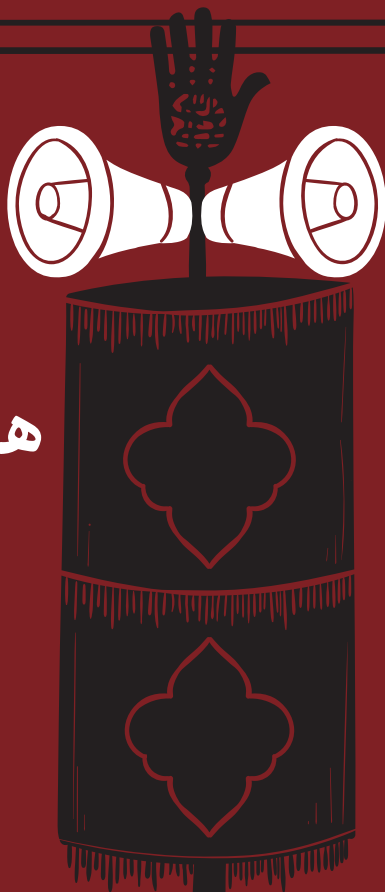


محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!



لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ
الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ

...۴ حدید ۳۰...



هدف امام
همان هدف انبیاء؛
بیدار کردن
مردم برای قیام
علیه ظلم

امام پیروز چهره درخشان کربلا

وقتی به حالات اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در روز عاشورا دقت می‌کنیم، می‌بینیم امام حسین (علیه السلام) چهره امام پیروز را دارند. امام سجاد (علیه السلام) می‌فرمایند: «هر قدر کار سخت‌تر می‌شد در روز عاشورا، چهره حضرت و برخی اصحاب نزدیکشان درخشنده‌تر و آرام‌تر می‌شد»؛ كَانَ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ نَفُوسُهُمْ؛^۱ مثل کسی که شب عروسی و دامادی‌اش است گل از گلشان می‌شکفت.

چرا حضرت چنین حالت سرخوشی و چهره برافروخته داشتند؟ امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌فرمایند: مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛^۲ «کسی چیزی را در دل پنهان نکرد جز آنکه در لغزش‌های زبان و رنگ رخسارش آشکار شد.» صورت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) خبر از یک دل آرام، خبر از یک امام پیروز به ما می‌دهد. به قول معروف، رنگ رخساره خبر می‌دهد از سَرِّ درون. پس، امام و ولیّ جامعه پیروز همیشه تاریخ است. اگر حرکت انبیا

۱. معانی الاخبار، ص ۲۸۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۸.

و اولیای خدا را خطی ببینیم، همیشه آن‌ها در خط پیروزی بودند. مقام معظم رهبری در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن به این بحث می‌پردازند.

معرفی امام پیروز به مردم

ما باید این امام پیروز را به جامعه‌مان نشان دهیم. گاهی ادبیات روضه‌ما و ادبیاتی که می‌خواهیم مظلومیت امام را نشان دهیم به سمت وسویی می‌رود که نشان نمی‌دهد این امام پیروز میدان‌اند. البته برخی اشعار به این سمت وسو می‌رود؛ مثل این شعر که شاعر چقدر قشنگ گوشواره شعر را «حسین پیروز است» قرار داده است:

گرچه نیزه‌ها در سینه‌ها نشسته پشت نیزه‌ها را مشت‌ها شکسته
گر سر او بر سر نیزه جا کرد آن سر ببریده به نی نوا کرد
حسین پیروز است.

اما در برخی هیئت‌ها اشعاری مانند «این دل تنگم عقده‌ها دارد / گویا میل کربلا دارد» رونق دارد. این خوب است، ولی باید اشعار را به سمتی ببریم که بچه‌های ما در هیئت وقتی سینه می‌زنند احساس غرور و افتخار کنند، امام پیروز را با گوشت و پوستشان احساس کنند. عزاداری‌های ما، سخنرانی‌های ما باید این تصویر را از ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) منتقل کند.

بنابراین، امام در نگاه کلان و خطی پیروز همیشه تاریخ‌اند، اما در زمان خودشان چطور؟ پیروزی یا شکست ظاهری امام جامعه بستگی به میزان همراهی و عدم همراهی مردم دارد. هر قدر مردم با ایشان همراهی کنند، امام به پیروزی ظاهری هم نزدیک‌تر می‌شود و هر قدر همراهی نکنند، این اتفاق نمی‌افتد.

نقش مردم در پیروزی یا شکست مدیریت جامعه

مردم در پیروزی و شکست مدیریت جامعه توسط امام و انبیا علیهم السلام نقش آفرین اند. شغل شریف انبیا و امامان ما علیهم السلام جامعه سازی است، نه تربیت فردی. اگر قرار است عدالتی در جامعه برقرار شود و کار انبیا علیهم السلام بگیرد، این کار مردم است. خداوند می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ «ما پیامبران را فرستادیم و با آن ها کتاب و میزان (قوانین و قواعد) فرستادیم تا مردم خودشان عدالت را اجرا کنند.» نمی فرماید «پیامبرها قسط را اجرا کنند». قسط امر مردمی است، عدالت مسئله مردمی است و باید خود مردم اجرایش کنند. البته پیغمبر راهنمایی می کند، قواعد و مقررات می آورد و انگیزه اش را ایجاد می کند و در مقام ولایت نظارت می کند، اما قسط را خود مردم اجرا می کنند.

ولی خدا: مربی یا داور فوتبال

ولی خدا چه کار می کند؟ ولی خدا مثل مربی، در کنار زمین می ایستد و بازیکن ها، یعنی مردم، باید گل بزنند. ولی خدا گاهی مثل داور وسط زمین قرار می گیرد، اما در بازی دخالت نمی کند و حتی اگر توپ به سمت او برود، پایش را برمی دارد که توپ به پایش نخورد. این بازیکن است که باید بازی کند. البته گاهی داور جلو خط قرمزها را می گیرد؛ مثلاً اینکه «تو خطا کردی، پس کارت قرمز به تو می دهم»، برای اینکه بازی به هم نخورد.

تأمین امنیت تا آبادی جامعه

ولایت امنیت جامعه را، آن هم باز به کمک خود مردم، تأمین می کند تا مردم

و جوان‌ها بتوانند به آباد کردن جامعه و پیشرفت بپردازند. حالا اگر مردم برای اداره امورشان افراد شایسته را مسئول بخش‌های مختلف نکنند، کارها روی زمین می‌ماند و خراب می‌شود.

بنا نیست که مربی یا داور به جای مردم گُل بزنند. در قرآن هم فرمود: **﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾**^۱؛ تا مردم، خودشان، به قسط قیام کنند؛ یعنی باید خود مردم بلند شوند و کارها را پیش ببرند. منتها مردم حالش را ندارند و می‌گویند بقیه کارها را هم خودت انجام بده.

ما از مدرسه‌هایمان و از خانواده‌هایمان شروع می‌کنیم بچه‌ها را بی‌مسئولیت بار آوردن. پدر و مادر به مدرسه می‌روند و می‌گویند «بچه من را درس خوان کن». آقا، مگر خم رنگری است؟! مگر بچه تو کلاف نخ است من بزمنش به رنگ، دریاورم و رنگی بشود؟ مدرسه خوب این است که اصلاً امتحان نگذارد و بگوید: «بچه، درس بخوان، هر موقع آمادگی‌اش را داشتی ما امتحان می‌گیریم». باید بفهمیم که مسئولیت اداره زندگی‌مان با خودمان است. نباید عادت کنیم به اینکه یکی دیگر اداره‌مان بکند.

ولایت‌مداری: اطاعت به همراه مسئولیت‌پذیری

نباید این‌طور باشد که اگر ما را اول کردند، به حال خودمان رها شویم. این درواقع همین بدبختی‌ای است که بشر دارد. نتیجه‌اش این می‌شود که حتماً باید دیکتاتوری بیاید بالای سرمان و زور بگوید تا دو قدم برداریم. این بسیار زشت است.

تمرین ولایت‌مداری این است که مسئولیت‌پذیر باشیم. تمرین ولایت‌مداری صرفاً به اطاعت بدون مسئولیت‌پذیری نیست. بسیاری گمان

می‌کنند که ولایت صفر تا صد دستورها را صادر می‌کند و ما فقط باید بگوییم «چشم»، درحالی‌که اولاً ولایت به سادگی دستور نمی‌دهد، خودمان باید بفهمیم تکلیف چیست. امام طوری برخورد می‌کند که خودمان بفهمیم و اقدام کنیم و انگیزه پیدا کنیم؛ ثانیاً مهم‌ترین دستورش مسئولیت‌پذیری و اقدام است.

امام، دستور نمی‌دهد

امام حسین علیه السلام شب عاشورا در اوج غربت به یارانشان فرمودند: «بلند شوید بروید»؛ درحالی‌که یاران حضرت باید می‌ماندند، اما فرمودند بروید. اصلاً امام‌ها راحت دستور نمی‌دهند. گمان نکنیم که امامت یعنی «آقا، شما دستور بده و من بگویم چشم». اصلاً به این سادگی دستور نمی‌دهند. خودمان را بکشیم هم به این سادگی حاضر نیستند دستور بدهند. خودمان باید بفهمیم تکلیف‌مان چیست. همه چیز را امام به ما نمی‌گوید، بلکه می‌گذارد خودمان بفهمیم.

طرمّاح چند روز پیش از عاشورا به امام حسین علیه السلام گفت: «آقا، اجازه می‌دهید برای بچه‌هایم آذوقه ببرم؟ من می‌دانم که شما به شهادت می‌رسید و من هم می‌خواهم پای رکاب شما به شهادت برسم. فقط می‌دانم بچه‌هایم بدون من از گرسنگی تلف می‌شوند.» حضرت فرمودند: «برو، ولی زود بیا.» او رفت و به تاخت برگشت، اما وقتی رسید که امام حسین علیه السلام شهید شده بودند. «آقا، می‌گفتید من بروم.» امام به این سادگی دستور نمی‌دهند.^۱

۱. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي جَمِيلُ بْنُ مَرْثَدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الطَّرِمَّاحُ بْنُ عَدِيٍّ، قَالَ: فَوَدَّعْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ: دَفَعَ اللَّهُ عَنْكَ سَرَّ الْحِنِّ وَالْإِنْسِ، إِنِّي قَدْ امْتَرْتُ لِأَهْلِي مِنَ الْكُوفَةِ مِيرَةً، وَمَعِيَ نَفَقَةٌ لَهُمْ، فَأَتَيْتِهِمْ فَأَضَعْتُ ذَلِكَ فِيهِمْ، ثُمَّ أَقْبَلُ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَإِنَّ الْحَقَّكَ فَوَاللَّهِ لَا كُوتَرَنَ

شب عاشورا اباعبدالله الحسین علیه السلام دستور دادند که اصحابشان بمانند؟ نه. اتفاقاً حضرت فرمودند که بروید. آن‌ها خودشان تشخیص دادند که باید بمانند.^۱

ولایت طوری برخورد می‌کند که خودت بفهمی چه کار باید بکنی، خودت اقدام بکنی و خودت انگیزه پیدا کنی. ولایت لطیف است. آن وقت بعضی افراد در کشور ما ولایت فقیه را شبیه دیکتاتوری معرفی می‌کنند و مثلاً می‌گویند برویم سراغ دموکراسی. حالا این دموکراسی یعنی چه؟ قبلاً کار را می‌دادند دست دیکتاتورهای اداره کنند، حالا می‌دهند دست احزاب دیکتاتور. این را که در پشت پرده این احزاب چه کار می‌کنند و کی باکی می‌بندد مردم نمی‌دانند. آن‌ها مردم را صغیر و حقیر تصور می‌کنند و پشت پرده با هم می‌بندند و اداره‌شان می‌کنند.

مِنْ أَنْصَارِكَ. قَالَ: فَإِنْ كُنْتَ فَاعِلاً فَعَجِّلْ رَحْمَكَ اللَّهُ! قَالَ: فَعَلِمْتُ أَنَّهُ مُسْتَوْحِشٌ إِلَى الرِّجَالِ حَتَّى يَسْأَلَنِي التَّعْجِيلَ (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۴)؛ «ابومخنف می‌گوید: جمیل بن مرثد برایم نقل کرد که طرمّاح بن عدی گفت: "با وی وداع کردم و گفتم: خدا، شر جن و انس را از تو دور بگرداند. از کوفه برای کسانم آذوقه گرفته‌ام و خرجی آن‌ها پیش من است. می‌روم و این را پیششان می‌نهم و ان شاء الله نزد تو می‌آیم. وقتی آمدم، به خدا که از جمله یاران تو خواهم بود." فرمودند: "اگر چنین خواهی کرد، بشتاب. خدا تو را رحمت کند." دانستم که از کار آن کسان نگران است که به من می‌گویند بشتابیم.»

۱. سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَقُولُ لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي اسْتُشْهِدَ فِيهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جَمَعَ أَهْلَهُ وَأَصْحَابَهُ فِي لَيْلَةٍ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَقَالَ هُمْ: يَا أَهْلِي وَشِيعَتِي اتَّخِذُوا هَذَا اللَّيْلَ جَمَلاً لَكُمْ وَانْجُوا بِأَنْفُسِكُمْ فَلَيْسَ الْمَطْلُوبُ غَيْرِي وَلَوْ قَتَلُونِي مَا فَكَّرُوا فِيكُمْ فَأَنْجُوا بِأَنْفُسِكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَسَعَةٍ مِنْ بَيْعَتِي وَعَهْدِ اللَّهِ الَّذِي عَاهَدْتُمُونِي فَقَالُوا إِخْوَتُهُ وَأَهْلُهُ وَأَنْصَارُهُ بِلِسَانٍ وَاحِدٍ وَاللَّهِ يَا سَيِّدَنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَا تَرْكُنَاكَ أَبَداً (هداية الكبرى، ص ۲۰۴).

چرا ولایت مدام جلو اشتباه مردم را نمی‌گیرد؟

ولّی جامعه دینی حتی گاهی جلو برخی اشتباهات مردم را نمی‌گیرد تا مردم رشد کنند. سیاست و اداره جامعه در فرهنگ دینی ما کاملاً به تربیت شباهت دارد. اگر بنا باشد ولایت مدام جلو اشتباه کردن ما را بگیرد که ما رشد نمی‌کنیم.

مردم باید خودشان بفهمند. به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: «آن چند نفری را که قصد ترور شما را داشتند اعدام کنید.» آقا فرمودند: «نه، اعدام نمی‌کنم.» گفتند: «لااقل آن‌ها را رسوا کنید.» فرمودند: «رسوا نمی‌کنم.» خب، این‌ها پس فردا فتنه به پا می‌کنند. چاره‌ای نیست. مردم باید خودشان بفهمند و این‌ها را بشناسند. آمدم و مردم نفهمیدند. همین است دیگر: امت پیامبر دچار فتنه می‌شود. مردم باید رشد کنند. ولایت این جور است. می‌فرماید: **«أَنْلِزِ مَكُومَهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»**^۱؛ «گمان می‌کنید ما شما را وادار می‌کنیم به چیزی که دوست ندارید؟»

هیئت، جلوه بلوغ شیعه در کار جمعی

اگر می‌خواهیم ولایت‌پذیری تمرین کنیم، باید استقلال در فکر، عزم برای عمل و مسئولیت‌پذیری را تمرین کنیم. البته فقط همین‌ها نیست؛ کار جمعی هم باید یاد بگیریم. مثلاً همین هیئتی که الان آمده‌ایم محصول کار فردی است یا کار جمعی؟ عده‌ای دور هم جمع شده‌اند. آیا دعوایشان نمی‌شود؟ نه، دعوایشان نمی‌شود؛ چون می‌دانند با هم چگونه کار کنند. آقا، این‌ها سرهم کلاه نمی‌گذارند؟ کم‌کاری نمی‌کنند؟ نه. هیئت یعنی جمعی که «کار جمعی» بلدند. هیئت برجسته‌ترین جایگاه کار جمعی شیعه است.

رئیس هیئت چگونه انتخاب می‌شود؟ رانت خواری نکند! نه، رئیس هیئت به طور طبیعی از میان افراد مسئولیت‌پذیر و ایثارگر هیئت انتخاب می‌شود و کسی است که بیشترین مایه را برای هیئت و دیگران می‌گذارد. در همه هیئت‌ها این‌گونه است. اصلاً معنا ندارد که رئیس هیئت رانت خواری بکند؛ چون اینجا خبری نیست. اینجا مدام باید از جیت هم یک چیزی بگذاری و برای هیئت خرج کنی. کسی که بیشتر از همه می‌دود و مخلصانه تلاش می‌کند، خود به خود، می‌شود رئیس هیئت. آیا در هیئت انتخابات انجام می‌شود؟ اصلاً معلوم است چه کسی از همه فداکارتر و جلوتر است. این یعنی بلوغ شیعه در کار جمعی.

اگر کسی بگوید: «در اربعین می‌خواهیم برای نظارت بر موبک‌ها ناظر بگذاریم و مواد غذایی مثل برنج و حبوبات را کنترل کنیم تا دزدی نشود»، حرف بیهوده‌ای است. این طور نظارت‌ها مال جوامع درب و داغون است. این موبک‌دارها دارند از جانشان مایه می‌گذارند. او دارد گریه می‌کند و می‌گوید: «امام حسین علیه السلام، من هر سال برایت خرج می‌کنم. تو برایم داری جبران می‌کنی. نمی‌شود من یک سال به خاطرت ضرر کنم تا دلم خوش باشد که برایت ضرر کرده‌ام؟» برای این‌ها می‌خواهیم ناظر بگذاریم؟! نمی‌فهمیم که اینجا کجاست؟ اینجا جامعه ولایی است.^۱

شاخص موفقیت جریان رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله

شاخص موفقیت جریان رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله چیست؟ در ادامه آیه محوری امشب، خداوند متعال می‌فرماید: «وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ»^۲ تا

۱. علیرضا پناهیان، «مسئولیت‌پذیری رکن اول ولایتمداری»، دسترسی در:

<http://panahian.ir/post/6701>.

۲. حدید، ۲۵.

معلوم شود چه کسی خدا و رسولش را «بِالْغَيْبِ» کمک می‌کند. آیه قبلی فرمود احترام رسول خدا ﷺ را داشته باش، نصرتش بده تا ابهت و محبوبیت او کار کند. این آیه می‌فرماید حتی اگر رسول خدا ﷺ بالای سرت نبود و ابهت حضوری او نبود تا مشکل را رفع کند، تو باید در غیبت او هم همان طور ولی خدا را نصرت بکنی. الان نباید کسی بگوید چون امام زمان عجل الله تعالی فرجه نیست، معلوم نیست من چه کار باید بکنم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾.

ما الان چگونه می‌توانیم امام زمان عجل الله تعالی فرجه را «بِالْغَيْبِ» کمک کنیم؟ این سؤال بزرگ ماست. الان وظیفه اصلی و کلیدی ما این است و هیچ کاری مثل انجام این وظیفه نمی‌تواند ما را به خداوند متعال مقرب کند. ما باید امام خود را نصرت کنیم، آن هم «بِالْغَيْبِ»؛ یعنی وقتی آقا بالای سرمان نبود، کمکش کنیم و فدایش بشویم. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمودند اگر من بالای سر مالک اشتر نباشم تا به او بگویم چه کار کن، خودش فکر کند، به همان نتیجه‌ای می‌رسد که من می‌خواستم به او بگویم: فَإِنِّي إِن لَّمْ أُوصِكَ اكْتَفَيْتُ بِرَأْيِكَ.^۱ در خبری هست که مالک اشتر جزو ۳۱۳ نفری است که دوباره بازخواهند گشت. دل مالک به قدری داغ‌دار بود که خدا او را برمی‌گرداند. چرا؟ چون او یک مصداق برای ﴿مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾^۲ است.

الان در دوران غیبت هستیم. خدا می‌خواهد معلوم کند چه کسی امامش را در «بِالْغَيْبِ» یاری می‌کند: ﴿وَلْيَعْلَمْ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾.^۳ خدا الان بالای سر ماست، ولی این طور نیست که هر دقیقه یک بار به ما تذکر بدهد یا با هر کاری فوراً ما را مجازات کند یا پاداش دهد. رسولش

۱. امالی مفید، ص ۷۹.

۲. حدید، ۲۵.

۳. حدید، ۲۵.

هم همین طور است. الان بالای سر ما نیست. امام زمانمان هم بالای سر ما نیست. خب، ما باید بفهمیم چه کار باید بکنیم یا نه؟ امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف همین الان از ما بصیرت و عشق می خواهند. باید چه کار کنیم؟ اگر این بحث را جلو سردار سلیمانی بگذاریم، می فرماید: الان مهم ترین اقدام کمک کردن به ولیّ فقیه است.

﴿وَعَزَّزُوهُ وَنَصَرُوهُ﴾^۱ که در آیه ذکر شده آمده است، به کسی برمی گردد که دارد جامعه را اداره می کند. ولایت دارد جامعه را با همین طرح عاقلانه اداره می کند. اصلاً بحث ولایت فقیه پدیده بسیار بدیهی و عقلانی است. سؤال من این است که ما چطور می توانیم «بِالْغَيْب» امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را کمک کنیم؟ چطور می توانیم از نوری که با پیامبر آمده است تبعیت کنیم؟ این را از خودمان پرسیم و از خدا بخواهیم: خدایا، ما را موفق کن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را کمک کنیم و مایه قدرت او شویم.

حضرت می فرمایند: فَهَلُمَّ أَيُّهَا النَّاسُ إِلَى التَّعَاوُنِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَالْقِيَامِ بِعَدْلِهِ^۲؛ باید به عدل قیام کنیم. الان طوری شده است که همه ما گمان می کنیم صرفاً مسئولان باید عدل را اجرا کنند و اگر نکردند، مایه شان را بگیریم. البته مسئولان هم موظف اند، ولی سهم خودمان چه می شود؟ آن قیامی که ما باید به قسط انجام بدهیم، چه می شود که قرآن فرمود: ﴿لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾.^۳

مهم ترین نیاز جامعه: تعاون تا اقامه حق

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه کلامشان می فرمایند: فَإِنَّهُ لَيْسَ الْعِبَادُ إِلَى شَيْءٍ

۱. اعراف، ۱۵۷.

۲. کافی، ج ۸، ص ۳۵۴.

۳. حدید، ۲۵.

أَخَوْجَ مِنْهُمْ إِلَى التَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ؛^۱ مهم‌ترین نیاز مردم این است که تناصح کنند؛ تناصح در تعاون، تناصح در طاعت خدا. تناصح یعنی دل‌سوزی برای همدیگر. وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ؛^۲ و اینکه خوب به هم کمک کنند. می‌فرمایند این مهم‌ترین نیاز جامعه است. بعد می‌فرمایند: هر قدر هم تلاش کنید، باز هم نمی‌توانید حق طاعت خدا را ادا کنید: وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ لَهُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ.^۳ پس، هر قدر می‌توانید این کار را بکنید. حالا بعضی از ما واقعاً نمی‌توانیم یک مشارکت جمعی را بیاوریم در بین کارهای روزانه‌مان؛ یعنی نمی‌توانیم آن را در ساعات برنامه روزانه‌مان بیاوریم. البته هر قدر که می‌توانیم باید این کار را بکنیم.

امروز که در واقع روز اول سال معنوی ما محسوب می‌شود (پس از بیست و سوم ماه رمضان، سال حقیقی ما شروع می‌شود)، تصمیم بگیریم کار جمعی انجام دهیم و گوشه‌ای از زندگی‌مان را اختصاص دهیم به کار جمعی. «بسیج» پایگاه خوبی برای این کار است. اصلاً بسیج وضع شده است برای همین تعاون و تناصح در راه اقامه حق.

تفاوت شیوه علی علیه السلام و معاویه

حضرت می‌فرمایند: النَّصِيحَةُ لَهُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ؛^۴ حق را بین خودتان برقرار کنید. امام جامعه، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام، این را می‌گویند.

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۲۵.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

اما معاویه چه می‌گفت؟ می‌گفت: مردم، شما بروید و کاری نداشته باشید، ما همه امور را در اختیار خودمان می‌گیریم. تنها تفاوت بین روش معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام این نیست که معاویه خیانت می‌کرد و علی علیه السلام به مردم خدمت می‌کردند، بلکه تفاوت مهم‌تر این است که امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم مسئولیت می‌دهند و کار را بین مردم توزیع می‌کنند.

امام علی علیه السلام: هیچ امامی بی‌نیاز از کمک مردم نیست

بعد می‌فرمایند: ثُمَّ لَيْسَ أَمْرُؤُا وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَجَسَمَتْ فِي الْحَقِّ فَضِيلَتُهُ بِمُسْتَعْنٍ عَنْ أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ حَقِّهِ؛ هیچ‌کسی (یعنی هیچ امامی)، ولو رتبه‌اش بالا باشد، ولو فضیلتش در حق بالا باشد و عظمت داشته باشد، مستغنی نیست از اینکه مردم کمکش کنند. ... حتی اگر پیغمبر خدا هم، با آن عظمتشان، بالای سر ما باشند، باز هم باید این مشارکت را داشته باشیم.

حدِ مطلوبِ مشارکت مردم

الان سطح مشارکت مردم در جامعه ما از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام که فوق‌العاده بالاتر است؛ ولی براساس دستورهای دین، ما هنوز به اندازه مطلوب نرسیده‌ایم. سطح توقع دین این روایت است که می‌فرماید: كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ؛^۱ همه در امر حاکمیت مشارکت کنند. طبق مدل حکمرانی قرآنی که می‌فرماید: ﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾.^۲ مثلاً سطح مشارکت ما، در دفاع مقدس، خودش را نشان داد. چرا هرچه می‌رویم سراغ شهدا، این گنجینه

۱. همان.

۲. جامع‌الخبار، ص ۱۱۹.

۳. شوری، ۳۸.

باعظمت تمامی ندارد؟ هنوز می شود به شهدا افتخار کرد، هنوز شکوه و بلندای مرتبت آن ها درک می شود؛ چون آن ها از این جنس فعالیت ها داشته اند؛ یعنی مشارکت برای اقامه حق و نصرت امام.

اگر این سطح از مشارکتی که مردم برای شاگردان مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی حضرت امام و مقام معظم رهبری داشتند و دارند در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم بود، حضرت این قدر غریب و مظلوم نمی ماندند. منتها هنوز ما مشکل داریم؛ هنوز آن طور که باید، اقامه حق بینمان نشده است؛ هنوز امام زمانمان نیامده است. معلوم می شود که این حد از کار جمعی و تعاون و مشارکتی که داریم مطلوب نیست. نمونه اش همین هیئات و مساجد مان است.

آیا در اسلام، پذیرفته است که شما عضو مسجد نباشید؟ یا عضو یک گروه، تجمع یا کانون فرهنگی یا کارآفرینی نباشید؟ یا عضو خیریه ای نباشید؟ مگر چنین چیزی می شود؟ تعلیمات دینی ما این نیست. از یک زمانی به بعد، انسان باید به بلوغ اجتماعی و بلوغ سیاسی برسد. مشارکت سیاسی بسیار مهم است. رهبر انقلاب تأکید دارند که مردم سالاری دینی فقط به رأی دادن و شرکت در انتخابات محدود نمی شود. حضور پای صندوق های رأی تنها بخش کوچکی از این الگوی حکومتی است. درواقع، مردم سالاری دینی مفهومی عمیق تر و گسترده تر دارد که مشارکت آگاهانه، نظارت عمومی، مسئولیت پذیری مردم و پیوند دائمی میان ملت و حاکمیت را شامل می شود.

در آخر الزمان همه آدم ها در موضوع «تعاون» امتحان می شوند

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه می فرمایند: **وَلَا لِأَمْرِی مَعَ ذَٰلِكَ حَسَٰبٌ بِهِ الْأُمُورِ وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیُونُ بِدُونِ مَا أَنْ یُعِینَ عَلَی ذَٰلِكَ وَیَعَانَ عَلَیْهِ؛** کسی که در جامعه برتر است (حتی اگر امام معصوم باشد)، بی نیاز از کمک مردم

نیست و هیچ‌کسی هم در جامعه نمی‌تواند بگوید که «من که کاره‌ای نیستم»، ولو اینکه به ظاهر قدر و منزلتی نداشته باشد و در گوشه‌ای از جامعه افتاده باشد. هیچ‌کسی نمی‌تواند بگوید ما که کسی نیستیم؛ ما راننده تاکسی هستیم، مغازه‌دار هستیم، کارگر یا معلم ساده هستیم، خانم خانه‌دار هستیم. حضرت می‌فرماید: کسی که از امور برکنار باشد و در دیده‌های قدر و منزلت باشد، این‌طور نیست که در این زمینه مسئولیت نداشته باشد؛ همه مسئولیت دارند. در آخرالزمان همه امتحان می‌شوند؛ دانه دانه آدم‌ها امتحان می‌شوند، فهمشان، بصیرتشان و تعاونشان امتحان می‌شود.

احترام به امام جامعه

پیشنهاد می‌کنم ادامه این حدیث شریف را مطالعه کنید. در اینجا یک اتفاقی در مقابل حضرت رخ داد: فَأَجَابَهُ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِهِ لَا يُدْرِي مَنْ هُوَ! یک نفر از بین لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد و شروع کرد به حرف زدن. هیچ‌کسی او را نمی‌شناخت. قبلاً هم او را ندیده بودند. پس از آن هم، او را ندیدند. بلند شد و شروع کرد حرف‌هایی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتن، که مضمون این حرف‌ها شبیه زیارت جامعه است. کمی که از امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام سخنش را قطع کردند و فرمودند: من کسی نیستم که دنبال ثناگویی باشم. من قیامت دارم و نمی‌خواهم گمان کنید که من مدح و منقبت را دوست دارم. آن مرد به هم ریخت و شروع کرد به گریه کردن. گفت: مگر من دارم ثنا می‌گویم که شما خوش‌ت بیاید؟ من یقین دارم که شما اهل این حرف‌ها نیستی، ولی من دارم وظیفه خودم را می‌گویم. بعد شروع کرد به اینکه شما چه موقعیتی در بین ما داری.

اعضای لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام باید احترام حضرت را حفظ کنند؛

همان عَزَّوَهُ و نَصْرُوهُ^۱ باید فرهنگشان این باشد. نگاهشان به امامت باید این باشد. آن مرد، در ادامه حرف هایش، می گوید: شما به ما آزادی دادی، شما به ما عزت دادی، شما ما را آدم حساب کردی.... بعد می گوید: ما بعد از شما چه کنیم؟ اگر می شد با تقدیر الهی مقابله کرد، ما خودمان را فدا می کردیم تا جان شما حفظ شود.

بسیار کم به این مسئله پرداخته ایم که در مقابل امام جامعه چگونه باید برخورد کرد. نه برخوردی که مثلاً از ایشان تعریف کنیم؛ نه؛ منتها در عملکردمان این احترام را نشان دهیم. من غربت امیرالمؤمنین (ع) را در اینجا می بینم که در بین مردم، دیگر کسی در سطح این مرد درک و فهم نداشت که بلند شود و شبیه این حرف ها را به امیرالمؤمنین علی (ع) بزند و درواقع وظایف خود را در برابر امام جامعه گوشزد کند. آن مرد ادامه می دهد: من برای اینکه بخواهم از شما تقدیر بکنم، این حرف ها را نمی گویم، بلکه می خواهم ببینم ما اصلاً چطور می توانیم شما را درست تعریف کنیم؟

چند بار در این روایت تأکید می شود که بعدش دیگر این فرد دیده نشد. بعضی می گویند احتمالاً این فرد حضرت خضر (ع) بوده باشد. البته در متن روایت، امام معصوم بیان نمی کنند که این فرد چه کسی است، ولی می فرمایند: «یک نفر از اصحاب حضرت بلند می شود و این مطالب را می گوید.» اما حضرت خضر (ع) هم می تواند جزو اصحاب امیرالمؤمنین (ع) مطرح شود. چرا حضرات معصوم (ع) او را به عنوان «یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع)» معرفی می کنند؟ شاید می خواهند به ما بگویند که اصحاب واقعی امام باید این طوری باشند.^۲

۱. اعراف، ۱۵۷.

۲. علیرضا پناهیان، «تاریخ بعثت و عصر ظهور»، دسترسی در:

نقش مردم در اقامه حق در کلام امام حسین (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) مردم را برای اقامه حق و حقیقت بیدار کردند: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُحَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ؛» یعنی هرکس حاکم ستمگری را ببیند که حریم‌های الهی را می‌شکند، پیمان خدا را زیر پا می‌گذارد، با سنت پیامبر مخالفت می‌ورزد و در میان بندگان خدا با گناه و ظلم رفتار می‌کند، اما در برابر او نه با زبان و نه با عمل واکنشی نشان ندهد، خداوند حق دارد او را نیز در جایگاه (هلاکت) آن ظالم وارد کند. امام حسین (علیه السلام)، با استناد به سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، مردم را بیدار می‌کنند: بی توجهی به ظلم هم‌ردیف با ظالم است.

سپس، ادامه می‌دهند: «هُؤُلَاءِ الْقَوْمُ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفُسَادَ وَ عَظَّلُوا الْحُدُودَ؛» این قوم از شیطان پیروی می‌کنند و از اطاعت خدا روی گردان شده‌اند. فساد را آشکار کرده‌اند، حدود الهی را تعطیل کرده‌اند، بیت‌المال را غارت کرده‌اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند.

اینجا امام، نه از اختلاف شخصی، بلکه از انحراف نظام دینی سخن می‌گویند. از مردمانی که با نامه و دعوت بیعت کرده بودند می‌خواهند اگر به عهد خود وفادارند، آماده همراهی با حضرت باشند. وگرنه، بدانند این خیانت چیز تازه‌ای نیست: «فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِبُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بَابِي وَ أَخِي؛» «به جانم سوگند، این پیمان‌شکنی از شما تازه‌گی ندارد. همین را با پدر و برادر و پسرعمویم هم کردید.» ببینید مردم چقدر نقش‌آفرین‌اند در مبارزه با ظلم.

هدف عاشورا بیدار کردن وجدان‌های خفته و قیام مردمی برای عدالت بود. امام حسین علیه السلام با خون خود نقاب از چهره بنی‌امیه برداشتند و توانستند این بیداری را در تاریخ ایجاد کنند. اولین اثرش هم سست شدن پایه‌های حکومت ظالم بنی‌امیه بود. امروز هم مقاومت اسلامی با ایستادگی و مظلومیت خود چهره تمدن وحشی غرب را برای جهانیان رسوا کرده است. فریادهای مظلومان سلاح رسواکننده ستمگران است. این مقاومت است که دانشجویان آمریکایی و مردم اروپا را به میدان ضد اسرائیل آورده است. این یعنی عاشورا به هدف خود رسیده و مقاومت پیروز است.



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!





قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ
غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ
...﴿البقرة﴾ ٣٠...

امام حسین ثابت کرد
پیروزی به تجهیزات
ونفрат نیست



سرخ‌خط ادبیات قرآنی فتح

ادبیات دین ما ادبیات پیروزی و فتح است. باید از این ادبیات در تبلیغ دین و تربیت دینی استفاده کنیم. اگر قرآن بخوانیم، کم‌کم نفس صاحب قرآن رویمان اثر می‌گذارد. خدا ادبیاتش در قرآن ادبیات پیروزی و فتح است. آدم واقعاً کیف می‌کند از این ادبیات خدا. ادبیات خدا ادبیات شکست‌ناپذیرهاست. نفوذناپذیر است.

روح حاکم بر آیات قرآن و ادبیات جاری و ساری در آیاتی که درباره دشمن حرف می‌زند این جمله کوتاه و مختصر خطاب به دشمنان است: «کوچولوی من، تا حالا کجا بودی؟» جانم به این ادبیات خدا. الهی قربانت بشوم. اشکالی ندارد که قربان صدقه خدا برویم؟!

کسی که زیاد قرآن بخواند، ادبیات پیروزی و فتح خدا را پیدا می‌کند. در قرآن، در قاموس خدایی خدا، شکست مفهوم ندارد. باختن نداریم. خدا چه ادبیات خوشگلی دارد برای دل‌های سالم. این ادبیات دلبری می‌کند.

درس خواندن به سبک ادبیات فتح

حالا اگر همین ادبیات قرآن در یک مدرسه تبدیل به حرف سکه و رایج بزرگ و کوچک مدرسه بشود، می بینیم در این مدرسه که ادبیات پیروزی و فتح بین معلم و شاگرد جریان دارد بچه ها چقدر بهتر از بقیه درس می خوانند. الان در مدرسه معلم ها با چه ادبیاتی با بچه ها حرف می زنند. علامت اینکه در یک مدرسه ادبیات پیروزی و فتح خریدار دارد چیست؟ اگر بگویند: «بچه ها، ما قله های علمی جهان را فتح می کنیم»، همه می پذیرند. اگر بگویند: «بچه ها، ما قله های اقتصادی جهان را فتح می کنیم»، همه می پذیرند، همه تأیید می کنند. بله، ما فاتحیم اصلاً. حالا اگر در مدرسه این ادبیات را مسخره کنند، بگویند: «ولمان کن تو را به خدا. این حرف ها چیست؟» معلوم می شود که این مدرسه قرآنی نیست. هر قدر هم قرآن آموزش بدهد، صد تا قاری و حافظ قرآن هم از این مدرسه بیرون بیاید، چه فایده دارد؟ اصلاً ادبیات قرآن را نفهمیده است.

تربیت پدران به ادبیات فتح

پدرها باید این ادبیات پیروزی و فتح را به منزل بیاورند. اصلاً می دانید بچه ها پدر را با خدا اشتباه می گیرند؟ بعد اگر پدر کار اشتباهی کرد، کلاً نگاه بچه به خدا اشتباهی می شود تا آخر. لذا فرمودند: «اگر به بچه قول دادی فلان چیز را می خرم، برایش بخر. نگو نمی شود، نمی توانم.» چرا؟ بچه ها تو را رازق خودشان می دانند: إِذَا وَعَدْتُمُ الصَّبِيَّانَ، فَقُولَا لَهُمَ: فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّكُمُ الَّذِينَ تَرْزُقُوهُمْ.^۱ او که نمی فهمد خدا کیست، خدا چیست. تو را می فهمد. وقتی تو گفتی نمی توانم، خدای او می شود کسی که نمی تواند. اصلاً از این ادبیات

۱. کافی، ج ۱۱، ص ۴۵۱.

در خانه استفاده نکن، ادبیات آدم‌هایی که فاتح نیستند. بگو می‌گیرم پسر، دخترم. خدایش را خراب نکن.

عوامل درونی: مایه شکست و پیروزی جامعه

پس از این مقدمه، می‌خواهیم به یکی دیگر از عوامل پیروزی یا شکست اشاره کنیم. عوامل پیروزی یا شکست بیش از اینکه بیرونی باشند، در درون ما هستند. اگر جامعه از درون قوی باشد، با کمترین ابزار بیشترین قدرت‌نمایی را می‌کند، اما اگر جامعه از درون ضعیف باشد، با بیشترین ابزار کمترین قدرت را خواهد داشت. مثلاً مردم یمن با کمترین امکانات چطور قدرت‌نمایی می‌کنند؟ ریشه این قدرت بیش از ابزار و پیش از آن، در روحیات و حالات درونی مردم یمن است تا موشک‌ها؛ یعنی اگر ملتی از درون ساخته شده باشد، ابزار برایش نقش تکمیل‌کننده دارد، نه تعیین‌کننده. اما اگر از درون تهی باشد، بهترین تسلیحات هم نمی‌توانند جلو فروپاشی را بگیرند.

جامعه‌ای که اهل فداکاری نیست، جامعه‌ای که افرادش فقط به منافع شخصی فکر می‌کنند، جامعه‌ای که اعتماد در آن فروریخته، ولو ثروتمند باشد، آماده سقوط است. از آن طرف، جامعه‌ای که در آن مردم برای هم دل می‌سوزانند، برای حق می‌ایستند، اهل تلاش‌اند و از دروغ و خیانت بیزارند، ولو امکانات کمی داشته باشند، به راحتی شکست‌ناپذیر می‌شوند.

درواقع آنچه ما آن را عوامل بیرونی می‌نامیم اغلب بازتابی از درون خود ماست. دشمن وقتی می‌تواند کاری بکند که از درون آماده پذیرش باشیم. تحریم وقتی اثر می‌گذارد که تنبلی یا فساد یا ناامیدی از قبل در بدنه جامعه جا خوش کرده باشد. پس، اگر دنبال تغییر بیرونی هستیم، باید اول سراغ

ترمیم درونی برویم؛ چون شکست از درون که شروع شود، بیرون فقط کار را تمام می‌کند. ولی اگر از درون سالم بودیم، بیرون هرگز نمی‌تواند به ما آسیب جدی بزند.

«ما می‌توانیم» ها و «ما نمی‌توانیم» ها

مهم‌ترین حال درونی که جامعه را به پیروزی می‌رساند یا خدای نکرده به شکست روحیه «می‌توانیم» یا «نمی‌توانیم» است. این روحیه مثل ستون فقرات ملت است. اگر این ستون فروریزد، هر قدر هم ظاهر جامعه آراسته باشد، نابودی اش حتمی است.

وقتی ملتی در برابر مشکلات، اولین واکنشش این باشد که «نمی‌شود»، یعنی پیش از آنکه دشمن حرکتی بکند، خودش عقب‌نشینی کرده است. جامعه‌ای که زود تسلیم می‌شود حتی لازم نیست دشمن بیرونی داشته باشد؛ خودش برای خودش کافی است. در مقابل، وقتی روحیه «می‌توانیم» در جامعه‌ای زنده باشد، کمبودها را بهانه نمی‌کند، بلکه آن‌ها را به انگیزه تبدیل می‌کند. همین مردم یمن مگر با موشک شروع کردند؟ با باور شروع کردند، با اینکه باور داشتند حق دارند که بایستند و ایستادند.

اگر جامعه‌ای بخواهد شکست نخورد، اول باید مطمئن شود که در ذهن و دلش شکست را نپذیرفته است؛ چون شکست اول در میدان ذهن اتفاق می‌افتد، بعد در میدان نبرد. ما در تاریخ، ملت‌هایی را دیده‌ایم که با هزاران سرباز شکست خوردند؛ چون تصمیم نداشتند بجنگند و ملت‌هایی را که با دست خالی پیروز شدند؛ چون حاضر بودند مقاومت کنند.

پس، اگر دنبال ابزار پیروزی هستیم، اول باید این سؤال را از خودمان بکنیم: در درونمان چه خبر است؟ چه تصویری از خودمان داریم؟ تصویر

یک ملت ضعیف و بی دفاع که نمی تواند یا ملتی مقاوم که اگر لازم باشد، با سنگ هم از خودش دفاع می کند؟

جریان شناسی «ما می توانیم» ها و «ما نمی توانیم» ها

در طول تاریخ حیات بشر، یک دعوای تاریخی بین دو جریان وجود داشته است. پیشینه این دعوای تاریخی، یک سرش، به وسعت تاریخ بشر است و سر دیگر آن به مسائل امروز جامعه ما برمی گردد؛ یعنی این دعوای امروز هم ادامه دارد و هنوز تمام نشده است.

این دعوای داخلی است نه دعوای بیرونی. البته دعوای بیرون هم کشیده می شود، اما اصل دعوای داخلی است. جریانی وجود دارد که شعارش این است: «ما نمی توانیم» و جریان دیگری هم وجود دارد که شعارش این است «ما می توانیم». ما می توانیم یا ما نمی توانیم؟ کدامش درست است؟

سپاه طالوت نمود دو جریان «ما می توانیم» و «ما نمی توانیم»

اولین باری که قرآن کریم به ما خبر از این اختلاف می دهد در درون لشکر و سپاه زمان یکی از پیامبران به فرماندهی کسی به نام طالوت است که برای جنگ با دشمنان اعزام شده بودند. در مسیر رسیدن به دشمن، خدا امتحانی از آن ها گرفت: تشنه بودند. به نهر آبی رسیدند. دستور آمد که هر نفر به اندازه یک جرعه می تواند آب بنوشد، اما اکثر سپاهیان حضرت طالوت بیشتر از دستوری که آمده بود آب نوشیدند. اثر این نافرمانی در روحیه آن ها مقابل دشمن نمایان شد.

آن ها که نافرمانی از فرمان ولایت کرده بودند، وقتی به دشمن رسیدند و امکانات و توانمندی های او را دیدند، گفتند ما نمی توانیم: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ»^۱.

اما آن‌ها که به فرمان ولایت گوش سپرده بودند با یک روحیه گفتند ما می‌توانیم. ای چه بسا عده کمی بر عده زیادی با اذن خدا پیروز شوند: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾.^۱ اینجا یک جا بود که دو جریان «ما می‌توانیم»‌ها و «ما نمی‌توانیم»‌ها خود را نشان دادند.

چگونه این اتفاق می‌افتد؟ منطق پیروزی عده کم بر عده زیاد چیست؟ خدا می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛^۲ «ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ [با دشمن] تشویق کن. هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می‌شوند؛ چراکه آن‌ها گروهی هستند که نمی‌فهمند.» علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌فرماید: «بیست نفر صابر از شما بر دویست نفر از کسانی که کافر شده‌اند غالب می‌شوند، و صد نفر صابر از شما بر هزار نفر از کسانی که کافر شده‌اند غالب می‌آیند، و این غلبه به علت این است که کفار مردمی هستند که نمی‌فهمند.»^۳

خداوند دشمنان را در این آیه به احمق‌ها تشبیه کرده است. برخی ممکن است از این تعبیر بترسند، ولی حقیقت همین است. خدا دشمن را احمق دانسته که در محاسباتش جایی برای خدا و قدرت لایزال او نگذاشته است. ما اما به خدا ایمان داریم. ما اگر با ولایت باشیم، اگر صبر کنیم، خداوند وعده داده است که یک گروه کوچک می‌تواند بر جمعیت عظیم پیروز شود، به شرط اینکه در میدان حضور داشته باشیم و از دستور ولایت

۱. بقره، ۲۴۹.

۲. انفال، ۶۵.

۳. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۱۶۱.

پیروی کنیم. پس، نترسید از عدد و تجهیزات. دشمن از عقل تهی است. اما ما با ولایت خدا و ایمان به او می توانیم کاری کنیم که آن ها هیچ وقت به ذهنشان خطور نخواهد کرد.

خدا دشمنان را از احمق ها قرار داده است: دشمنانی که در مقابل شما ایستاده اند چیزی از جنگ نمی فهمند. این همان چیزی است که در میدان، تعیین کننده پیروزی است. بعضی همین راهم باور ندارند. می گویند این طوری نگو. آن ها باهوش اند. این هم یک جلوه دیگر از ما نمی توانیم است.

جنگ احزاب امتحان «ما می توانیم» و «ما نمی توانیم»

یک بار دیگر در قرآن کریم به جریان «ما می توانیم» ها و «ما نمی توانیم» ها اشاره می کند و آن صدر اسلام است. در صدر اسلام مشکلات مسلمانان فراوان بود، اما شاید بتوان گفت در هیچ مقطعی مثل جنگ احزاب مسلمانان در مشکلات فرونیفتاده بودند. دشمن تمام زور و امکانات خود را به میدان آورده بود تا اسلام و مسلمانان را نابود کند. شرایط بسیار سختی بود. همه جبهه های مخالف مسلمان دست به دست هم داده بودند و تا یک قدمی مدینه نزدیک شده بودند.

تعداد سپاه دشمن ده هزار نفر و تعداد مسلمانان سه هزار نفر بود. قرآن کریم در ترسیم وضعیتی که مسلمانان در آن قرار داشتند می فرماید: **﴿إِذْ جَاءُوكُم مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا﴾**^۱ «زمانی که آن ها از طرف بالا و پایین [شهر] بر شما وارد شدند [و مدینه را محاصره کردند] و زمانی که چشم ها از شدت وحشت خیره شده و جان ها به لب رسیده بود و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردی.»

شرایط بحرانی بود و مشکلات از هر طرف به سراغشان آمده و دشمن حلقه محاصره را تنگ کرده بود. قرآن می‌فرماید این موقعیت امتحان است: **«هَذَا لِكَيْ تُبْتَلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زَلْزَالًا شَدِيدًا»**^۱ «آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند.» طبیعی است که در چنین شرایطی یأس و ناامیدی به سراغ هرکسی بیاید؛ اما این هرکس را قرآن معرفی می‌کند و می‌فرماید: **«وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»**^۲؛ «و [نیز] به خاطر آورد زمانی را که منافقان و بیمار دلان می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین (امید کاذب به آینده)، به ما نداده‌اند.» آدم‌های مریض و منافق شروع کردند به یأس پراکنی و تهمت زدند که پیامبر امید کاذب به ما می‌دادند و کار ما تمام شده است.

اما آدم‌های سالم در اوج مشکلات چقدر امیدوارانه می‌گویند ما می‌توانیم پیروز شویم. قرآن می‌فرماید: اما مؤمنان حقیقی زمانی که لشکر احزاب را دیدند، گفتند: **«هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا»**^۳ «این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده و خدا و رسولش راست گفته‌اند؛ و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.» سرانجام، جنگ احزاب سه هیچ به نفع مسلمانان تمام شد؛ اما روسیاهی برای زغال ماند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید مسلمانان هنگام حفر خندق و چاله در اطراف مدینه در جنگ احزاب، به سنگ بزرگ و محکمی برخورد کردند. آن‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله را مطلع کردند و آن حضرت کلنگ را از دست سلمان

۱. احزاب، ۱۱.

۲. احزاب، ۱۲.

۳. احزاب، ۲۲.

گرفتند و ضربه ای بر آن صخره زدند که سه جرقه از آن برخاست و به دنبال آن رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «به دنبال این ضربه ام گنج های کسری و قیصر بر من گشوده می شود.» در این حال، یکی از اصحاب به دیگری گفت: «به ما وعده گنج های کسری و قیصر را می دهد، درحالی که هیچ یک از ما از ترس نمی تواند به دستشویی برود.»^۱

اشعث رهبر جریان «ما نمی توانیم»

این جریان «ما نمی توانیم» دوباره خودش را در زمان امیر مؤمنان (علیه السلام) نشان می دهد. اشعث یکی از کسانی است که نقش کلیدی در لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت، چهره مرموز و ناشناخته ای که ابن ابی الحدید معتزلی درباره اش می گوید هر فتنه ای در لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) رخ داد زیر سر اشعث بود.

اشعث خودش و خانواده اش قاتل سه امام بودند. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: **إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِّكَ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَّتِ الْحَسَنَ (علیه السلام) وَ مُحَمَّدًا ابْنَهُ شَرِّكَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)؛**^۲ «همانا اشعث بن قیس کسی بود که خود در [ریختن] خون امیر مؤمنان (علیه السلام) شرکت جست و دخترش، جعده، حسن (علیه السلام) را زهر خورانید و پسرش محمد در [ریختن] خون حسین (علیه السلام) شرکت جست.» این اشعث کسی بود که معاویه در جنگ صفین به اعتبار حرف او

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: لَمَّا حَفَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) الْحَنْدَقَ مَرُّوا بِكُدَيْةٍ فَتَنَاوَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) الْمِعْوَلَ مِنْ يَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) أَوْ مِنْ يَدِ سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَضَرَبَ بِهَا ضَرْبَةً فَتَفَرَّقَتْ بِثَلَاثِ فِرَقٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) لَقَدْ فُتِحَ عَلَيَّ فِي ضَرْبَتِي هَذِهِ كُنُوزُ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ فَقَالَ أَخَذَهُمَا لِصَاحِبِهِ يَعِدُنَا بِكُنُوزِ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ وَ مَا يَقْدِرُ أَحَدُنَا أَنْ يَخْرُجَ يَتَخَلَّى (كافي)، ج ۸، ص ۲۱۶.

۲. همان، ص ۱۶۷.

قرآن‌ها را بر سر نیزه کرد. شبی از شب‌های جنگ صفین که جنگ بالا گرفته بود، اهالی قبیله خودش را جمع کرد و گفت من آدم جنگ‌آوری هستم، اما تا به حال چنین جنگی ندیده‌ام. مردم نابود شده‌اند. مردم از جنگ خسته شده‌اند. ما نمی‌توانیم ادامه بدهیم. صعصعة بن صوحان می‌گوید جاسوسان معاویه این حرف را به گوش معاویه رساندند. معاویه گفت به خدا قسم، فردا اگر قرآن بر سر نیزه کنیم، کار تمام است.^۱

همین «ما نمی‌توانیم» ها کمر امیر مؤمنان علیه السلام را شکست. امیر مؤمنان علیه السلام شعار «ما می‌توانیم» می‌دادند. اشعث‌ها و جریانی که شاید بیش از چهار هزار نفر قاری و به اصطلاح مجاهد بودند شعار «ما نمی‌توانیم» دادند و شمشیر به روی امیر مؤمنان علیه السلام کشیدند، آن‌ها که پیشانی‌شان از سجود پینه بسته بود و می‌گفتند علی علیه السلام، پاسخ معاویه را بده. حضرت می‌فرمودند ما در یک قدمی پیروزی هستیم. این قرآن به نیزه کردن مکر و فریب است.^۲

امام خمینی رحمته الله علیه و شعار «ما می‌توانیم»

انقلاب اسلامی با محوریت امام خمینی رحمته الله علیه و با شعار «ما می‌توانیم» آغاز شد. حضرت امام در چهل و دو سالگی، اولین بیانیه سیاسی خود را صادر کردند. ایشان در صدر این بیانیه این آیه را شعار انقلاب قرار دادند: «قُلْ إِنَّمَا

۱. مَا قَدْ كَانَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا الْمُنَاصِي وَمَا قَدْ فَتِيَ فِيهِ مِنَ الْعَرَبِ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ بَلَغْتَ مِنَ السِّنِّ مَا سَاءَ اللَّهُ أَنْ أَبْلُغَ قَطُّ رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ قَطُّ أَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ أَنَّا إِن نَحْنُ تَوَاقَفْنَا غَدًا إِنَّهُ لِنَبَاءِ الْعَرَبِ وَصَيْعَةِ الْحُرُمَاتِ. أَمَا وَاللَّهِ مَا أَقُولُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ جَزَعًا مِنَ الْخُفِّ وَ لِكَيْ رَجُلٌ مَسْنُؤٌ أَخَافَ عَلَى النِّسَاءِ وَ الدَّرَارِيِّ غَدًا إِذَا قَتَيْنَا... قَالَ صَعْصَعَةُ: فَأَنْطَلَقْتُ عُيُونُ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهِ مُحْطَبَةً الْأَشْعَثِ فَقَالَ: أَصَابَ وَ رَبِّ الْكُعْبَةِ (وقعة الصفين، ص ۴۸).

۲. إِنَّهُمْ وَ اللَّهِ مَا زَفَعُوهَا أَنَّهُمْ يَعْرفُونَهَا وَ يَعْمَلُونَ بِهَا وَ لِكَيْهَا الْحَذِيعَةُ وَ الْوَهْنُ وَ الْمَكِيدَةُ (همان، ص ۴۸۹).

أَعْظَكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَتَّى وَفَرَادَى؛^۱ اگر خدا بخواهد یک موعظه داشته باشد، این است که به تنهایی برای خدا قیام کنید و چند نفری. امام علیه السلام به تنهایی یا با آن عده بسیار کم قیام خود را برای خدا شروع کردند. بسیاری به امام می گفتند امام، نمی شود، نمی توانیم، ولی امام علیه السلام فرمودند ما می توانیم. در طول رهبری امام علیه السلام، شاه بیت عملی و راهبرد میدانی ایشان القای ما می توانیم بود؛ تصمیم گیری براساس ما می توانیم بود. امام فرمودند: «اگر افکار شما آزاد شد و باورتان آمد که ما می توانیم که صنعتمند و صنعتکار باشیم، خواهید بود. اگر افکارتان و باورتان این باشد که ما می توانیم مستقل باشیم و وابسته به غیر نباشیم، خواهید توانست. اگر کشاورزان ما باورشان این باشد که ما می توانیم در کشاورزی به جایی برسیم که صادر کنیم و وابسته به غیر نباشیم، بلکه دیگران به ما محتاج باشند، می توانند.»^۲

جنگ را هم براساس مبنای ما می توانیم مدیریت کردند. در آن هم اگر اسطوره نظامی پدید آمد، با همین الگوی مدیریتی ما می توانیم بود. در طول تاریخ انقلاب اسلامی ایران، بلکه پیش از انقلاب، یک دعوای تاریخی وجود داشته است که این دعوا امروز هم ادامه دارد. همیشه دو جریان وجود داشته است: ما می توانیم و ما نمی توانیم.

پیچ تاریخی انقلاب اسلامی

بیش از چهل سال است که در یک پیچ تاریخی و حساس گیر کرده ایم. تا از این پیچ تاریخی رد نشویم، این امتحان بزرگ الهی را به سلامت سپری نکنیم، توقع ظهور را نباید داشته باشیم.

می خواهیم شما را ببرم سر اصل موضوع. امام علیه السلام فرمودند: «ما از شر

۱. سبأ، ۴۶.

۲. صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۰۶، ۳۰۹.

رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت.^۱

حضرت امام رحمته الله علیه وقتی می‌خواستند مبارزه با رضاخان و محمدرضا را شروع کنند، تاریخی‌ترین سند مبارزاتی‌شان در چه سالی بود؟ سال ۱۳۲۳ امام نهضتشان را ضد محمدرضاخان شروع کردند و سال ۱۳۵۷ به نتیجه رسید. یعنی چند سال؟ ۳۴ سال. بعد امام چه فرمودند؟ ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شر تربیت یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. الان بیش از چهل سال از پیروزی انقلاب اسلامی گذشته است، اما هنوز در این باتلاق بزرگ گیر کردیم.

پیچ تاریخی و بزرگ‌ترین مانع در مسیر رشد انقلاب

در این بیش از چهل سال، چه چیزی انرژی انقلاب اسلامی را گرفته است و نمی‌گذارد آزاد شود؟ چه مانع بزرگی در مسیر رشد انقلاب اسلامی وجود دارد. البته به رغم همه این سنگ اندازی‌ها، واقعاً در همه زمینه‌ها رشد کرده‌ایم. حالا شما فکر کنید اگر این مانع بزرگ نبود، ما چقدر رشد می‌کردیم؟

آن مانع بزرگ غرب زدگی در بین سیاستمداران و برخی به اصطلاح خواص است که ژست علمی و عقلانیت می‌گیرند، درحالی‌که عملکردشان نشان می‌دهد که نه بویی از عقلانیت برده‌اند و نه علمیت؛ غرب زدگانی که شعارشان این است ما نمی‌توانیم. فقط شعار عقلانیت، تدبیر و علمیت می‌دهند، اما عملکرد آن‌ها برخلاف عقلانیت، تدبیر و حتی امیدبخشی است؛ شبیه اتفاقی که برای امت موسی علیه السلام افتاد؛ یعنی چهل سال سرگردان شدند؛ صبح می‌چرخیدند، شب می‌دیدند سر جای خودشان هستند. بیش

از چهل سال است در این موضوع شبیه بنی اسرائیل گیر کرده ایم. سر این پیچ تاریخی، دولت‌ها عوض می‌شوند، ولی این مشکل هست که هست. اقتصاد شرطی اقتصادی است که بندش به غرب و تحریم‌های آمریکایی وصل است. کسانی هستند که قبله‌شان غرب است. برخی مثل پروانه دور غرب، که الان خودش به افول خودش اذعان دارد، می‌گردند.

فوکویاما: «ما اشتباه کردیم!»

اخیراً فوکویاما، بزرگ‌ترین نظریه پرداز آمریکایی، گفت ما اشتباه کردیم گفتیم که دموکراسی آمریکایی نجات بخش بشر است.^۱ بعد هنوز متحجران به غرب در کشور ما می‌گویند: «بندبند وجودم لیبرال هست.» چقدر این‌ها توهم زده‌اند. آن‌ها خودشان می‌گویند کار ما تمام است؛ این‌ها می‌گویند ما با شما کار داریم و کار ما گیر شماست.

اگر آن‌ها لیدرها و رهبران شما هستند، می‌گویند ما دیگر حرفی برای شما نداریم. پس، چرا شما آدرس غلط به مردم می‌دهید؟ مردم را فریب می‌دهید؟ این‌ها همان غرب‌زدگانی هستند که به قول امام، ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم، ولی حالا حالا از شر این تربیت‌یافتگان غرب خلاص نمی‌شویم. این‌ها کسانی هستند که بیش از چهل سال مردم را معطل تفکرات پوسیده خودشان نگه داشته‌اند. در خط مقدم هم مدیران سیاسی غرب زده فریب را به صورت عملیاتی محقق می‌کنند.

۱. فوکویاما: «من فکر نمی‌کنم که جهت تاریخ، هنوز هم به سمت لیبرال دموکراسی باشد. دموکراسی بسیار شکننده است و آنچه من طی این ۲۵ سال به آن رسیده‌ام این است که ایجاد نهادهای دموکراتیک بسیار دشوار است، به خصوص حکومت‌های دموکراتیکی که بتوانند بدون فساد اداری و مالی به مردم خدمات بدهند. این‌گونه نظام‌ها در دنیا بسیار نادر هستند» (خبرگزاری مشرق، خبر شماره ۳۵۲۷۴۵).

زمانی به آن مصری می‌رسیم که قرار است مشکلاتمان در آن کم شود که مردم ما از این پیچ تاریخی گذشته باشند، نه اینکه سر هر انتخاباتی باز برگردیم سر جای اول، که بله، مشکلات اقتصادی ما با غرب یا مدیران غرب زده رفع می‌شود.

این واقعیت جامعه ماست. آقا، بیایید با هم این مشکل را رفع کنیم. این امتحان ماست. پس ما می‌توانیم؛ امتحان گذر از مدیران سیاسی غرب زده که با وعده رفع تحریم‌ها با مذاکره، امید واهی به مردم می‌دهند و مردم را فریب می‌دهند. کافی است به حافظه تاریخی مان مراجعه کنیم. در این بیش از چهل سال در چه زمینه‌هایی ما نمی‌توانستیم، ولی شروع کردیم و بدون غرب ما توانستیم. در چه زمینه‌هایی ما می‌توانستیم، ولی چون شروع نکردیم و چشم انتظار غرب ماندیم، الان هم نتوانستیم مشکلات خودمان را رفع کنیم؟

کجا توانستیم؟

بیاییم ما می‌توانیم‌های خودمان را مرور کنیم. ما نه تنها می‌توانیم، بلکه ما توانستیم بسیاری از مشکلات را رفع و قله‌ها را فتح کنیم. چرا مقام معظم رهبری، در ترسیم گام دوم انقلاب اول، یک بار گام اول را مرور کردند؟ ما چه راهی را تابه حال آمده‌ایم؟ چون اگر نگاه نکنیم که با تمام سنگ اندازی‌ها چه راهی را خودمان آمده‌ایم، نمی‌توانیم گام دوم را برداریم.

انقلاب اسلامی از صفر آغاز شد: اولاً همه چیز ضد ما بود؛ ثانیاً هیچ تجربه پیشینی و راه طی شده‌ای در برابر ما وجود نداشت. انقلاب ملت ایران جهان دوقطبی آن روز را به جهان سه قطبی تبدیل کرد. ما تابه حال چه دستاوردهایی را داشته‌ایم. این بسیار مهم است برای باور اینکه ما می‌توانیم و ما توانستیم. شعار نمی‌دهیم، بلکه در عمل نشان داده‌ایم.

رهبر در بیانیه گام دوم، پیش از آنکه به دستاوردهای چهل ساله انقلاب بپردازد، ابتدا به آغاز مسیر اشاره می‌کند؛ جایی که انقلاب اسلامی به دوران طولانی و خفت بار عقب ماندگی و تحقیر پایان داد. کشوری که سال‌ها زیر سلطه استبداد قاجار و پهلوی از پیشرفت بازمانده بود، با پیروزی انقلاب، در مسیر رشد و بالندگی قرار گرفت. حکومت طاغوتی جای خود را به مردم‌سالاری داد و اراده ملت به عنوان محور حرکت و تحول در اداره کشور نقش یافت. جوانان وارد صحنه شدند و نقش‌آفرینی اصلی را بر عهده گرفتند. روحیه اعتماد به نفس و باور به توانمندی‌های خود در جامعه دمیده شد. دشمنی‌ها و تحریم‌ها هم نه تنها مانع نشدند، بلکه فرصتی شدند تا مردم به توان داخلی روی آورند و از آن دستاوردهای بزرگی پدید آید.

به نظر ایشان، موتور حرکت کشور عرصه علم و فناوری و ایجاد زیرساخت‌های حیاتی و اقتصادی و عمرانی است. این موتور در ایران پیش از انقلاب از حرکت ایستاده بود و در تولید علم و فناوری صفر بود و در صنعت به جز مونتاژ و در علم به جز ترجمه هنری نداشت؛ ولی اکنون در تمام عرصه‌ها نوآوری می‌کنیم.

پیروزی به تجهیزات و نفرات نیست

در عاشورا، عددها فریبنده بودند: یک طرف، هفتاد و اندی نفر؛ طرف دیگر، هزاران شمشیر و نیزه. اما اگر کسی بخواهد مسئله پیروزی را فقط با ابزار نظامی و نفرات حل کند، طبیعتاً نتیجه باید شکست قطعی امام حسین علیه السلام باشد. درحالی‌که ماجرا دقیقاً برعکس شد: دشمن با همه ادعاهایش به فروپاشی رفت، و آن جمع کوچک مبدأ یک تمدن شد.

این یعنی در محاسبات پیروزی، باید «عوامل پنهان» را هم دید. باید

دید چه کسی روی چه چیزی حساب کرده است. امام حسین علیه السلام روی امداد قطعی خدا حساب کرده بودند؛ روی سنت‌هایی که خداوند وعده داده، نه برحسب شعار، بلکه برحسب سنت‌های ثابت تاریخ.

اینجا ما با یک معادله جدید روبه‌رو می‌شویم: وقتی تکیه‌گاه انسان قدرت مطلق باشد، توان محدودش بی‌اثر نمی‌شود، بلکه ضربدر بی‌نهایت می‌شود. همین منطق بعدها بارها تکرار شد: فلسطین، لبنان، یمن، ایران، جاهایی که در آن‌ها ظاهراً توازن قوا برقرار نبود، اما توازن اراده و ایمان برقرار بود؛ یعنی آنچه جبهه باطل را عقب زد تجهیزات نبود؛ اراده محاسبه‌گری بود که پشتش باور به نصرت الهی ایستاده بود. اینجا دیگر فقط بحث ایمان شخصی نیست؛ بحث محاسبه است، محاسبه‌ای دقیق با لحاظ عامل قدرت مطلق.

رقیه فاتح شام

یکی از کارهای نیمه تمام امیرالمؤمنین علیه السلام فتح شام بود. در صفین، کار تالبه خیمه معاویه رفت. مالک اشتر فقط یک قدم با پایان دادن به فتنه فاصله داشت؛ اما آن یک قدم برداشته نشد. شام ماند؛ همان شامی که معاویه سال‌ها در آن کار کرده بود، سال‌ها روایت را عوض کرده بودند، حدیث ساخته بودند، بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را در ذهن و دل مردم نشانده بودند. شام فقط یک منطقه نبود؛ شام پایگاه رسمی مبغضین اهل بیت بود؛ شام تبعیدگاه محب‌ها بود؛ شام شهری بود که اگر کسی از علی علیه السلام حرف می‌زد، باید یا می‌رفت یا ساکت می‌ماند؛ شهری که نمازهای جمعه‌اش با لعن علی علیه السلام شروع می‌شد؛ شهری که وقتی سر حسین علیه السلام را آوردند، مردم کف زدند؛ و حالا ببین.

در همین شام، صحنه رقیه ساخته شده است. فاتح شام، نه مالک، که دخترِ حسین است؛ نه با شمشیر، با گریه؛ نه با خطبه، با نگاه. کسی که در آن خرابه نه یار داشت، نه آب، نه پناه؛ اما دل مردم را نرم کرد، ورق تاریخ را برگرداند. این کار رقیه است. فتح شام با اشکِ دختری تمام شد که حتی فرصت خدا حافظی با پدر را نداشت.



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!





الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ
أَبْغَضُوا إِلَهُكُمْ أَلَيْسَ فِي الْعِزَّةِ لِلَّهِ جَمِيعًا

النساء ١٣٩

جریان سازی
مقاومت
در طول
تاریخ



امام پیروز، امت پیروز

آیا ما در جبهه‌ای هستیم که از ابتدا بازنده بوده است یا پیروز؟ این سؤال صرفاً تحلیل گذشته نیست، بلکه تعیین‌کننده حال و آینده ماست. اگر امام مادر عاشورا شکست خورده‌اند، ما باید دائماً در موضع دفاع، توجیه و انفعال باشیم. اما اگر امام ما در عاشورا پیروز شده‌اند، ما وارثان یک راه پیروزیم. مسئله این نیست که امام حسین علیه السلام کشته شدند یا زنده ماندند؛ مسئله این است که چه چیزی در عاشورا ماند و چه چیزی حذف شد؟

امام حسین علیه السلام با اینکه از نظر نظامی و ظاهری شکست خوردند، توانستند معادله قدرت را به هم بزنند. کاری کردند که ظلم برای همیشه برملا شود. الگویی ساختند که قرن‌ها بعد هم الهام‌بخش باقی ماند. درحالی‌که یزید و دستگاهش، با تمام امکاناتش، به زباله‌دان تاریخ پرتاب شد. پیروزی به ماندگاری است، نه به تسلط مقطعی. اگر فلسفه مبارزه کشف حقیقت، افشای باطل و گشودن راه هدایت باشد، عاشورا یک پیروزی بود.

پس، اگر امروز در مسیر همان امام حرکت می‌کنیم، از همان منطق بهره‌مندیم، به شرط اینکه نقطه پیروزی را درست تعریف کنیم؛ نه با عدد

و ظاهر، بلکه با حقیقت و تأثیر. ما امت پیروزیم؛ چون مسیری را ادامه می‌دهیم که حقیقت را آشکار کرد، نه مسیری که صرفاً در لحظه غلبه یافت.

عزت عامل موفقیت فرد و پیروزی جامعه

حالا وقتی پذیرفتیم که ما امت پیروزیم، باید بگوییم این پیروزی از کجا می‌آید و چه چیزهایی ما را به پیروزی می‌رساند. یکی از عوامل مهم درونی‌اش «عزتمندی» است؛ چون عزت ستون فقرات مقاومت است. ملتی که خودش را عزیز می‌داند ذلیل نمی‌شود، ولو دشمن قوی‌تر باشد. عزت همان چیزی است که امام حسین علیه السلام وسط میدان جنگ فریاد زدند: هیاهات مّا الذلّة!^۱ یعنی حتی اگر کشته شوم، ذلیل نخواهم بود؛ چون من با خدا هستم، و بنده خدا عزیز است.

معنای عزت

عزت یعنی نفوذناپذیری؛ یعنی فرد از درون پُر است؛ محتاج نیست، التماس نمی‌کند، در تصمیم‌های اساسی زندگی، زیر فشار دیگران له نمی‌شود. روان‌شناسی انسان‌گرایانه^۲ عزت را نه در قدرت بدنی یا شهرت، بلکه در

۱. الملهوف، ص ۱۵۶.

۲. در روان‌شناسی انسان‌گرایانه، به‌ویژه در نظریه آبراهام مزلو، عزت (که معادل واژه esteem در انگلیسی است) یکی از نیازهای اساسی انسان تلقی می‌شود. این نیاز در هرم سلسله‌مراتب نیازهای مزلو، پس از نیازهای فیزیولوژیکی، ایمنی و تعلق، در سطح چهارم قرار دارد.

تعریف عزت در روان‌شناسی انسان‌گرایانه: عزت به احساس ارزشمندی، احترام به خود، اعتماد به نفس و احساس توانمندی در فرد اشاره دارد. این نیاز به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول، عزت درونی (درون‌زاد): شامل احترام به خود، اعتماد به نفس، استقلال، شایستگی و خودارزشمندی است؛

«خودپذیری» و «خودارزشمندی» تعریف می‌کند؛ یعنی انسان به درک ثابتی از ارزش خودش برسد که دیگر نیاز نداشته باشد آن را از نگاه دیگران یا از موفقیت‌های بیرونی قرض بگیرد.

چنین انسانی براساس عزتمندی‌اش هدف تعیین می‌کند. در موقعیت‌های وسوسه‌برانگیز، خودش را نمی‌فروشد؛ چون در درونش یک مرکز ثقل دارد که تصمیم‌ها را براساس آن می‌سنجد. این مرکز ثقل جایگاه خود را می‌شناسد: من انسانی هستم با کرامت، با اختیار و با هدف. عزت باعث می‌شود فرد درونش خلأ نداشته باشد. کسی که خلأ ندارد دنبال پر شدن‌های کاذب هم نیست. این یعنی موفقیت فردی: ثبات روانی، قدرت تصمیم‌گیری مستقل، و توان عبور از بحران‌ها.

اما در سطح جامعه چه می‌شود؟ جامعه‌ای که افرادش عزتمند شده‌اند اولاً در برابر سلطه‌پذیری واکسینه است. رسانه و سیاست و فشارهای بیرونی نمی‌توانند جامعه‌ای را که بیشتر اعضایش براساس عزت تصمیم می‌گیرند به زانو درآورند. جامعه‌ای که خودش را «نفوذناپذیر» ساخته است می‌تواند منافع و هویت خود را حفظ کند.

بخش دوم، عزت بیرونی (برون‌زاد): شامل احترام، تحسین و تأیید دیگران است. افراد دوست دارند که از سوی دیگران پذیرفته و تحسین شوند و توجه دیگران را جلب کنند. نقش عزت در سلامت روان: از دید انسان‌گرایان، عزت سالم و متعادل برای رسیدن به خودشکوفایی (بالا ترین سطح هرم مزلو) ضروری است. افرادی که این نیاز را ارضا کرده‌اند اولاً احساس ارزشمند بودن دارند، ثانیاً در برابر مشکلات تاب‌آوری بیشتری نشان می‌دهند، ثالثاً از نظر روانی پایدارترند؛ اما کسانی که در این زمینه دچار کمبودند ممکن است دچار احساس بی‌ارزشی، افسردگی یا وابستگی بیش‌ازحد به تأیید دیگران شوند (Abraham Maslow, A Theory of Human Motivation; Abraham Maslow, Motivation and Personality; Carl Rogers, On Becoming a Person)

در مدل جامعه شناختی، عزت به عنوان «سرمایه فرهنگی» عمل می‌کند. همان‌طور که پول سرمایه اقتصادی است و روابط سرمایه اجتماعی، عزت نیز سرمایه‌ای است که جلو فروپاشی اجتماعی را می‌گیرد. عزت در جامعه باعث می‌شود تصمیم‌های کلان براساس اصول گرفته شود، نه براساس ترس یا منفعت‌آنی. چنین جامعه‌ای در برابر تهدید، منسجم می‌شود نه متفرق. در برابر فقر مقاوم می‌ماند نه التماسگر.

پس، عزت فقط یک صفت اخلاقی نیست. عزت یک سازوکار است؛ سازوکار موفقیت فرد در زندگی انسانی، و سازوکار پیروزی جامعه در میدان تقابل‌ها. جامعه‌ای که عزت نداشته باشد، حتی اگر ثروتمند باشد، برده است. جامعه‌ای که عزت داشته باشد، حتی اگر فقیر باشد، ایستاده است.

جایگاه عزت در کربلا

در کربلا هم یکی از مفاهیم برجسته و کلیدی مفهوم «عزتمندی» است. امام حسین (ع) در ابتدای قیام خود هدف از قیام را اصلاح امت پیغمبر بیان کردند^۱ و در سایه این هدف، می‌بینیم که به جای پذیرش ذلت و بیعت با یزید، شهادت با عزت را انتخاب کردند. جای جای کربلا بو و عطر «عزتمندی» می‌دهد.

عزت عنصر اصلی در حماسه حسینی

عنصر اصلی در «حماسه حسینی» «عزت» است و اگر عزت را از کربلا حذف می‌کردیم، نه آن قدر کربلا ماندگار بود و نه شعارش و نه شعاعش جهانی می‌شد؛ گویی مظلوم منفعلی در مقابل دشمن به شهادت رسیده

۱. عن الحسين (ع): إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي (مقتل الحسين، ج ۱، ص ۱۸۸).

است. اما حسین بن علی علیه السلام «مظلوم مقتدر» هستند. این حسین علیه السلام آدم را می‌کشند و به دنبال خودشان می‌کشند. بیش از اینکه شهادتِ حضرت آدم را بگیرد، «عزتمندی» حضرت در متن این «شهادت» انسان را مات و مبهوت می‌کند. بنابراین، شعار محوری اباعبدالله در کربلا «عزت مداری» است.

بهای عزت: خون سیدالشهدا

«عزت» چقدر قیمت دارد؟ «عزت» «قیمت» ندارد؛ یعنی نمی‌توانیم عزت بفروشیم و به جای آن چیزی دریافت کنیم. این قدر عزت گران قیمت است؛ اما اگر بخواهیم قیمت‌گذاری کنیم و بگوییم قیمت عزت چند است، باید بگوییم که قیمت عزت خون سیدالشهدا علیه السلام است؛ همان خونی که فرمودند: «خون خواهش خود خداست.»^۱ ولی دم اباعبدالله الحسین علیه السلام خود خداست. این خون، خون عادی نیست.

امام حسین علیه السلام از خونشان، از خانواده‌شان، از خانه و زادگاهشان گذشتند برای چه؟ برای «حفظ عزت». اباعبدالله علیه السلام فرمودند: عبیدالله بن زیاد (حالا تعبیر آقا چیز دیگری است که نمی‌خواهم توضیح دهم. حضرت در خطابشان دشمن را تحقیر کردند و حتی حاضر نشدند به اسم و رسمش او را صدا بزنند. فرمودند این کسی است که نسب پدرش نامشخص است؛ چون معاویه پدر او، یعنی زیاد بن ابیه، را به خودش نسبت می‌داد و می‌گفت او از فرزندان ابوسفیان و برادر من است.) مرا میان دو چیز قرار داده است: شمشیر و خواری. خواری از ما دور است و خداوند آن را برای ما نمی‌پذیرد، و پیامبرش و مؤمنان و دامن‌هایی پاک و پاکیزه و جان‌هایی غیرتمند و خوددار اطاعت از پست‌ها و حقیرها را بر مرگی کریمانه مقدم نمی‌دارند: **أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَّزَ**

۱. ذَاكَ دَمٌ يَطْلُبُ اللَّهَ (تَعَالَى) بِهِ (امالی طوسی، ص ۱۶۲).

بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَةِ وَالذِّلَّةِ، وَهِيَاهُ مِمَّا الذِّلَّةُ، يَأْتِي اللَّهُ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَانْوَفَ حَمِيَّةٌ، وَنُفُوسٌ أَيْتَةٌ، مِنْ أَنْ تُؤَثَّرَ طَاعَةُ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ.^۱

محصول کربلا: حفظ عزت سیدالشهدا

اگر بنخواهیم از کربلا یک جمع‌بندی ارائه بدهیم، باید بگوییم «محصول کربلا» حفظ عزت سیدالشهدا (علیه السلام) در جایگاه امام امت بود. در اهمیت عزت همین بس که سیدالشهدا (علیه السلام) هزینه شدند برای «حفظ عزت». اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فرمودند: گمان نکنید حسین مرد سازش است یا مردی است که فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. نه حسین بن علی (علیه السلام) مرد میدان مبارزه است. حضرت در کربلا خطاب به لشکر دشمن فریاد زدند و فرمودند: لا وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيكُمْ يَدَيِ إِعْطَاءِ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفْرُ فِرَارَ الْعَبِيدِ؛^۲ «نه. به خدا سوگند، دست‌خواری به شما نمی‌دهم و چون بندگان نمی‌گریزم».

اگر در رجزهای اباعبدالله الحسین (علیه السلام) دقتی بکنیم، می‌بینیم عزتمندی موج می‌زند. فرمودند: الْمُوتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ؛^۳ «مرگ [در نزد من] از ننگ بهتر است».

غربت در اوج شهرت

با این اوصاف، اگر در کربلا از عزت سخن نگوییم، اصلاً از چه موضوعی دیگری می‌توانیم و سزاوار است که سخن بگوییم؟ مفهوم عزت به‌رغم شهرتی که در کربلا دارد، در اوج غربت هم قرار دارد. همه از «عزت حسینی» سخن

۱. الملهوف، ص ۱۵۶.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۸.

۳. المناقب، ج ۴، ص ۶۸.

می‌گویند، اما هنوز عزت مشکل اصلی جامعه ماست. هنوز جایگاه «عزت» و کارکردهای عزت برای جامعه به درستی شناخته نشده است. ما می‌خواهیم یک دهه از مفهوم با عظمتی که حسین بن علی علیه السلام برایش کشته شدند، یعنی «عزت»، «غربت زدایی» و «غبارروبی» کنیم. این غبارروبی از مفهوم عزت در ذهن و دل‌مان کمتر از غبارروبی از حرم اباعبدالله الحسین علیه السلام نیست. اگر به من و شما بگویند که شما توفیق غبارروبی از حرم اباعبدالله علیه السلام را پیدا کردی، چقدر خوشحال می‌شویم؟ ما به فضل الهی می‌خواهیم غبارروبی و غربت زدایی کنیم از مفهومی به نام «عزت»، که همه حماسه کربلا شکل گرفت برای حفظ عزت.

عزت مشکل اصلی تا ظهور

از طرف دیگر، ما قرار است زمینه ساز ظهور حضرت حجت باشیم. مأموریت اصلی دولت کریمه این است که پرچم عزت را به اهتزاز دریاورد. امام باقر علیه السلام در انتهای خطبه نماز جمعه فرمودند: به خدا این حرف را بنزد و بگویند: **اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ وَتُذِلُّ بِهَا التِّفَاقَ وَأَهْلَهُ!** «خداوند، ما از درگاه تو دولت کریمه‌ای را می‌خواهیم که با آن، اسلام و مسلمانان را عزت بخشی و نفاق و منافقان را خوار گردانی.» ما در دوران غیبت در جامعه دینی قرار داریم. نمی‌شود مسئله اصلی کربلا تا حاکمیت بقیة الله ظهور و بروز عزت باشد، اما ما درگیر مسئله عزت نباشیم.

خدا از جامعه ما امتحان عزت می‌گیرد، و ما تا از این امتحان عزت سربلند بیرون نیاییم، دستمان به دولت کریمه نخواهد رسید که مأموریت اصلی آن برپایی عزت اسلام و مسلمانان است. در دولت کریمه بقیة الله کام

مردم جهان شیرین می شود به موضوع عزت؛ یعنی اگر بخواهیم بگوییم شعار انتخاباتی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه در دولتشان چیست، باید بگوییم عزت. عزت آن صدی است که چون به دستش بیاوریم، نود هم پیش ماست. عزت هم «امنیت» می آورد، هم «رفاه» می آورد و هم «منافع» ما را تأمین می کند که ان شاء الله در شب های بعد توضیح خواهیم داد. مردم باید به این «رشد سیاسی» برسند که بدون عزت منافعشان تأمین نمی شود، وگرنه، خریدار دولت کریمه حضرت حجت نخواهند بود.

گذر از جان برای حفظ عزت

اما دلیل این همه پافشاری امام حسین علیه السلام بر موضوع عزت در کربلا چیست؟ سؤال اول این است که چرا حسین بن علی علیه السلام از جانشان، برای حفظ عزتشان می گذرند؟ «جان» عزیزتر است یا «عزت»؟ شاید عده ای بگویند: «حسین جان، حالا کوتاه بیایید. شما فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید. هنوز احترامی در بین امت دارید. بزرگان کوفه را واسطه قرار دهید و مثل برادران صلح کنید. بی خیال ماجرا شوید.» البته صلح امام حسن علیه السلام هم برای حفظ عزت بود. امام حسن علیه السلام فرمودند: «من به جامعه مؤمنان عزت دادم.»^۱ در کربلا واقعاً گزینه های دیگری هم ممکن بود روی میز باشد که منجر به شهادت حضرت نشود؛ اما حضرت نپذیرفتند.

مسئله این است که چرا نپذیرفتند؟ اصلاً عمر سعد می خواست کار ابا عبد الله علیه السلام با سلام و صلوات تمام شود. سعی می کرد کار به جنگ و کشتار نکشد. دیگر صدای یزید در آمد، شمر را به کربلا فرستاد، گفت: «عمر سعد

۱. مَا أَنَا بِمُذِلِّ الْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنِّي مُعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُكُمْ لَيْسَ بِكُمْ عَلَيْهِمْ قُوَّةٌ سَلَّمْتُ الْأَمْرَ لِأَبْنِي أَنَا وَأَنْتُمْ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ (تحف العقول، ص ۳۰۸).

را تهدید کن که یا کار را تمام کند یا کنار بکشد و تو کار را تمام کنی.^۱ عمر سعد به شمر بدو بیراه می گفت. می گفت اگر او نیامده بود، من نمی گذاشتم کار به گودی قتلگاه برسد.^۲ البته وقتی کار به گودی قتلگاه رسید، خودش پست تر از شمر شد. به ده نفر مأموریت داد تا به بدن حضرت اسب بتازند و حرمت شکنی کنند.^۳

سه ضلع عزت در دین

چرا حسین بن علی علیه السلام شهادت با عزت را بر زندگی ذلت بار ترجیح دادند؟

۱. کتب عمر ابن سَعْدٍ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَطْفَأَ النَّارَ، وَجَمَعَ الْكَلِمَةَ، وَأَصْلَحَ أَمْرَ الْأُمَّةِ، هَذَا حُسَيْنٌ قَدْ أَعْطَانِي أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي مِنْهُ أَتَى، أَوْ أَنْ نَسِيرَ إِلَى أَيِّ ثَغَرٍ مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ شِئْنَا، فَيَكُونُ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَهُ مَا هُمْ، وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ، أَوْ أَنْ يَأْتِيَ يَزِيدُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَيَضَعُ يَدَهُ فِي يَدِهِ، فَيَرَى فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ، وَفِي هَذَا لَكُمْ رِضَا، وَلِلْأُمَّةِ صَلَاحٌ قَالَ: فَلَمَّا قَرَأَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْكِتَابَ قَالَ: هَذَا كِتَابُ رَجُلٍ نَاصِحٍ لِأَمِيرِهِ، مَشْفِقٍ عَلَى قَوْمِهِ، نَعَمْ قَدْ قَبِلْتُ قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: أَتَقْبِلُ هَذَا مِنْهُ وَقَدْ نَزَلَ بِأَرْضِكَ إِلَى جَنْبِكَ! وَاللَّهِ لَئِنْ رَحَلَ مِنْ بِلَدِكَ، وَلَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ، لَيَكُونَنَّ أَوَّلَى بِالْقُوَّةِ وَالْعِزَّةِ وَلَتَكُونَنَّ أَوَّلَى بِالضَّعْفِ وَالْعِجْزِ، فَلَا تَعْطُهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ فَإِنَّهَا مِنَ الْوَهْنِ، وَلَكِنْ لِيَنْزَلَ عَلَى حَكْمِكَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَإِنْ عَاقَبْتَ فَأَنْتَ وَلِي الْعُقُوبَةِ، وَإِنْ غَفَرْتَ كَانَ ذَلِكَ لَكَ، وَاللَّهِ لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ حُسَيْنًا وَعَمْرُ بْنُ سَعْدٍ يَجْلِسَانِ بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ فَيَتَحَدَّثَانِ عَامَةَ اللَّيْلِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: نَعَمْ مَا رَأَيْتُ! الرَّأْيَ رَأْيَكَ (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۴).

۲. أَقْبَلَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بَكْتَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى عَمْرِائِ بْنِ سَعْدٍ، فَلَمَّا قَدَّمَ بِهِ عَلَيْهِ فَقَرَأَهُ قَالَ لَهُ عَمْرٌ: مَا لَكَ وَيْلَكَ! لَا قَرَبَ لِلَّهِ دَارُكَ، وَقَبِحَ لِلَّهِ مَا قَدَّمْتَ بِهِ عَلَيَّ! وَاللَّهِ إِنْ لَأُظْنِكَ أَنْتَ تَنْتِيهِ أَنْ يَقْبَلَ مَا كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْهِ، أَفْسَدْتَ عَلَيْنَا أَمْرًا كُنَّا رَجَوْنَا أَنْ يَصْلَحَ (همان، ج ۶، ص ۲۹).

۳. إِنَّ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ اللَّعِينِ نَادَى بِأَصْحَابِهِ: مَنْ يَبْتَدِرُ إِلَى الْحُسَيْنِ فَيُوطِئُ ظَهْرَهُ، وَصَدْرَهُ بَفَرْسِهِ؟ فَايْتَدِرُ مِنَ الْقَوْمِ عَشْرَةَ رِجَالٍ (المنتخب، ج ۲، ص ۴۶۹).

برای اینکه به این پرسش پاسخ درخوری بدهیم، اول باید برویم ببینیم جایگاه عزت کجاست.

جایگاه عزت را می‌توانیم در سه ساحت و سه ضلع ببینیم: ضلع اول «عزت نفس مؤمن» است؛ ضلع دوم «عزت امت و جامعه ایمانی» است و ضلع سوم عزتی است که در متن خود دین است. چگونه درون و بن‌مایه‌های دین، ذراتش و قطعاتش و مولکول‌هایش از عزت شکل گرفته است؟

✿ عزت نفس: نمای شخصیت مؤمن

این جلسه می‌خواهیم درباره عزت نفس مؤمن به عنوان ضلع اول عزت سخن بگوییم. اگر کسی بخواهد شخصیت مؤمن را بشناسد، باید بداند یکی از پایه‌های اصلی شخصیتی مؤمن «عزتمندی» اوست. نمای بیرونی شخصیت مؤمن حاکی از عمق عزت نفس اوست. وقتی ساختمان را نماکاری می‌کنند جلوه و زیبایی به ساختمان می‌دهند. هرکسی مؤمن را از بیرون می‌بیند می‌گوید چقدر شخصیت مؤمن زیبا و باشکوه است. وای خدای من! این آدم چقدر عزت نفس دارد؛ از رفتارش تا گفتارش، عزت نفس می‌بارد. می‌توانی آن را احساس کنی.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده، اما این اختیار را به او نداده است که دلیل باشد. مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید "و عزت از آن خدا و رسول خدا و مؤمنان است"؟ پس، مؤمن عزیز است و دلیل نیست. مؤمن از کوه نیرومندتر است؛ زیرا از کوه با ضربات تیشه کم می‌شود، اما با هیچ وسیله‌ای از دین مؤمن نمی‌توان کاست»؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوْضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا مَا

تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾. فَاَلْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزاً وَلَا يَكُونُ ذَلِيلًا^۱.

❖ امتیاز عضویت در باشگاه ایمان

این از امتیازات و اختصاصات زندگی مؤمنانه است: مؤمن شدی، عزیز می شوی؛ عزت نفس پیدا می کنی. ما در جهانی زندگی می کنیم که دائماً شاکله شخصیتی ما در حال شکل گیری است. شاکله شخصیتی گاهی تعبیر می شود به «هویت». هویت گاهی فردی است و گاهی جمعی. هویت یعنی آنچه شما را از دیگران متمایز می کند. مثلاً ایرانی بودن یک هویت ملی است. چقدر آدم به این هویت افتخار می کند؟ این هویت چه امتیازاتی به انسان می دهد؟ حالا عرض ما این است که اگر از ما پرسند شما که عضو باشگاه مؤمنان شدی، چه امتیازی به شما می دهند، می توانیم راحت بگوییم: «من یک پارچه آقا یا خانم شده ام. برای خودم کسی شده ام.» از سر و روی مؤمن آقایی می بارد.

آدمی که عزیز شد دیگر هر طوری رفتار نمی کند. خودش را ارزان نمی فروشد. «آقازاده» می شود به معنای واقعی کلمه و می گوید: «من آقا هستم.» تعبیر خودمانی آن می شود «آدم باکلاس». تا حالا دیده اید بچه پولداری دزدی کند؟ البته اگر دزدی کرد، مریض است.

❖ دین اسلام دین سربلندی و عزت

مسلمان با این اسلام و ایمان سربلند است هر جای عالم که باشد. سرت را بالا بگیر و بگو من مسلمانم؛ شبیه کسی که در دانشگاه رشته خوبی قبول

شده است و وقتی به او می‌گویند خانم دکتر یا آقای دکتر، چقدر لذت می‌برد. پیش خودش می‌گوید کلاس دارد. ما آیینی داریم که می‌توانی به آن افتخار کنی و با غرور بگویی من مسلمانم. چقدر خوب است که آدم دینی داشته باشد که او را سرافکننده نکند. واقعاً آدم خجالت می‌کشد بعضی از فکرها و مکتب‌ها و آیین‌ها را توضیح دهد، بس که حقیر و پست‌اند.

این قدر به این جوان توضیح نداده‌اند چه دین باکلاسی داریم که بعضی دانشجویها خجالت می‌کشند در دانشگاه نماز بخوانند. بچه مسلمان است، نمازخوان است؛ اما انگار احساس می‌کند نماز بخواند، بی‌کلاسی است. البته جوان‌هایی هم داریم که دَمشان گرم! برنده نقره المپیاد ریاضی ۲۰۱۹ انگلیس در قلب لندن، روی پل لندن، با افتخار نماز می‌خواند.^۱ این اتفاق در تیرماه ۹۸ افتاده است، نه زمان شهید بابایی، که در دل کفرستان هم آن شهید مقید به نماز بود. باریک‌الله به این جوان و جوان‌هایی که با او نماز اقامه کردند.

حرکت روی نوار قهرمانی

ماهیت دینی، خمیرمایه دین، سلول‌های بنیادی دین از عزت شکل گرفته است. فرمودند: **الإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يُغْلَى عَلَيْهِ**؛^۲ «اسلام نسبت به سایر مکاتب و ملل همیشه برتری دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد.» کافی است عضو باشگاه اسلام شویم. دیگر روی نوار قهرمانی حرکت می‌کنیم. به کمتر از قهرمانی نباید فکر کنیم. سه مرتبه در قرآن کریم خدا فرمود برای قهرمانی برنامه ریزی کن. نقشه راه ما برای قهرمانی است: **﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى**

۱. خبرگزاری فارس، ۱۳۹۸/۴/۳۱، خبر شماره ۱۳۹۸۰۴۳۱۰۰۰۲۸۰.

۲. الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ^۱. برو با این دین زندگی کن. برنامه زندگی ات را تنظیم کن. دین سکوی پرتاب قهرمانی است.

دنیا و عزت؟!

برعکس دین، دنیا به کسی عزت نمی دهد. مردم در کربلا عبد دنیا شدند، دنیا عزتشان را گرفت. دنیا کسی را عزیز نمی کند. دنیا خودش حقیر است. وقتی خودش حقیر است، چگونه می تواند تو را عزیز کند؟ امام حسین علیه السلام به عمر سعد بدبخت فرمودند بیا حسینی شو. گفت: مال و خانواده ام را چه کنم؟ حضرت فرمودند: مال و خانواده ات را من ضمانت می کنم. گفت: آقا، ملک ری چه می شود؟ می خواست با ملک ری عزت به دست آورد. حضرت فرمودند: به گندم ری هم نمی رسی. به حضرت بی احترامی کرد و گفت: اگر به گندم ری نرسم، به جو که می رسم.^۲ حضرت فرمودند: عمر سعد، پس از من، تو زیاد زنده نمی مانی. دنیا چشمش را کور و گوشش را کر کرده بود.

عزت ظاهری اهل دنیا

آقا، پس این عزت ظاهری اهل دنیا چیست؟ به چشمت اعتماد نکن؛ اصول را نگاه کن. نگاه با تقوا درست می شود. گول نمی خوری و سراب را جای آب نمی گیری. خدا به پیامبرش فرمود: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى^۳» «و هرگز چشمان

۱. فتح، ۲۸.

۲. قَوْلَ اللَّهِ إِنِّي لَأَنْزِجُوهُ أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بَرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا فَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ فِي السَّعِيرِ كَفَايَةً عَنِ الْبَرِّ مُسْتَهْزَأًا بِذَلِكَ الْقَوْلِ (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۹). فانصرف عنه الحسين رضي الله عنه وهو يقول: ما لك ذبحك الله من على فراشك سريعا عاجلا ولا غفر الله لك يوم حشرك ونشرك، فوالله إني لأرجو أن لا يأكل من برِّ العراق إلا يسيرا (الفتوح، ج ۵، ص ۹۳).

۳. طه، ۱۳۱.

خود را به نعمت‌های مادی که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم می‌فکن. این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیاست تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.»

یا فرمود از این امکانات و برووییای ظاهری این‌ها تعجب نکن: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^۱ «و [فزونى] اموال و اولاد آن‌ها تو را در شگفتی فرو نبرد. خدا می‌خواهد آنان را به وسیله آن در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند.» الان بعضی وقتی زرق و برق تمدن غرب را می‌بینند، عقل از کله‌شان می‌پرد. خدا می‌فرماید تعجب نکن. این عزت کوتاه مدت و فتنه است. بنابراین، دنیا به کسی عزت نمی‌دهد؛ چون منبع عزت جای دیگری است.

امکانات ظاهری، شروع غرب‌زدگی

غرب‌زدگی از اینجا شروع می‌شود که امکانات ظاهری آن‌ها را می‌بینی، بعد گمان می‌کنی خبری هست. طرح دوستی و رابطه می‌ریزی شاید تو هم از این امکانات بهره‌مند شوی.^۲ اما خب، خبری نیست. خبری هم باشد، تو را خبردار نمی‌کنند. بله، تا دلت بخواهد وعده و وعید می‌دهند، اما فریب، خدعه و دروغ پشت سر تمام این ظاهرسازی‌ها خوابیده است. خداوند مشت آن‌ها را قبل از اینکه خودشان باز کنند، باز کرده است: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا﴾^۳ «آن‌ها پیوسته حيله می‌کنند.» یک روده راست در شکم غربی‌ها نیست. مشت این‌ها را خدا باز کرده است.

۱. توبه، ۵۵.

۲. نساء، ۱۳۹.

۳. طارق، ۱۵.

مهم ترین دلیل روانی غرب زدگی

دلیل دیگر غرب زدگی روانی و روحی است. ما بدون عزتمندی نمی توانیم زندگی کنیم. حتی اگر به یک کودک بی احترامی کنیم و عزتش را زیر سؤال ببریم، واکنش نشان می دهد. زندگی بدون عزت زندگی تلخی است. هرچند تمام امکانات را به شما بدهند، عزتمندی یک وضعیت روانی است. هیچ کسی نمی تواند بگوید من نمی خواهم عزیز باشم و عزتمندانه زندگی کنم. در وضعیت ابتدایی، ربط زیادی به ایمان و کفر آدم هم ندارد. همه خواهان عزت اند، اما مسئله اصلی این است که گاهی برای تأمین عزت از راه های غلط به دنبال عزتیم. عزت را در غیر منبع اصلی آن می گردیم. قرآن می فرماید می دانید چرا بعضی دنبال دوستی با دشمنان و کفار می گردند و برای رسیدن به آن بی تابی می کنند؟ ریشه روانی این دوستی با کفار و اصرار بر این دوستی چیست؟ عزیز شدن پیش آن ها و عزت طلبی است. می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيبْتَغُوا عَنْهُمْ الْعِزَّةَ﴾^۱. پس، تا اینجا خداوند متعال از یک وضعیت در جامعه سخن می گوید. عده ای به دنبال دوستی با کفارند. برای رابطه با کفاری که دشمن اند، سر از پا نمی شناسند. بعد یک وضعیت روانی این گروه را در یک جمله خلاصه می کند و می فرماید می دانی چرا این ها دنبال دوستی با کفارند؟ می خواهند عزیز شوند پیش دشمنان خدا، دنبال عزت و آبرو هستند.

اما به شما خبر از یک واقعیت بدهم. آن واقعیت چیست؟ ﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۲؛ همه عزت پیش من است. این طوری نیست که بخشی از عزت تو

۱. نساء، ۱۳۹.

۲. نساء، ۱۳۹.

را به دست دشمنان تو داده باشم. نه، همه عزت پیش من است. اولاً عزت داشتن فقط پیش من است؛ جای دیگر خبری نیست. بعد همه عزت هم پیش من است؛ یک ذره عزت پیش دشمنان من نیست.

اولین کاری که دشمنان با دوستانشان می‌کنند این است که آن‌ها را ذلیل خود می‌کنند. خاصیت پذیرش دوستی تا سرپرستی آن‌ها این است که دشمن هیچ‌گاه به شما عزت نمی‌دهد. امروز غرب پرستان در جامعه، که به دنبال رابطه با دشمنان اند و می‌خواهند عزت پیدا کنند پیش آن‌ها، بدانند خدا عزت را پیش خودش قرار داده و تنها مسیر رسیدن به عزت قرار گرفتن در مدیریت خدا و برنامه خداست. عزت را در غیر خدا نمی‌توانیم پیدا کنیم؛ چون دست دیگران خالی از عزت است. آخر با دست خالی مگر می‌شود دستگیری کرد؟

حالاً اگر عزت نزد خداست، چگونه به این عزت برسیم؟ امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمایند: **وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ**^۱؛ جامعه اهل جهاد باشد، خدا به آن جامعه عزت می‌دهد. خدا عزت را در مبارزه همیشگی با دشمن قرار داده است، نه سازش و کرنش در مقابل دشمن.

سوء ظن: مبنای تعامل با غرب

آقا، اشکالی دارد با این‌ها تعاملی هم داشته باشیم؟ نه؛ اگر مصلحت شد، اشکالی ندارد، اما مبنای این تعامل یادت نرود. مبنا سوء ظن است؛ مبنا این است که این‌ها دست از فریب بر نمی‌دارند. این‌ها منافع ما را تأمین نمی‌کنند. رهبر انقلاب، بر پایه عقل و آیات قرآن، نگاه خوش بینانه‌ای به روند مذاکرات با دشمن ندارند. از دید ایشان، اصل گفت‌وگو مقبول است،

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۴۹.

اما نمی توان به طرفی که بارها بدعهدی کرده و صداقت نشان نداده است اعتماد کرد. تکیه بر تجربه های گذشته و شناخت ماهیت دشمن باعث می شود که به نتیجه این گونه مذاکرات نگاه واقع بینانه و محتاطانه ای داشته باشند. این یک مبنای قرآنی و البته عقلانی هم دارد؛ چون قرآن پشت سر صحنه سازی های این ها را به ما نشان می دهد و می فرماید این ها اهل فریب و خدعه و حيله اند.

بعضی نمی دانم انس با قرآن ندارند یا به آیات قرآن ایمان ندارند و کافرند که برمی گردند می گویند خوش بینی در دنیای سیاست یا بدبینی چندان معنایی ندارد و باید واقع بین باشیم. وای خدای من! واقعیات را بگذاریم کنار هم، عقلانیت هم چیز خوبی است. تجربه گذشته را هم اضافه کن. بین کی آمریکایی ها و اروپایی ها بدعهدی نکردند و برای ما خیرخواهی کردند که این دفعه بخواهند این کار را بکنند؟ حتماً باید برای کشور خسارت بزرگی به وجود بیاید تا بعضی مسئولان عقلانیت را حاکم بر سیاست خارجی کنند. عقلانیت چه می گوید؟ این ها بر سر کدام عهد و پیمان خود ایستادند که این بار بخواهند بایستند؟

ثمره غرب زدگی: ندیدن واقعیت

غرب زدگی چشم آدم را می بندد بر این واقعیت های عینی و عقلانیت انسان را می گیرد. بعد آدم وقتی ظواهر اتوکشیده این ها را دید، امکانات ظاهری این ها را دید، آیات قرآن را ندید، واقعیت های بیرونی را ندید، معلوم است که به جای اعتماد به خدا، اعتماد به کد خدا می کند و البته فریب می خورد.

اعتماد به دشمن: مایه شکست

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین، وقتی که قرآن ها را به سر نیزه کردند،

فرمودند: ای بندگان خدا، من از هرکس دیگر به پاسخ‌گویی بدین دعوت و پذیرفتن حکم قرآن شایسته‌ترم، ولی معاویه و عمرو بن عاص و دارودسته‌اش نه اهل دین‌اند و نه مرد قرآن. من این‌ها را از کودکی می‌شناسم. بدترین‌ها بودند و الان هم همین‌طورند. بعد، قسم دادند: والله این‌ها قرآن را به انگیزه عمل کردن و قبول داشتن قرآن سر نیزه نکردند، بلکه قرآن دستاویز است. این‌ها اهل فریب و خدعه‌اند.^۱

امام هشدار دادند این کار فریب دشمن است. بعد فرمودند ما چند لحظه بیشتر تا پیروزی فاصله نداریم. کمی مقاومت کنیم، شر معاویه کنده می‌شود. مشکل ریشه‌ای حل می‌شود: أَعِزُّوْني سَوَاعِدَكُم وَ جَمَاعَتِكُمْ سَاعَةً وَاحِدَةً فَقَدْ بَلَغَ الْحَقُّ مَقْطَعَهُ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ يَفْطَعَ دَائِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا.^۲

به نظر تان عکس‌العمل آن مردم چه بود؟ آیا به امامشان اعتماد کردند یا به نقشه دشمن؟ تاریخ می‌گوید بیست هزار نفر که لباس جنگی پوشیده و شمشیرها به دوش انداخته بودند و از شدت سجده پیشانی‌هایشان پینه بسته بود گفتند: یا علی، برویم سر میز مذاکره، وگرنه تو را می‌کشیم.^۳

۱. لَمَّا رَفَعَ أَهْلُ الشَّامِ الْمُصَاحِفَ عَلَى الرَّمَاحِ يَدْعُونَ إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي أَحَقُّ مَنْ أَجَابَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ ابْنُ أَبِي مُعَيْطٍ وَ حَبِيبُ بْنُ مُسْلَمَةَ وَ ابْنُ أَبِي سَرْجٍ لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَ لَا قُرْآنٍ إِنِّي أَعْرِفُ بِهِمْ مِنْكُمْ صَحْبَهُمْ أَطْفَالًا وَ صَحْبُهُمْ رَجَالًا فَكَانُوا شَرَّ أَطْفَالٍ وَ شَرَّ رَجَالٍ أَمَا هَؤُلَاءِ كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُّ بِهَا بَاطِلٌ. إِنَّهُمْ وَ اللَّهُ مَا رَغَبُوا أَنَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا وَ يَعْمَلُونَ بِهَا وَ لَكِنَّهَا الْحُدَيْعَةُ وَ الْوَهْنُ وَ الْمَكِيدَةُ» (وقعة الصفين، ص ۴۸۹).

۲. همان.

۳. جَاءَهُ زُهَاءُ عَشْرِينَ أَلْفًا مَقْتَبِعِينَ فِي الْحَدِيدِ شَاكِي السِّلَاحِ سُيُوفُهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ وَ قَدْ اسْوَدَّتْ جِبَاهُهُمْ مِنَ السُّجُودِ... يَا عَلِيُّ أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَ إِلَيْهِ وَ إِلَّا قَتَلْنَاكَ (همان).

عوامل اعتماد به دشمن

۱. ساده لوحی

ساده لوحی و ایمان به طاغوت موجب می شود به دشمن اعتماد کنیم. ابوموسی اشعری نماینده مذاکره کننده بود که البته او را به امیرالمؤمنین علیه السلام تحمیل کردند. آدم ساده ای بود، اگر نگوییم مریض بود. امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوموسی اشعری فرمودند: در چیزی که نمی فهمی و نمی شناسی دخالت نکن. مواظب باش. به جایگاهی رفته ای که همه آدم های شر دارند به سمت تو می آیند. مواظب باش از مسیر خودت کج نشوی.^۱ می بینیم که ابوموسی اشعری چه بلایی بر سر جامعه آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه کوتاه شان به ابوموسی اشعری می فرمایند: «ابوموسی اشعری، بدان که شقی کسی است که...» می دانید شقی یعنی چه؟ مثلاً اشق الاشقیاء ابن ملجم است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به شهادت رساند. شقی صفتی در این حد و حدود است. حضرت می فرمایند: شقی کسی است که به عقل و تجربه بی اعتنا باشد: *إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجَرِبَةِ*.^۲ حضرت در دشمن شناسی به ابوموسی اشعری ساده می فرمایند: شقاوت به خرج ندهی؛ یعنی این سادگی تو می شود شقاوت. شقی کسی است که به تجربه بی اعتنا باشد.

این ها جامعه را بدبخت می کنند، کسانی که می خواهند جامعه را به گونه ای باریاورند و افکار عمومی را به گونه ای سوق دهند که مردم احساس نکنند دشمنی کینه توز و رذل و درنهایت پستی و بی شرفی در اطراف آن ها وجود دارد. این ها خائنان به مردم اند. گمان نکنید که این ها آدم های

۱. نهج البلاغه، نامه ۷۸.

۲. همان.

خاکشیرمزاج صلح طلب آرام‌اند. شخصیت‌های تاریخی از این دست سراغ داریم که چه خیانت‌های بی‌نظیر و عجیب‌وغریبی به اسلام کرده‌اند. هیچ‌وقت نباید جامعه را در خواب خرگوشی فروبرد و طوری رفتار کرد که این‌ها دشمن ندارند. امروز چه کسی است که رذالت‌های دشمنان را نبیند؟ این آمریکا و انگلیس و صهیونیست‌ها از زمان حضرت امام علیه‌السلام رذالتشان بیشتر نشده است؟ جنایتشان بیشتر نشده است؟

ناجی امت از ساده‌اندیشی

البته ما بحمدالله کربلا داریم. کربلا امت اسلامی را از ساده‌اندیشی بیرون می‌آورد. اصلاً کربلا یک طوری از ما آدم‌های تیزی ساخته است که دیگر فریب هیچ‌کسی را نمی‌خوریم و اگر کسی یک ذره به سمت عمر سعد زاویه پیدا کند، ما دیگر تا آخرش را می‌خوانیم. می‌گوییم از شمشیر او و دندان‌های کثیفش خونی خواهد چکید.

۲. ایمان به طاغوت

اما دومین عامل اعتماد به دشمن ایمان به طاغوت است. در قرآن، درباره طاغوت دو مفهوم کلیدی داریم: یکی ایمان به طاغوت و دیگری عبد طاغوت. خدا در قرآن می‌فرماید: «بعضی مؤمن به طاغوت‌اند.»^۱ معنای این جمله چیست؟ مؤمن به طاغوت چه ویژگی‌هایی دارد؟

ویژگی مؤمن به طاغوت

مؤمن به طاغوت کسی است که ۱. عیب‌های طاغوت را نمی‌بیند؛ ۲. سخنان طاغوت را تبعیدی می‌پذیرد و برای خودش توجیه می‌کند؛ ۳. مفاهیم طاغوتی را مقدس می‌شمرد؛ ۴. به خودش اجازه اندیشیدن در نقد طاغوت نمی‌دهد.

۱. نساء، ۵۱.

همه این ویژگی ها در غرب زدگان دیده می شود. به او می گویی آمریکا ضعیف است، می خندد و می گوید البته در حد شعار قبول است. در مواردی هم که به صورت تجربی ضعف آمریکا را برای او اثبات می کنید، می گوید دیدی در این موارد ضعیف است، باز هم قبول نمی کند. باورش نمی گذارد به ضعف های آمریکا به صورت عینی نگاه کند. می گوید نه، آن ها حساب شده عمل می کنند. این اطلاع او نیست، بلکه ایمان او به طاغوت است. کسی که طاغوت را بی عیب می بیند و به ابهت پوشالی او خیره نگاه می کند، نوعی ایمان به طاغوت دارد. امام خمینی رحمته الله علیه عمیقاً کافر به طاغوت بودند. به همین دلیل می فرمودند: «آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.»^۱

مؤمن به طاغوت نه دم دارد، نه سم، نه دندان های نیش بزرگ تر و نه زبان زهرآگین. هیچ یک از این خصوصیات را ندارد، بلکه مؤمن به طاغوت ممکن است نماز بخواند، روزه بگیرد. فقط باورش این است که ما نمی توانیم بدون طاغوت زندگی کنیم. غرب زدگی ایمان به طاغوت است. غرب زدگی این نیست که بگویی خیابان های آن ها زیباست. کسی به این نمی گوید غرب زدگی. غرب زدگی یعنی هیمنه غرب را بپذیری.

شناسنامه نسل ایستاده در مقابل دنیا

امام حسین علیه السلام با یک جمله شناسنامه ای برای شیعه صادر کردند: هیئات منا الذلة. از آن روز، شیعه دیگر با ذلت بیگانه شد. هویتش ریشه در مقاومت یافت و رگ هایش با خون عزت جوشید. حسین علیه السلام مسیر تربیت یک نسل را طراحی کردند؛ نسلی که از همان ابتدا یاد گرفت عزت نه در قدرت دشمن، که در بندگی خداست؛ نسلی که حاضر است همه چیز را بدهد، اما حتی لحظه ای به خفت و خواری تن ندهد.

۱. بیانات امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۶/۱۳۵۸/۸/۱۶ ذی حجه ۱۳۹۹.

امروز هم از دل همان مکتب، نسلی روییده که مثل پدرانشان اهل اشک اند، اهل نماز شب اند، اما پایشان که برسد وسط میدان، مثل علی اکبر شمشیر می کشند و مثل قاسم لبخند می زنند. نسل مقاومت دیگر یک مشت جوان بی پناه نیست. امروز جبهه شده اند، امتی واحد، زیر پرچم حسین علیه السلام، در امتداد کربلا، در خط مقدّم هر جایی که حق و باطل به هم رسیده اند. دشمن اگر می ترسد، از موشک نمی ترسد؛ از همین جبهه می ترسد، از همین نسل که اگر به میدان بیایند، معادلات جهانی را به هم می ریزند.

غرب حساب همه چیز را کرده بود،^۱ جز این را که هیئات منا الذلة هنوز زنده است. این شعار هنوز دارد جوان تربیت می کند؛ جوانی که سینه اش پُر است از حب حسین علیه السلام، ذهنش سرشار از بصیرت، دستش پرکار، قلبش اهل توکل و چشمش به آسمان است. این جوان ها پروژه های دشمن را نیمه کاره رها کرده اند. این ها همان هایی اند که در عراق و لبنان و یمن و ایران جبهه را با روحیه ساختند، نه صرفاً با ابزار.

امروز، فرزندان این مکتب در قامت نسل مقاومت ظاهر شده اند؛ جوانانی مثل شهید محسن حججی، که در عصر رسانه، بالبخند در چنگال دشمن، حجتی شدند برای صدق این راه. لبخند او پاسخی بود به قرن ها تبلیغ برای ذلت پذیری. او فرزند همان مدرسه ای بود که حسین بن علی علیه السلام بنیانش را گذاشتند؛ مدرسه ای که به جای ترس، توکل می آموزد؛ به جای مصلحت سنجی های ذلیلانه، غیرت و استقامت می سازد.

راز عزت حر

همه عزت در جبهه حسینی هاست. دیدیم خدا چه عزتی به حر داد. حر

۱. یعنی هرطور که به نظرش می رسید مکر و حيله به خرج داده بود؛ غافل از اینکه وَقَدْ مَكَّرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ.

آمده بود که راه را ببندد؛ مأمور بود برای تحقیر، برای محاصره، برای اینکه مانع رسیدن حسین بن علی (علیه السلام) به مقصد شود. آمده بود تا دل امام را خون کند. اما در نهایت، خودش شکست؛ نه با شمشیر، با نگاه. وقتی در کربلا، خورشیدِ چهره حسین بن علی (علیه السلام) را دید، دلش لرزید.

تا ظاهر عاشورا هنوز در صف دشمن بود، اما دلش در کجا بود؟ وقتی دید این خاندان بالب تشنه اند، بچه ها بی قرارند، و آن پدر، قامت بلندش خم نشده... گفت: دیگر راه برگشت نیست، اما راه رسیدن هست. خودش را انداخت از اسب، افتاد به پاهای حسین. گفت: «آیا توبه ام قبول است؟» و اینجا بود که امام او را فقط نبخشیدند، عزیزش کردند.

همین حسین بن علی (علیه السلام) که حر آمده بود برای محاصره ایشان، حالا خم شدند، دست زیر سر حر گرفتند. صدا زدند: «تو آزادی، همان طور که مادرت تو را حر نامید. تو در دنیا و آخرت حرّی!» عجب تاجی بر سرش گذاشتند حسین (علیه السلام)! هیچ کس در کربلا به اندازه حر این قدر عزیز نشد.

می گفتند آمده ای برای بستن راه، اما حسین (علیه السلام) آمدند تا راهی برای باز کنند؛ راه بازگشت به خدا. عزت یعنی همین که در نگاه حسین (علیه السلام) باشی، در آغوش حسین (علیه السلام) جان بدهی و امام لبخند بزنند بر آخرین نفست.







وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ

﴿البقرة ١٢٠﴾

امام حسین
جلوی نابودی
اسلام را
که نقشه
دشمن بود
گرفت



حکمت تکرار داستان های قرآن

داستان های قرآنی هیچ یک بی حکمت نیست؛ و خدا بی دلیل داستانی را ذکر نمی کند. حتماً این داستان ها را که در واقع بیان واقعیت های زندگی بشر است، خداوند با حساب و کتاب در قرآن بیان کرده و از آنجا که قرآن کتاب همیشگی بشر است، این داستان ها در گره گشایی از مسائل روز جامعه ایمانی فوق العاده اثرگذار است.

خداوند به پیامبرش می فرماید: «داستان ها را برای مردم بازگو کن شاید تفکر کنند»؛ ﴿فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛^۱ یعنی داستان های قرآن تفکربرانگیز است و اگر داستان انبیا بی حکمت و بی دلیل و بی ربط به زندگی ما در قرآن آمده بود، معنا نداشت خدا دعوت به تفکر کند.

خدا به دنبال سرگرم کردنمان است یا به دنبال سرخط دادن به ماست تا راه را گم نکنیم؟ این طور نبوده است که خدا به صورت اتفاقی و رندومی داستان های بعضی از انبیای خودش را که خوشش می آمده است انتخاب کرده باشد و در قرآن بیاورد، بدون اینکه این داستان ها عبرتی برای زندگی

امروز ما داشته باشیم. حساسیت آنجا بیشتر می شود که بعضی داستان های قرآنی تکرار شده است. خدا داستان کم داشت یا پیغمبر کم داشت که مجبور شود بعضی از داستان ها را تکرار کند؟

از سوی دیگر، قرآن اساساً کتابی است که بیشتر به کلیات می پردازد و بسیاری از اوقات به جزئیات و مسائل ریز نمی پردازد، مگر در مواردی که بسیاری ضروری و اساسی و حیاتی باشد. همین قاعده در بیان داستان های قرآنی جاری است؛ یعنی در بعضی از داستان های قرآنی خداوند به کلیات آن ها پرداخته است، ولی در بعضی داستان ها جزئیات را بیان می کند. همه این ها معنادار است و خدا می خواسته است ما به جزئیات دقت کنیم.

پس، تکرار و بیان جزئیات داستان به حساسیت آن داستان می افزاید. بنابراین، آدم های هوشمند و هوشیار سطحی و ساده با داستان های قرآن برخورد نمی کنند؛ خصوصاً اگر داستانی تکراری و با جزئیات بیان شده باشد. می فرماید: «من آیات را مفصل بیان می کنم برای قومی که اهل فهم عمیق باشند»؛ «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ»^۱.

آغاز حیات بشر با نزاع

یکی از داستان هایی که از حیث تکرار و بیان جزئیات در قرآن کم نظیر است داستان خلقت آدم و آغاز حیات بشر است. پس، حساسیت ما باید چند برابر باشد. خداوند می فرماید: «و ما به ملائکه گفتیم سجده کنید بر آدم. همه سجده کردند الا ابلیس که سر باز زد و استکبار کرد»؛ «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ»^۲. دقت کنید آغاز خلقت

۱. انعام، ۹۸.

۲. بقره، ۳۴.

انسان با چه چیزی شروع می‌شود؟ با نزاع و درگیری و دشمنی شیطان. خدا نمی‌توانست به‌گونه‌ای دیگر آغاز حیات بشر را رقم بزند؟ بسیار آرام‌تر و با صلح و دوستی شروع کند؟ ولی این کار را نکرد. چرا با یک درگیری و دشمنی شروع کرد؟ درواقع، خدا با امتحان سجده ملائکه، دشمنی شیطان را به حضرت آدم (علیه السلام) نشان داد. بلافاصله پس از اینکه شیطان دشمنی خودش را نشان داد، خداوند به حضرت آدم (علیه السلام) فرمود: «مراقب باش. این دشمن توست»؛ ﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوُّكَ وَلِزَوْجِكَ﴾^۱.

برای شما جالب نیست نخستین آگاهی که خدا پس از تعلیم اسمای الهی به حضرت آدم (علیه السلام) داد درباره دشمن شناسی بود؟ دشمن را گذاشت مقابل چشم حضرت آدم (علیه السلام) و همسر ایشان و آن دورا برحذر داشت که چشم از دشمنی دشمنی به نام شیطان برندارید. باید غرق در این داستان‌های خدا شویم. کلمه به کلمه خدا را رصد و تحلیل کنیم؛ رد نشویم. این غرق شدن در جزئیات داستان‌های قرآن موجب نجات من و شماست.

بعد طرح دشمن را بر ملا کرد و فرمود او می‌خواهد شما را از بهشتی که دارید بیرون کند. اگر کارش بگیرد، بدبخت خواهید شد. پس از این هشدارها غفلتی پیش آمد. شیطان هم از اصل غافلگیری استفاده کرد. با زبان خیرخواهانه با حضرت آدم (علیه السلام) حرف زد و گفت من می‌خواهم تو را راهنمایی کنم؛ گفت: ﴿هَلْ أَذُنْكَ﴾^۲. شمشیر را از رو نیست.

جا داشت پدر ما، حضرت آدم (علیه السلام)، چهار تا بد و بیراه حواله شیطان می‌کردند و می‌گفتند: «ای پدر نامرد، تو می‌خواهی ما را راهنمایی کنی؟ راهنزن، جیب ما را مزین و شر مرسان. حالا تو شدی دل سوز ما؟» سنگ روی یخش

۱. طه، ۱۱۷.

۲. طه، ۱۲۰.

می کردند و اگر می خواستند انقلابی هم عمل کنند، جا داشت می گفتند: «ای مستکبر، تو گمان کردی من بالبخندت گول می خورم و دست چدنی زیر پارچه مخلمی ات را نمی بینم؟ ما سرآشتی با استکبار نداریم؛ ولی متأسفانه هیچ یک از این حرف ها را نزدند و به دشمن اعتماد کردند. این اولین جایی بود که بشر از اعتماد به دشمن ضربه خورد. حضرت آدم علیه السلام هم ندیده بودند کسی به خدا قسم بخورد و دروغ بگوید.^۱

اولین خبر به آدم علیه السلام

پس از هبوط آدم علیه السلام و حوا به زمین، اولین خبری که خدا به آن ها داد این بود که بین شما درگیری و دشمنی پیش خواهد آمد: «وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»^۲ نه بین حوا و آدم، بلکه بین ذریه ایشان. این یک خبر اصلی است نه فرعی. شما می بینید بلافاصله دومین نزاع هم در زمین بین هابیل و قابیل شکل گرفت.

معلوم می شود نظام عالم به گونه ای طراحی شده که نزاع و درگیری و دشمنی اجتناب ناپذیر است. واقعاً این قاعده زندگی ما در دنیاست. زندگی روی نزاع و درگیری می چرخد. ای کاش می شد دشمن را حذف کرد. البته این درخواستی احمقانه و محال است. به این دلیل احمقانه است که دشمن را مربی مان مقابل ما گذاشته تا با مبارزه با او قوی شویم و حتماً دشمن برای ما مفید بوده که بر سر راه ما قرار داده شده است. احمقانه تر از این درخواست این است که انسان دشمنی دشمن را نبیند. قطعاً انسان ضربه خواهد خورد.

۱. وَلَمْ يَكُنْ آدَمُ وَ حَوَاءُ شَاهِدًا قَبْلَ ذَلِكَ مَنْ يَخْلِفُ بِاللَّهِ كَاذِبًا (عیون اخبار الرضا علیهم السلام،

ج ۱، ص ۱۹۶).

۲. بقره، ۳۶.

این نزاع و درگیری امروز هم ادامه دارد و تا ظهور حضرت حجت تمام شدنی نیست. آدم عاقل و آگاه به قواعد و سنن جاری در هستی به دنبال دشمن می‌گردد. امروز نزاع ما با چه کسی است؟ اگر نزاع نبود، تعجب کنید. مگر می‌شود؟ حتماً حواسمان نیست، وگرنه بدون نزاع که نمی‌شود. دشمن شناسی، خصوصاً شناخت دشمن علنی، اصلاً کار سختی نیست.

دشمنی حتی با نزدیک‌ترین افراد

برخی می‌خواهند این حقیقت روشن را انکار کنند و دشمنی‌ها و دشمن را نادیده بگیرند. حال اگر این‌ها در زمره سیاست‌گذاران کشور باشند، چقدر خطرناک می‌شوند. عوض اینکه از دشمن حذر کند، روی دشمن حساب باز می‌کنند.

اگر کسی اهل انس با قرآن باشد، به موضوعی به نام دشمن حساس می‌شود. تازه آدم متوجه می‌شود که چرا ترجیع‌بند کلمات حضرت آقا مقام معظم رهبری دشمن است. این ادبیات منطبق بر قرآن است؛ چراکه فرمود یک سوم آیات قرآن درباره دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) است. حتماً مهم بوده که یک سوم حرف‌های خدا به دشمنان اختصاص داده شده است. آیا به این معنا نیست که خدا خواسته است ما را به دشمن حساس کند؟

خداوند متعال می‌فرماید: «جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»^۱. خدا قرار دادن دشمن برای انبیا را به خودش نسبت می‌دهد. می‌فرماید ما برای انبیا دشمن قرار دادیم. اصلاً این طراخی خداست. چقدر این حرف آدم را آرام می‌کند. دشمن مدیریت شده دشمنی می‌کند.

دست دشمن نیست که هر غلطی بتواند بکند. امام صادق (علیه السلام) در پاسخ

به شخصی که پرسیده بود چرا خدا برای خودش دشمنی قرار داد فرمودند: «این دشمنی که گفתי دشمنی اش به خدا زیان نمی‌رساند و دوستی اش او را بهره‌ای نمی‌دهد. دشمنی اش از مُلک او چیزی نمی‌کاهد و دوستی اش در آن چیزی نمی‌افزاید. تنها از دشمنی پرهیز می‌شود که قدرت زیان و سود رساندن دارد که چون قصد گرفتن سرزمینی یا مقهور کردن پادشاهی کند، بتواند.»^۱

دلایل حضور دشمن در حیات بشر

چرا در حیات بشر دشمن طراحی شده است؟ حداقل سه دلیل عمده وجود دارد.

۱. رشد خوبان

دشمنان سرسخت سبب می‌شوند که مؤمنان در کار خود ورزیده‌تر و ثابت‌قدم‌تر شوند. در باشگاه ورزشی اگر حریفی نباشد تا با ورزش‌کاران دست و پنجه نرم کند، آنان هیچ‌گاه پرورش پیدا نمی‌کنند. دشمن شبیه کیسه بوکس است که دائماً باید با او دست و پنجه نرم کنیم تا قوی‌تر شویم.

۲. دیده شدن زیبایی خوبان

از سوی دیگر، تازشتی نباشد، زیبایی درک نمی‌شود. هر قدر دشمن خباثت به خرج دهد، تازه زیبایی‌های اولیای خدا بیشتر به چشم می‌آید، و این‌ها در کنار هم بهتر دیده می‌شوند. تاشبی نباشد، کسی قدر و ارزش روز را نمی‌داند.

۱. قَالَ إِنَّ هَذَا الْعَدُوَّ الَّذِي ذَكَرْتُ لَا تَضُرُّهُ عَدَاوَتُهُ وَلَا تَنْفَعُهُ وِلَايَتُهُ وَعَدَاوَتُهُ لَا تَنْفَعُ مِنْهُ مُلْكُهُ سَيِّئاً وَوِلَايَتُهُ لَا تَزِيدُ فِيهِ سَيِّئاً وَإِنَّمَا يَتَّقِ الْعَدُوَّ إِذَا كَانَ فِي قُوَّةٍ يَضُرُّ وَيَنْفَعُ إِنْ هَمَّ بِمُلْكِهِ أَخَذَهُ أَوْ بِسُلْطَانٍ فَهَرَهُ (الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۸).

❦ ۳. فراهم شدن بستر امتحانات الهی

اگر هدف از خلقت امتحان بندگان است، یکی از ابزارهای خوب امتحان عکس‌العمل افراد در برابر دشمنان است. چه کسانی مقابل دشمن منفعل و سست‌اند؟ و چه کسانی با قدرت مقابل دشمن می‌ایستند و به قدرت خدا تکیه می‌کنند؟

قوی باش

ایشان بارها تأکید کرده‌اند که قوی شدن کشور یکی از اهداف اصلی ما و از آموزه‌های مهم قرآن و بعثت پیامبر است. منظور از قوی شدن تنها قدرت نظامی نیست، بلکه این قدرت ابعادی گسترده‌تر دارد، مثل قدرت اقتصادی، علمی، فرهنگی، سیاسی و تبلیغی که هریک زمینه‌ساز استقلال و پیشرفت ملی است. با گذشت زمان، حوزه‌های جدیدی نیز برای تقویت کشور ظهور می‌یابد و این موضوع از اولویت‌های فردی، اجتماعی و دینی ملت ایران است. تا قوی نشویم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه نمی‌آیند. اگر قوی شویم، بی‌شک پیروزی از آن ما خواهد بود. دیگر ترس معنا ندارد. سردار سلیمانی شخصیتی مقاوم و قوی بود مثل پاره‌های آهن که بادهای تند او را از جان نمی‌کند، نمی‌لغزید. نمی‌لرزید. هیچ‌گاه در مشکلات خم به ابرو نیاورد. وزیر خارجه سابق آمریکا در کتابش با عنوان گزینه‌های دشوار گفته است: من در میان ۱۱۲ کشور جهان گشتم و هماهنگی‌ها را انجام دادم تا داعش تولید شد. واقعاً چطور این داعش نابود شد؟ فرماندهان میدان مقاومت تخمین زده بودند که سال‌های طولانی این جنگ ادامه خواهد داشت. آن‌گاه شما شنیدید که کمتر از سه ماه دیگر داعشی در عالم وجود ندارد. این کار شبیه معجزه بود. بادهای تند نتوانست سردار سلیمانی را تکان دهد. حقیقتاً با تکیه بر خدا قوی شده بود.

هم رزم شهید سردار سلیمانی نقل می‌کند که «در عملیات‌هایی که ما با ایشان همراه بودیم، هیچ چیز نمی‌توانست موجب هراس سردار سلیمانی شود. ایشان نه از مرگ می‌ترسید نه از گلوله.»^۱ برخی مسئولان ترس خودشان را تئوریزه می‌کنند. یک روکشی به نام عقلانیت می‌کشند و می‌گویند راستش را بخواهی، عاقلانه نیست.

وجود دشمن: عامل نشاط جامعه

وجود دشمن عامل سرگرمی و نشاط جامعه است. بعد نمی‌دانم چرا در جامعه ما بعضی می‌خواهند منکر دشمن شوند. گرد مرگ بر سر جامعه ریختی، اگر به جامعه بگویی تو دشمن نداری، نشاط و سرگرمی را گرفتی. اوج این نشاط و شادی و سرگرمی را در بین بچه‌های رزمنده می‌بینیم. چرا این قدر شاد بودند؟ مگر جنگ نبود؟ شوخی و شادی برای چه بود؟ هیجان مبارزه با دشمن را از جامعه بگیر، بین چه چیزی از این جامعه می‌ماند؟

انواع سرگرمی با دشمن

هر وقت واژه دشمن را شنیدیم، باید یاد سرگرمی بیفتیم. اول نگاهمان را به دشمن اصلاح کنیم. در ساختار حیات بشر، چهار نوع دشمن طراحی شده است: دو دشمن از درون و دو دشمن از بیرون با ما دشمنی می‌کنند.

۱. دشمنی به نام علاقه‌های سطحی

اولین دشمنی که به عنوان سرگرمی باید با آن مبارزه کنیم علاقه‌های سطحی و اتفاقاً فعال در وجود ماست؛ از جنس خواستنی‌های سطحی و فعال

۱. روایت فرمانده سابق گردان زرهی لشکر ۴۱ ثارالله کرمان از روابط سردار سلیمانی و هم‌زمانش، «جان حاج قاسم و جان سربازانش».

ماست. این علاقه‌های سطحی دشمن علاقه‌های عمیق‌تر وجود مایند که مثل آتش فشان غیرفعال در وجود ما هستند. کافی است آن‌ها را فعال کنیم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: **أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ**^۱ «دشمن‌ترین دشمنان نفس توست که در بین پهلوی توست».

در مدارس ما الان چقدر دشمنی کردن با علاقه‌های سطحی آموزش داده می‌شود؟ ببین پسر، دختر، تو باید با بعضی از خواستنی‌های خودت مبارزه کنی برای رسیدن به خواستنی‌های عمیق‌تر، تو برای رسیدن به لذت‌های عمیق و پایدار، باید با بعضی از لذت‌های سطحی و زودگذر دشمنی کنی. چرا آقا پسرها حدود پانزده سالگی به سنی می‌رسند که یک علاقه در آن‌ها فعال می‌شود که الان نمی‌توانند در این سن معمولاً به آن پاسخ دهند؟ خدا می‌خواسته است یک کیسه بوکس سرگرم‌کننده در وجودمان بگذارد. سرگرم شویم. مشت بزنی و سرگرم شویم. به خودمان نه بگوییم و سرگرم شویم.

هواپرستی مدلی برای زندگی

امروز مسئله بشر این است که هوای نفس خود یا همان علاقه‌ها و لذت‌های سطحی خودش را که عامل سقوط و شکست اوست نه تنها دشمن نگرفته، بلکه به تعبیر قرآن، هواپرستی مدلی از پرستش است. فرمود: **«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ؟»**^۲ «آیا ندیدی کسی را که خدایش را خواستنی‌های سطحی خودش قرار داده است؟» هرچه خودم بخواهم. البته ما می‌گوییم هرچه تو بخواهی، اما دایره خواستنی‌هایمان محدود به این چند خواستنی نیست. الان نظام سلطه مردم جهان را با ابزار رسانه و تبلیغات سرگرم کرده است

۱. عدة الداعی، ص ۳۱۴.

۲. فرقان، ۴۳.

به علاقه‌های سطحی. این سرگرمی موقت است. این سرگرمی حالمان را چندان خوب نمی‌کند. بسیاری از اوقات حالمان را بد هم می‌کند. بیا یک سرگرمی باحال‌تر، سرگرم‌کننده‌تر به تو نشان دهیم؛ سرگرمی‌ای به نام مبارزه برای رسیدن به علاقه‌های عمیق‌تر، لذت بیشتر، منافع بیشتر.

اینجا قسمت سخت ماجراست. این انسانی که برای رسیدن به منافع و لذت‌ها و علاقه‌هایش در زندگی حاضر است سختی‌ها و رنج‌های زیادی را تحمل کند حاضر نیست با برنامه‌ای که او را به لذت بیشتر و علاقه‌های عمیق‌تر می‌رساند همراهی کند. اینجا دین می‌شود برنامه برای رسیدن به لذت بیشتر؛ ولی او حاضر نیست طبق برنامه عمل کند.

تکذیب و قتل انبیاء

چرا انبیا را تکذیب کردند یا کشتند؟ فرمود: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»^۱ «آیا چنین نیست که هر زمان پیامبری چیزی برخلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید [و از ایمان آوردن به او خودداری ورزیدید]؟ پس، عده‌ای را تکذیب کردید و جمعی را به قتل رساندید.» چون انبیا می‌آیند دین را به عنوان برنامه برای رسیدن به لذت عمیق‌تر می‌آورند، راه رسیدن به لذت‌های عمیق‌تر، گذشتن از علاقه‌های سطحی‌تر است. اینجا هواپرستان حاضر نیستند با هوا دشمنی کنند؛ می‌آیند با انبیا دشمنی می‌کنند.

❖ ۲. دشمنی شیطان

دومین دشمنی که با آن مواجهیم شیطان است. واقعاً نقش شیطان را باید در حوادث اجتماعی جدی گرفت. این هم واقعیتی است. دشمنی او امتداد

انسانی و اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند. فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ»؛^۱ «و آن‌ها که کافرند در راه طاغوت (بت و افراد طغیانگر) می‌جنگند. پس، شما با یاران شیطان پیکار کنید.» آن وقت شیطان دوستان خود را مدیریت می‌کند، حرف داخل دهانشان می‌گذارد.^۲ ما نه تنها با شیطان، بلکه با اولیای شیطان مواجهیم.

این دشمن را باید جدی گرفت و اصل این دشمنی‌ها به او برمی‌گردد. امکانات کمی هم ندارد و نباید او را دست کم گرفت. گفت خدایا، من هم برای دشمنی امکانات می‌خواهم. خدا فرمود چه می‌خواهی؟ گفت: «می‌خواهم مثل خون در وجود او نفوذ کنم»؛ أَجْرِنِي مِنْهُمْ مَجْرَى الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ^۳ این قدر قدرت نفوذ بالا. خدا هم قبول کرد. بعد گفت: «خدایا، زیادش کن.» خدا فرمود: «به تو این امکان را می‌دهم که قرارگاه خودت را در مرکز فرماندهی وجود او، یعنی قلبش، قرار دهی»؛ قَدْ جَعَلْتُ لَكَ فِي صُدُورِهِمْ أَوْطَانًا.^۴

البته خدا به مؤمنان هم امکاناتی داد. حضرت آدم (علیه السلام) امکاناتی را خواستند؛ مثل اینکه در برابر یک خوبی حداقل ده تا ثواب ببریم. یکی از امکانات ما استغفار است، ولی ما با چنین دشمنی روبه‌رو هستیم.^۵ دشمنی

۱. نساء، ۷۶.

۲. انعام، ۱۱۲.

۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۲.

۴. همان.

۵. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ «إِنَّ آدَمَ (ع) قَالَ يَا رَبِّ سَلَّطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ وَأَجْرِيئَهُ مِنِّي مَجْرَى الدَّمِ» (۱) «فَأَجْعَلْ لِي شَيْئًا فَقَالَ يَا آدَمُ جَعَلْتُ لَكَ أَنَّ مِنْهُمْ مَنْ دُرَيْتِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَمِنْهُمْ مَنْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَإِنْ هُوَ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ جَعَلْتُ لَكَ أَنَّ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَيِّئَةً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غُفِرَتْ لَهُ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ وَ بَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ» (۱) «حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ هَذِهِ قَالَ يَا رَبِّ حَسْبِيَ» (کافی، ج ۲، ص ۴۴۰).

قسم خورده با این قدرت نفوذ بالا به جای تو فکر می‌کند و در علاقه‌های تو دخالت دارد. نمی‌شود این دشمن را ندید بگیری؛ هرچند این دشمن ندیدنی است. به قول قرآن، «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»^۱؛ «چه اینکه او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آن‌ها را نمی‌بینید»؛ یعنی ما در رصد و پایش دائمی شیطان و جنودش هستیم. هم نفوذ می‌کند هم مراقبت می‌کند. قدیمی‌ترها یک توجه به این دشمن داشتند. گاهی که ناراحت می‌شدند، می‌گفتند لعنت بر شیطان؛ گاهی با کسی دعوایشان می‌شد، یک لعنت بر شیطان می‌گفتند؛ یعنی می‌فهمیدند اینجا خودشان نیستند؛ شیطان دارد دخالت می‌کند. با این دشمن هم باید سرگرم باشیم. مبارزه با چنین دشمنی هم هیجان دارد هم به آدم نشاط می‌دهد.

❖ ۳. دشمنی نفاق

دشمن دیگری که از درون جامعه اسلامی باید با او دشمنی کرد جریان نفاق است. نفاق همیشه بیشترین ضربه را به جامعه اسلامی زده است. درباره آن‌ها که چراغ سبز به دشمنان خارجی نشان می‌دهند برای تحریم، برای ترور، برای تخریب... پیغمبر فرمودند: إِيَّيْ لَا أَتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُخْجَرُ (مانع شدن) إِيْمَانُهُ وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ (نابود) كُفْرُهُ وَلَكِنْ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَلَيْهِمُ اللَّسَانُ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَعْمَلُ مَا تُنْكِرُونَ^۲؛ «من برای امت خود از مؤمن و مشرک نمی‌ترسم؛ زیرا مؤمن را ایمانش مانع [لطمه زدن به جامعه اسلامی] می‌شود و مشرک را نیز همان کفرش سرکوب می‌کند. اما ترس من برای شما از منافق زبان‌بازی است که حرف‌هایی می‌زند که شما بدان اعتقاد دارید و کارهایی می‌کند که شما به آن‌ها اعتقاد ندارید.» باید

۱. اعراف، ۲۷.

۲. کنز العمال، ح ۲۹۰۴۶.

یک فصل مفصل درباره دشمنی نفاق حرف بزنیم. نشاط جامعه به این است که با این دشمن سرگرم باشد. گاهی ما مقابل این دشمن سردرگم هستیم، جامعه گیج می زند. چه کسی باید حواسش به این دشمن باشد؟ در این فتنه اخیر هم، نفاق چقدر هماهنگ بود. چقدر بر طبل فتنه می کوبید. می گفت دو طرف را دعوت به عدم خشونت می کنیم، حال آنکه اوج خشونت توسط اغتشاشگران بود.

❦ ۴. یهود دشمن اصلی

اما اصل فتنه ها و دشمنی ها برمی گردد به دشمنی جریانی به نام یهود. قرآن این دشمن را رسماً شدیدترین دشمن معرفی می کند: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ﴾؛^۱ «به طور مسلم دشمن ترین مردم برای مؤمنان را یهود خواهی یافت.» ما می خواهیم در این سلسله مباحث، دشمنی این دشمن را بهتر بینیم و بهتر لمس کنیم. در جامعه از دشمنی او بگویم. بسیاری دشمنی این دشمن را حس نمی کنند. به همین دلیل، موضع هم نمی گیرند. گارد نمی گیرند مقابل دشمنی او و ما هرچه ضربه می خوریم، زیر سر دشمنی یهود است. جنس دشمنی آن ها با ما از جنس حسادت است؛ از جنس دشمنی که قاییل با هابیل داشت و او را کشت. منتظران آخرین پیامبر دشمن درجه یک آخرین پیامبر شدند.

امام حسین (علیه السلام) و شکست نقشه یهود

با این مقدمه طولانی، می خواهیم به این مسئله برسیم که چرا ما می گوئیم امام حسین (علیه السلام) امام پیروز در کربلا بودند، ما برای امام پیروز گریه می کنیم، برای امام پیروز عزاداری می گیریم. اشکالی هم ندارد یک امام هم پیروز باشد هم

مظلومی که برای او گریه می‌کنیم و به سر و سینه می‌زنیم.

چه دلیلی بر پیروزی اباعبدالله الحسین علیه السلام وجود دارد؟ یکی از دلایل مهم شکست نقشه دشمن است؛ خصوصاً دشمنی به نام یهود. تا شما نقشه دشمن را ندانی، نمی‌توانی به درستی قضاوت کنی که آیا اباعبدالله علیه السلام توانسته‌اند پیروز میدان شوند؟ آیا اباعبدالله الحسین علیه السلام برنامه دشمن را شکست دادند یا خیر؟ برنامه دشمن شما چیست؟ طرحی که در اتاق‌های فکر خودشان بارها مرور می‌کنند این است و قرآن از طرح دشمن رونمایی کرده است. طرح دشمن برای شما چیست؟ تسلیم محض که درواقع نابودی آیین و مرام شماست. می‌فرماید: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»^۱ «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد [تا به طور کامل تسلیم خواسته‌های آن‌ها شوی، و] از آیین [تحریف یافته] آنان پیروی کنی».

بعضی که خوش‌باورند می‌گویند حالا ما یک ذره کوتاه بیایم، آن‌ها هم یک ذره کوتاه می‌آیند. اصلاً این‌طور نیست. آن‌ها یک ذره از این هدف کوتاه نمی‌آیند تا سر تا پا تسلیم آن‌ها نشوی، به کمتر از این رضایت نمی‌دهند. به یک ذره کوتاه آمدن تو اکتفا نمی‌کنند. متأسفانه معارف دشمن‌شناسی در مدارس ما فراموش شده است.

ما با آن‌ها مهربان باشیم، آن‌ها با ما مهربان‌اند؟

برخی سیاست‌مداران و مردم ما گمان می‌کنند این‌ها با ما مهربان خواهند بود: «هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ مُحِبُّوهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا الْقُوكُمُ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعِظِ قُلْ مُوتُوا يَعِظُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ

الصُّدُورُ^۱؛ «شما کسانی هستید که آن‌ها را دوست می‌دارید؛ اما آن‌ها شما را دوست ندارند. درحالی‌که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید [و آن‌ها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند]. هنگامی‌که شما را ملاقات می‌کنند، [به دروغ] می‌گویند: "ایمان آورده‌ایم." اما هنگامی‌که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند. بگو با همین خشمی‌که دارید بمیرید. خدا از [اسرار] درون سینه‌ها آگاه است.» نمی‌دانم خدا چه اصراری دارد شدت نفرت دشمن از ما را به ما نشان دهد. جانم به این خدا! چقدر جدی دشمنانش را نفرین می‌کند. گاهی دست و دلمان می‌لرزد؛ اما حواسمان باشد خدا می‌خواست ته دل آن‌ها را به ما نشان دهد.

طرح اسرائیل: نابودی ما

طرح اسرائیل نابودی ماست. باورت می‌شود؟ باور کن. چرا برای بعضی باور این مسئله سخت است؟ می‌گویند: «نه، آن‌ها به ما رحم می‌کنند.» عزیزم، او تا سرتا پا پیرو او نشوی، ول کن تو نیست. البته کور خوانده است. این آرزو را به گور خواهد برد. طرح او از قبل شکست خورده است. می‌فرماید: **«يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»**^۲ «آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند.» چقدر خنده‌دار است. با فوت کردن به جنگ نور خورشید آمده‌اند. خدا در انتخاب کلماتش دقیق و حکیمانه عمل می‌کند. سطح درگیری و نزاع ما با جبهه باطل این سطح است. فوت با نور خورشید چقدر می‌تواند تقابل کند؟

۱. آل عمران، ۱۱۹.

۲. توبه، ۳۲.

مقاومت، تنها راه نجات

البته باید برای طرح دشمن اقدام و عمل کرد. مقاومت تنها راه نجات ما از نقشه نابودی دشمن است. اگر یزید نماد یک پروژه برای نابودی حقیقت اسلام بود، امروز هم همان پروژه با چهره‌ای مدرن‌تر در جریان است؛ اما با همان منطق: تسلط، تحریف، تسخیر. آن روز اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی‌کردند، مرز حق و باطل در تاریخ پاک می‌شد. امروز هم اگر روح مقاومت در امت نمی‌دمید، چیزی از اسلام ناب باقی نمی‌ماند، جز پوسته‌ای بی‌جان و دینی سازگار با ظلم.

طرح دشمن این نیست که ما را بکشد؛ طرحش این است که ما را تغییر دهد. می‌خواهد ما را به جایی برساند که بی‌درد شویم، بی‌حس، بی‌واکنش. می‌خواهد قرائت خودش را از اسلام به ما تحمیل کند؛ اسلامی که کاری به عدالت ندارد، به مبارزه با ظلم کاری ندارد، دینی صرفاً فردی، سکولار، بی‌خاصیت. اگر مقاومت در برابر این تحریف‌ها نبود، امروز کودکان ما اسلامی را یاد می‌گرفتند که از اسلام ابوسفیان هم بی‌روح‌تر بود.

مقاومت یعنی ایستادن پای هویت؛ یعنی نگذاریم دست‌های ناپاک نور وحی را به رنگ منفعت‌های خود آلوده کند. همان‌طور که حسین علیه السلام حاضر شدند خون بدهند تا حقیقت زیر خاک سیاست‌های فاسد نماند، امروز هم تنها راه حفظ اسلام مقاومت است. پس، بله، مقاومت تنها راه نجات ماست؛ نه فقط برای حفظ زمین، بلکه برای نجات از نقشه نابودی دشمن.

حضرت زینب علیها السلام: هرگز نمی‌توانی ما را نابود کنی

در کربلا هم اتفاقاً دشمن دقیقاً همین هدف را دنبال می‌کرد: نابودی جبهه حق و حقیقت. حضرت زینب علیها السلام به یزید چه فرمودند: **كَيْدُ كَيْدِكَ وَاجْهَدُ**

جُهِدْكَ؛ «تمام نقشه های خودت را بریز، تمام تلاش خودت را انجام بده»^۱ بعد فرمودند: فَوَاللَّهِ الَّذِي شَرَّفْنَا بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ وَالتَّبَوَّةِ وَالْإِنْتِحَابِ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَلَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَلَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَلَا يُرْحِضُ عَنْكَ عَارُزُنَا؛^۲ «نه تنها تو نمی توانی ما را نابود کنی، بلکه خودت هم نابودشدنی هستی.» فرمودند: وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فِتْنَةً وَأَيُّمُكَ إِلَّا عَدَدٌ وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنَادِي الْمُتَنَادِي أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ الْعَادِي.^۳ دشمن همیشه به دنبال برپا کردن کربلاست. به کمتر از نابودی ما فکر نمی کند؛ اما هرگز به این هدف نمی رسد و خودش نابود می شود.

عبدالله بن الحسن (علیه السلام): ما ماندگاریم و شما رفتنی

در دل آتش کربلا، جایی که شمشیرها تشنه و نیزه ها گرسنه بودند، کودکی ده ساله از خیمه بیرون دوید؛ عبدالله، پسر امام حسن مجتبی (علیه السلام)، پرورش یافته نگاه زینب (علیه السلام)، جگرگوشه خاندان نور؛ کسی که در عمر کوتاهش، هنوز طعم بازی را درست نچشیده بود، اما بوی خون و غربت را خوب می فهمید.

وقتی دشمن پیکر امام حسین (علیه السلام) را محاصره کرده بود، عبدالله دید عمویش تنها مانده و زمین پُر از پیکر شهداست و صدای ناله ای از روی خاک بلند است. دلش طاقت نیاورد. خودش را از میان خیمه ها به میدان رساند. عمه زینب (علیه السلام) خواست مانع شود، اما چطور؟

خودش را رساند به عمو. دید نامردی شمشیر بلند کرده است عمو را بزند. پیش از آنکه شمشیر پایین بیاید، عبدالله بدن خود را سپر عمو کرد. ... سر دشمن فریاد زد: وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْحَيَّةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي؛^۴ «ای فرزند ناپاک!

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۹.

۲. همان.

۳. همان.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰.

آیا می‌خواهی عمویم را بکشی؟» ولی نامرد رحم نکرد. شمشیر را پایین آورد. دست کوچک عبدالله بریده و از بازو آویزان شد. فریاد کشید و در آغوش عمو افتاد. امام حسین علیه السلام سرش را گرفتند و فرمودند: «يَا بُنَيَّ! اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، فَإِنَّهُ الْخَيْرُ!» «پسر، بر این مصیبت صبر کن، که این راه، راه خیر است.» عبدالله با آن زخم جانکاه، در آغوش حسین علیه السلام آرام گرفت. ... لبخندی زد. ... گویی پیروزی را می‌دید. ... گویی عمه‌جانش، زینب علیها السلام، را از دور نگاه می‌کرد و با چشم‌های بی‌رمقش می‌گفت: «عمه، ما هرگز نابود نمی‌شویم!» و این شد پاسخ به یزید و همه یزیدیان تاریخ: کودکی با دستان بریده، از پس نیزه‌ها و شمشیرها، فریاد زد: ما ماندگاریم. شما رفتنی هستید. یاد ما، خون ما، نام ما... با هیچ شمشیری پاک نمی‌شود.



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!



إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ
فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ
﴿١٧٥﴾ آل عمران ٤٠٠...

دشمن ضعیف تر از آن است که می نماید



دشمن ضعیف یا قوی؟

شاید برای بسیاری این سؤال مطرح باشد که چرا می‌گوییم ما پیروزیم و دشمنان ما محکوم به شکستن‌اند. البته ممکن است پیروزی‌های مقطعی هم به دست بیاورند، ولی آن هم نه به دلیل قدرتمند بودن آن‌ها، بلکه به دلیل ضعیف عمل کردن ما در جبهه حق و حقیقت است، وگرنه اگر با قوت و قدرت در مقابل دشمن بایستیم، دشمن ما اساساً دشمنی ضعیف و زبون است. به همین دلیل، می‌گوییم ما پیروزیم و در مقابل دشمن ضعیف و زبون است. فرمود: «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^۱. بعضی رسماً به آیه قرآن کافرنده کافرنده یعنی واقعیت را انکار می‌کنند، این واقعیت که دشمن رو به ضعف می‌رود؛ یعنی جان به جان آفرین تسلیم می‌کند. می‌خواهند جان تو را بگیرند، اگر بگویی آمریکا و تمدن غرب رو به افول است.

سند روی سند بیاور از خود نظریه پردازان غربی و آمریکایی که خبر از افول تمدن آمریکایی غربی می‌دهند، امانی توانند بپذیرند. این اولین علامت عدم سلامت روحی و روانی غرب پرستان است.

نظر غرب درباره افول قدرت نظام سلطه

سند می‌خواهی؟ بشنو از زبان خودشان؛ نه از من، نه از رسانه‌های ما، بلکه از نظریه‌پردازان غربی. بیش از شصت سال پیش، یک استاد علوم سیاسی به نام «ارگانسکی»^۱ در دانشگاه میشیگان، نظریه‌ای ارائه داد به نام «انتقال قدرت». گفت ابرقدرت‌ها مثل موج دریا هستند؛ می‌آیند، می‌خروشند، بعد هم عقب‌نشینی می‌کنند. قدرت‌های بزرگ، قانون دارند، جادوی ابدی ندارند. زوال سرنوشت محتوم هر سلطه‌گری است. حالا تو بگو چرا آمریکا باید استثنا باشد؟!

یا «الوین تافلر» آمریکایی گفت: «آقاجان، عصر عوض شده، شکل قدرت دیگر مثل قبل نیست. تمدن جدیدی در حال طلوع است، اما نادان‌ها می‌خواهند این طلوع را خفه کنند.»^۲ این‌ها را مانگفتم، خودشان فریاد می‌زنند که دارند از اوج سقوط می‌کنند.

اگر هنوز باور نداری، برو پای حرف‌های «امانوئل والرشتاین» بنشین؛ همان جامعه‌شناس آمریکایی که رسماً اعلام کرد از زمان جنگ ویتنام تا یازده سپتامبر، آمریکا برق ایدئولوژیکش را از دست داده است و دیگر نمی‌درخشد. افولشان نه در آینده، که از همان دیروز شروع شده است.^۳

فرانسیس فوکویاما، نظریه‌پرداز مشهور آمریکایی، در دکتترین معروف خود با عنوان «پایان تاریخ» مدعی بود که آغاز هزاره سوم میلادی، آغاز

1. Organski, A.F.K., World Politics. Alfred A. Knopf.

2. Toffler, Alvin. Powershift: Knowledge, Wealth, and Violence at the Edge of the 21st Century. Bantam Books; Toffler, Alvin. The Third Wave. William Morrow.

3. Wallerstein, Immanuel. The Decline of American Power: The U.S. in a Chaotic World. The New Press.

هژمونی (سلطه و فراگیری) لیبرال دموکراسی آمریکاست و همه کشورها زیر این چتر قرار خواهند گرفت؛ اما رخدادهایی که برای فوکویاما و امثال او پیش‌بینی‌پذیر نبود نشان داد تاریخ برای آمریکا به پایان رسیده، ولی برای انقلاب اسلامی به پرچم‌داری ایران اسلامی تازه آغاز شده است.

به قول «الیوت کوهن»، آغاز هزاره سوم برخلاف انتظار فرانسیس فوکویاما، نقطه «پایان تاریخ» و آغاز دوران سلطه لیبرال دموکراسی غرب بر جهان نیست، بلکه دنیا شاهد تولد قطب قدرتمند اسلام به رهبری و پرچم‌داری خمینی رحمه‌الله‌ علیه و خامنه‌ای رحمته‌الله‌ علیه است. فوکویاما نظریه خود را پس گرفت. گفتنی است چندی قبل، او به اتفاق هفت تن دیگر از اندیشمندان مطرح آمریکایی به نام‌های کریستوفر لین، رابات پاتنیک، آلفرد مک‌کوی، دیوید رانی، فرید زکریا، جیمز پتراس و نوآم چامسکی، با انتشار مقاله‌ای افول آمریکا را پیش‌بینی کرده‌اند. امانوئل والرشتاین، جامعه‌شناس بلندآوازه آمریکایی، با نگرانی می‌گوید: «مانع اصلی پیش‌روی ما برای استقرار نظم جهانی (بخوانید کدخدایی آمریکا) دکترین ولایت فقیه امام خمینی رحمته‌الله‌ علیه است. ... همه نظریه‌ها در گذر زمان کم‌رنگ و کهنه می‌شوند و به تاریخ می‌پیوندند، ولی نظریه ولایت فقیه [امام] خمینی رحمته‌الله‌ علیه هر روز پررنگ‌تر و سرزنده‌تر می‌شود و مسلمانان بسیاری را به خود جلب می‌کند.»

بد نیست سرنوشت انقلاب اسلامی را در این قرن از دریچه چشم امام راحل رحمته‌الله‌ علیه که هرگز خطا ندیده‌اند نیز ببینیم. می‌فرمایند: «نهضت اسلامی ایران در اواخر این قرن سرنوشت امت اسلام را در قرن آتی دگرگون خواهد کرد.»^۱ حالا اگر باز هم کسی با این همه سند و استدلال، دشمن را دست بالا

۱. روزنامه دنیای اقتصادی به نقل از روزنامه کیهان، «ارزیابی کیهان از قدرت ایران و آمریکا»، دسترسی در: <https://donya-e-eqtesad.com/fa/tiny/news-3854078>.

بگیرد و بگوید آمریکا همیشه قوی می ماند، واقعاً باید در سلامت روان او شک کرد. این دیگر صرفاً نادانی نیست؛ این جهل مرکب است. خدا فرموده است: **﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾**^۱. حالا ما می خواهیم باطل را جاودانه ببینیم؟ آدم با این آیه وسط میدان مبارزه جان می گیرد. ما با جبهه ای داریم می جنگیم که هر روز زورش کمتر و ضعیف تر می شود؟ عجب! چرا بعضی جان می دهند، ولی این واقعیت را نمی پذیرند؛ بعضی جان می گیرند وقتی این واقعیت را می شنوند؟ چه مرضی آن ها دارند که این ها ندانند؟

دشمن ضعیف، اما زهردار و خبیث...

البته دشمن هر قدر هم که ضعیف شده باشد، هنوز هم دندان دارد، زهر دارد، تکنولوژی دارد، و مهم تر از همه، هوش مصنوعی دارد. همین عملیات هایی که در «طوفان اقصی» و پس از آن دیدیم نشان داد دشمن هنوز نفس می کشد، اطلاعات جمع می کند، تصمیم سازی می کند، و بعضاً ضربه هم می زند. نکند ضعف هایمان را به حساب قدرت دشمن بگذاریم؟ نکند آنجا را که خودمان بد عمل کردیم، اشتباه تشخیص دادیم، ناهماهنگ بودیم، بی انضباطی کردیم به حساب اقتدار دشمن بنویسیم؟

بله! دشمن رو به افول است، اما هنوز خطرناک است. حالا اگر کسی گفت دشمن در حال فروپاشی است، نگویید ساده لوح است؛ اما اگر کسی دشمن را شکست ناپذیر دید، باید در واقع بینی او شک کرد.

برخورد روان کاوانه قرآن

قرآن برخورد روان کاوانه می کند با آدم هایی که مقابل دشمن کم می آورند یا دارایی های دشمن را بیش از اندازه نشان می دهند: **﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ**

يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ^۱. کار این شیطان این است که دوستان خودش را می‌ترساند. اگر انسان از غیر خدا بترسد، ذلیل می‌شود و اگر از خدا بترسد، قوی می‌شود و همه عالم از کسی که از خدا می‌ترسد می‌ترسند. ولی اگر از شیطان و وعده‌هایش بترسی، ذلیل می‌شوی و از همه عالم می‌ترسی.

شیطان «دوستان» خود را می‌ترساند. مگر شما از دوستان شیطانی که بترسی؟ هر قدمی که ناشی از ترس ایجاد شده توسط شیطان باشد قدم اشتباهی است. هر تشخیص و محاسبه‌ای که از ترس شیطان انجام شده باشد، تشخیص و محاسبه اشتباه بوده است. هر دل‌نگرانی که به دلیل ترس از شیطان پیدا کرده باشی، باعث آلودگی دل و قساوت دل است.

بعد می‌فرماید: **﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا رَبَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**^۲؛ «از دشمنان نترسید، از من بترسید اگر مؤمن هستید.» اگر کسی واقعاً ایمان دارد، باید خدا را در مرکز حساب‌ها، ترس‌ها و امیدهایش قرار دهد. ایمان یعنی باور به اینکه خدا مالک حقیقی قدرت، عزت، نفع و ضرر است. پس، اگر کسی به خدا ایمان دارد، ترس اصلی‌اش باید از خدا باشد، نه از دشمن.

خداوند متعال عبارت‌هایی مانند «شجره خبیثه که ریشه‌اش در زمین نیست»^۳، «کف روی آب»^۴ و «لانه عنکبوت»^۵ را به اهل باطل نسبت می‌دهد.

۱. آل عمران، ۱۷۵.

۲. آل عمران، ۱۷۵.

۳. **﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ﴾** (ابراهیم، ۲۶).

۴. **﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَنَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾** (رعد، ۱۷).

۵. **﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾** (عنکبوت، ۴۱).

برای چه؟ خدا دارد کوچک نمایی می کند قدرت دشمن را یا واقعاً دشمن این قدر خوار و زبون و ضعیف است؟

بگذارید این آیه آخر را قدری توضیح بدهم. می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۱ «مثل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود برگزیدند مثل عنکبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده، درحالی که سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است اگر می دانستند؛ یعنی مشکل جهل است. ضعف می کند و می فرماید اگر می دانستند؛ یعنی مشکل گرفت، ولی مشکل دشمن واقعیت علمی است. بله، دشمن را نباید دست کم گرفت، ولی مشکل اینجاست که بسیاری دشمن را دست بالا می گیرند. با این روحیه چه کنیم؟! وقتی ضعف و زبونی دشمن را از درون دیدیم و ظاهر قدرتمندش ما را به خطا نینداخت، راحت تر تصمیم می گیریم که به این کلام امیر مؤمنان علیه السلام عمل کنیم: رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ^۲ یعنی وقتی دیدی دشمن سنگ انداخته است، از همان جا همان سنگ را برگردان؛ چون شر فقط با شر باید پاسخ داد. پاسخ موشک، موشک است. دیگر نباید در وعده های صادق تردید کرد. خدا دیگر با چه زبانی بگوید دشمنان شما ضعیف اند. اما بسیاری با این همه ضعف دشمن، باز هم از دشمن حساب می برند و می ترسند.

بحث کردن و حل مسئله؟!

واقعاً ترسیدن از دشمن وضعیت روحی است. با بحث کردن مسئله حل

۱. عنکبوت، ۴۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۰.

نمی‌شود. حالا هی شما بحث کن و او را غرق اطلاعات به اصطلاح صحیح کن، باز برمی‌گردد سر نقطه اول. او مشکل روحی دارد. مشکل فکری او هم به سبب آن مشکل روحی است. از تعادل روحی خارج شده است. صفای باطنش به هم ریخته است. دیگر مثل آینه صاف نیست. دشمن برای او بسیار بزرگ است. ضعف‌های دشمن در چشم او کوچک است. این آدم مشکل روحی دارد؛ اما آدمی که صفای باطن دارد، ولی برایش سوء تفاهم پیش آمده است اگر درباره ضعف‌های دشمن با او حرف بزنیم، جان می‌گیرد.

همیشه القای ترس در جامعه از سوی سیاسیونی که خودشان ترسویند، به بهانه تأمین منافع و رفاه، بزرگ‌ترین جنایت‌ها در حق جامعه بوده است. قرآن به زیبایی از پدیده ترس و ترساندن در آیه‌ای رونمایی می‌کند: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فُضِّبَ حُجُوجُ آلِ مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾؛ «کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است می‌بینی که در [دوستی با آنان] بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و می‌گویند: "می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد [و نیاز به کمک آن‌ها داشته باشیم]". شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از سوی خود [به نفع مسلمانان] پیش بیاورد؛ و این دسته از آنچه در دل پنهان داشتند پشیمان شوند.»

سیاست مداران ترسو و ترساندن جامعه

مهم‌تر از ترسیدن خود سیاسیون این است که مردم را می‌ترسانند. جامعه را ترسو می‌کنند. مردم را از جنگ می‌ترسانند. رسول‌الله ﷺ پس از جنگ احد، که مشرکان به طرف مکه روانه شدند، دستور دادند عده‌ای مجهز

شوند و به سوی مشرکان بروند. شصت مرد جنگی آماده حرکت شدند و به جست و جوی مشرکان پرداختند. ابوسفیان قافله‌ای از خزاعه را دید. به آنان گفت: اگر محمد ﷺ را ملاقات کردید که در جست و جوی من است، به او خبر دهید که من لشکری عظیم فراهم آورده‌ام و قصد دارم که به طرف آنان بروم. هنگامی که پیامبر خدا ﷺ قافله را دیدند، از ابوسفیان جویا شدند. آنان گفتند: ما ابوسفیان را دیدیم که با لشکری بزرگ به سوی شما می‌آید، ولی لشکر تو اندک است و ما صلاح نمی‌بینیم که با او مقابله کنی. پیغمبر ﷺ از گفته آنان بیمی به خود راه ندادند و از طلب ابوسفیان باز ایستادند؛ اما ابوسفیان به مکه بازگشت.

می‌خواهند جامعه را از جنگ و جمعیت دشمن بترسانند.^۱ فرمود: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ «کسانی بودند که [بعضی از] مردم به آنان گفتند: "مردم، [لشکر دشمن] برای [حمله به] شما اجتماع کرده‌اند. از آن‌ها بترسید." اما این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: "خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست."»^۲

با ترس، چرخه اقتصاد هم نمی‌چرخد

به نظر شما وقتی جامعه ترسید، پیشرفت می‌کند؟ آیا می‌تواند منافع خود را حفظ کند؟ در تربیت فردی هم همین قاعده جاری است. برخی اوقات القای بیش از اندازه ترس توسط پدر و مادرها به فرزندان، روحیه استقلال طلبی بچه‌ها را نابود می‌کند. قدرت خلاقیت را از او می‌گیرد. ترس از شکست اجازه شکوفایی استعدادهای فرد را نمی‌دهد. مادر، بگذار بچه شکست بخورد.

۱. شأن نزول آیات قرآن، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. آل عمران، ۱۷۳.

این بهتر است از موفقیتی که تو به او می‌دهی و او هیچ نقشی در آن موفقیت ندارد و مستقل از تو نیست.

سیاست‌مدارانی که مردم را از تحریم می‌ترسانند، تمام اقتصاد جامعه را به تحریم وابسته می‌کنند، چوب‌لای چرخ تولید داخلی می‌گذارند، آیا می‌گذارند جامعه به پیشرفت و آبادانی و منافع بلندمدت خود برسد؟

تئوریه کردن ترس

جالب اینجاست که مدیران سیاسی ترسو ترس خود را با ادبیات عقلانی و منافع ملی بزرگ و تئوریه می‌کنند. مقام معظم رهبری تأکید دارند که برخی ترس و عقب‌نشینی در برابر دشمن را با عنوان عقلانیت توجیه می‌کنند، درحالی‌که عقلانیت واقعی یعنی تصمیم‌گیری بر اساس محاسبه درست، نه تسلیم و انفعال. کسانی که دچار ترس‌اند نباید با سوءاستفاده از واژه عقل، رفتار خود را موجه جلوه دهند. دشمن هم می‌کوشد معنای عقلانیت را تحریف کند و متأسفانه عده‌ای در داخل همان برداشت تحریف‌شده را ناآگاهانه تکرار می‌کنند.

انتخاب سیاسیون شجاع

چه کنیم سیاسیون نترسند؟ سیاسیونی را انتخاب کنیم که شجاعت داشته باشند. یک معادله عجیب در عالم هست که باید آن را فهمید: برای نترسیدن باید ترسید. ترس از خدا موجب شجاعت در برابر غیر خدا می‌شود و نترسیدن از خدا ترسو شدن در برابر غیر خدا را دربردارد. البته ممکن است بعضی هم در مقابل خدا نترس باشند و نافرمانی کنند و هم در برابر مردم شجاع باشند، ولی این شجاعت موقتی و موردی است: مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخَافَ اللَّهَ

مِنْهُ كُلِّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.^۱ می‌خواهی از هیچ‌کسی نترسی؟ فقط از یکی بترس وگرنه از همه‌کس می‌ترسی.

ترسیدی، بعدش سلطه هست. رسول اکرم ﷺ فرمودند: مَا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا مَنْ خَافَهُ ابْنُ آدَمَ وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ لَمْ يَخَفِ إِلَّا اللَّهَ مَا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَيْرَهُ وَلَا وَكَلَ ابْنَ آدَمَ إِلَّا إِلَى مَنْ رَجَاهُ وَلَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ لَمْ يَرْجُ إِلَّا اللَّهَ مَا وَكَلَ إِلَى غَيْرِهِ.^۲ «خداوند بر آدمی مسلط نکرد، مگر کسی را که آدمی از او می‌ترسد. اگر آدمی از کسی جز خدا نمی‌ترسید، خداوند جز خود کسی را بر او مسلط نمی‌کرد؛ و آدمی واگذار نشد مگر به کسی که به او امید بست. اگر آدمی جز به خدا امید نمی‌بست، به غیر خدا واگذار نمی‌شد.»

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر فرمودند: در انتخاب مشاوران خود آدم ترسو را انتخاب نکن. بعد فرمودند: ریشه ترس سوءظن به خداست: وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَحِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ.^۳

هر جا سیاستمداران بی‌جا ترسیدند یا مردم را ترسانند، راحت می‌توان به آن‌ها گفت راستش را بگو که چرا به خدا سوءظن داری؟ بوی تعفن و رذالت منافقان را می‌دهی.

در قرآن، یکی از صفات منافقان این است که به خدا سوءظن دارند. فرمود: ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾؛ «مردان

۱. الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲. میزان الحکمه، ح ۵۴۸۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵۳.

و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند. [آری،] حوادث ناگواری [که برای مؤمنان انتظار می‌کشند] تنها بر خودشان نازل می‌شود. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده است؛ و چه بد سرانجامی است!^۱

سیاست‌مداری که ترس بیجا دارد پیش خودش حساب و کتاب می‌کند روی چه کسی حساب باز کنم؟ خدا؟ می‌گوید خدا که نمی‌شود. خدا که دیدنی نیست. خدا که کمکش محسوس نیست. خدا که معلوم نیست کی کمک کند. خدا که معلوم نیست کمک کند. ما باید خودمان مشکلات خودمان را با این غول بی‌شاخ و دم حل کنیم. این‌ها هم حرف‌های کفرآلود سیاست‌مدارانی است که کافر به نصرت خدایند.

پس فردا انتخابات است. به هرکسی دوست داشتید رأی دهید؛ ولی این شخصی که انتخاب می‌کنید باید چنین شخصیتی داشته باشد: نه بترسد نه جامعه را بترساند. حالا هرکسی که می‌خواهد باشد. سیاست‌مدار با چنین شخصیتی می‌تواند چرخ اقتصاد کشور را بچرخاند.

سیاست‌مداری که هرگز نرسید

امام علیه السلام سیاست‌مداری بودند که از غیر خدا نمی‌ترسیدند. می‌فرمودند: «والله تا حالا نترسیده‌ام. آن روز (تبعید امام از قم به تهران) هم که می‌بردندم، آن‌ها می‌ترسیدند. من آن‌ها را تسلیت می‌دادم که نترسید.»^۲

اولین ناو آمریکایی را بزنی

وقتی آمریکایی‌ها آمدند پشت تنگه هرمز در اواخر جنگ، مقام‌های لشکری

۱. فتح، ۶.

۲. ۸ صبح ۱۳۴۳/۱/۲۶ ذی حجه ۱۳۸۳.

و کشوری رفتند خدمت امام که با آمریکایی ها چه باید کرد؟ امام فرمودند: «اولین ناو آمریکایی که آمد در خلیج فارس بنزید.» گفتند: «آقا، این خطرناک است. آمریکا موشک های کروز دارد، بمباران می کند و...» امام فرمودند: «آخرین کاری که آمریکا می کند می آید جماران را می زند و مرا از بین می برد. بگذار ببرد. اولین ناو را بنزید. بگذارید ما در دنیا سربلند باشیم.» گفتند: «آقا، از محالات است. اگر مرکز از بین برود، شما از بین بروید، دیگر چیزی نمی ماند به عنوان انقلاب و نظام.» امام فرمودند: «نظر من این است. شما خودتان بروید با مقامات نظامی و... مشورت کنید. به هر نتیجه ای که رسیدید من قبول دارم.» آقایان مشورت کردند و بدین نتیجه رسیدند که نزنند. امام هم تابع جمع شدند.^۱ البته سپاه زودتر عملیات خودش را انجام داده بود و منتظر سیاستمداران مس مس کن نبود. به دل دشمن زد و دل او را خالی کرد و آن ها را ترسانند.

دلیل عدم ترس امام

چرا امام این طوری شده اند؟ چون از خدا ترسیده اند. حضرت امام در اواخر عمر شریفشان این قدر در نماز شب گریه می کردند که حوله برای ایشان می آوردند. دیگر دستمال کفایت نمی کرد.^۲ وقتی به یک منبع قدرتی که همه

۱. پابه پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۶.

۲. مقام معظم رهبری، به نقل از مرحوم حاج احمد خمینی، فاطمه طباطبایی (عروس امام): «رمضان سال قبل از رحلت امام را خوب به یاد دارم. بعضی وقت ها هر بار که به دلیلی نزد ایشان می رفتم و سعادت پیدا می کردم با ایشان نماز بخوانم، وارد اتاقشان که می شدم، می دیدم قیافه ایشان کاملاً برافروخته است و چنان اشک می ریختند که دیگر دستمال کفاف اشکشان را نمی داد و کنار دستشان حوله می گذاشتند. امام شب ها چنین حالتی داشتند و این واقعاً معاشقه ایشان با خدا بود» (برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمته الله علیه، ج ۳، ص ۱۳۳).

قدرت‌ها از آنجاست وصل هستیم، از چه چیزی باید بترسیم جز از همان منبع قدرت؟

امام شجاع و ترس

این امام در شجاعت و نترسیدن از دشمن به جدشان، امام حسین علیه السلام، اقتدا کرده‌اند. ابن ابی‌الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه، می‌گوید: وَمَنْ مِثْلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام؛^۱ «چه کسی مثل اباعبدالله الحسین علیه السلام می‌شود؟» چرا؟ می‌گویند: مَا زَأْنَا مَكْثُورًا... أَشْجَعَ مِنْهُ؟^۲ یعنی در میان تمام مغلوبان تنهاشده، هیچ‌کس را به شجاعت او ندیدیم. این جمله اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چراکه شجاعت امام نه در اوج قدرت، بلکه در اوج تنهایی، غربت و بی‌پناهی رخ می‌دهد؛ جایی که همه اطرافیان‌شان، از فرزندان تا برادران و یاران‌شان، به شهادت رسیده‌اند، اما ایشان همچون «شیر خشمگین» همچنان می‌جنگند.

عبارت بعدی شاه‌کلید است: أَبَتْ نَفْسُهُ الدَّيْنَةَ؛^۳ یعنی نفس‌شان نپذیرفت که به خواری تن دهند. امام حسین علیه السلام با اینکه می‌توانستند با قبول امان‌نامه و بیعت، جان خود و اهل بیت‌شان را حفظ کنند، راه ذلت را نپذیرفتند. این تصمیم انتخابی عقلانی در چهارچوب دینی و کرامت انسانی بود؛ چون می‌دانستند صلح با باطل پایان دین است.

دشمن بارها امان‌نامه و قسم‌های شدید برای تضمین امنیت داده بود؛ اما امام با آگاهی از فریب آن‌ها و ایمان به مسیر حق، دست رد بر سینه‌شان زدند. اینجا امام فقط یک تصمیم فردی نگرفتند؛ ایشان سنتی را برای تاریخ

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۴.

۲. همان.

۳. همان.

عرب و امت اسلام پایه‌گذاری کردند؛ سنتی به نام سازش ناپذیری با باطل حتی به قیمت جان.

درنهایت، جمله پایانی حقیقتی جاودانه است: و هو الذي سنّ للعرب الإباء؛^۱ حسین علیه السلام کسی بودند که آیین سربلندی و سرندادن در برابر ظلم را برای عرب پایه‌گذاری کردند. امروز، هر حرکت شجاعانه و نترسیدن از دشمن ریشه در همان عاشورا دارد.

ضعف دشمن را ببین

ما برای نترسیدن باید ببینیم با چه دشمنی مواجهیم. ضعف‌های دشمن را ببینیم. مدل برخورد خدا با دشمنی به نام یهود این است که ضعف‌های دشمن را به رخ ما می‌کشد. چرا خدا این طوری از ضعف‌های دشمن می‌گوید؟ ما دشمنی داریم به نام یهود. او ضعف‌هایی دارد. این ضعف‌ها را ببینیم و به جامعه خودمان نشان دهیم. آن وقت با یک روحیه در مواجهه با دشمن زندگی می‌کنیم.

❁ ضعف‌های دشمن

۱. ترس

اولین ضعف دشمنی به نام یهود ترس است. دشمن از ما حساب می‌برد؛ دشمن از ما می‌ترسد. فرمود: ﴿لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾^۲؛ «وحشت از شما در دل‌های آن‌ها بیش از ترس از خداست. این برای آن است که آن‌ها گروهی نادان‌اند.» دو ضعف دشمن را کنار هم بیان کرده است: یکی ترس، دیگری نفهمی. بعد، خدا در آیات دیگر می‌فرماید:

۱. همان.

۲. حشر، ۱۳.

«سَلِّطِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»؛^۱ «به زودی در دل‌های کافران برای اینکه بدون دلیل چیزهایی را برای خدا هم‌تا قرار دادند، رعب و ترس می‌افکنیم.»
یا فرمود: «سَلِّطِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»؛^۲ «به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم.»

در یک آیه، صریحاً به ترس دشمنی به نام یهود اشاره می‌کند و می‌فرماید این‌ها از ترسشان با دست خودشان خانه خودشان را خراب می‌کردند: «وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ».^۳ یکی از قبایل یهود که در مدینه زندگی می‌کرد و پرمدا بود امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی داشت. خودشان باور نمی‌کردند به این آسانی مغلوب می‌شوند. اما ترس با آن‌ها چه کرد؟ این ترس یهود الان هم هست.

ما چقدر می‌توانیم از این ترس بهره برداریم؟ کسی که داد می‌زند، تهدید می‌کند، به معنای این نیست که از تو قوی‌تر است. شاید این میزان شدت ترس او را نشان می‌دهد. ترسو! نکند ترسیدی، داد می‌زنی؟ می‌گوید: «جلو نیا.» اتفاقاً اگر جلو بروی، نابودش کردی. ما اگر این ترس دشمن را جدی می‌گرفتیم، چقدر جلو می‌افتادیم؟

در آیه دیگری، دوباره خداوند متعال از این ترس یهود حرف می‌زند: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَافِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا»؛^۴ «و خداوند گروهی از اهل کتاب (یهود) را که از آنان (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه‌های محکمشان پایین کشید

۱. آل عمران، ۱۵۱.

۲. انفال، ۱۲.

۳. حشر، ۲.

۴. احزاب، ۲۶.

و در دل هایشان رعب افکند؛ [و کارشان به جایی رسید که] گروهی را به قتل می‌رساندید و گروهی را اسیر می‌کردید.» امروز هم ما می‌توانیم آن‌ها را از قلعه‌های محکمشان پایین بکشیم. چرا می‌ترسیم؟ ترس را خدا در جان آن‌ها انداخته است. بعد این بنده خدا می‌ترسد، می‌گوید نکند مرا بزند. مگر نمی‌بینی دارد تهدید می‌کند؟ بابا! طرف ترسیده است. از سر ترس است که تهدید می‌کند، نه از سر قدرت.

این ترس برگ برنده ماست. هر قدر که سیاستمداران ما در طول دوران انقلاب اسلامی ترسیدند از دشمن و پاپس کشیدند و از این ظرفیت ترسی که در وجود دشمن هست بهره‌برداری نکردند ما ضربه خوردیم. دشمن توانست ضربه بزند. قدرت بازدارندگی ترساندن دشمن آن قدر بالاست که با دست خودش گور خودش را می‌کند. کافی است او را بترسانیم، هوس نمی‌کند به سمتان بیايد.

۲. اختلاف و نفرت

دومین ضعف دشمن چیست؟ فرمود: «وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ «ما در میان آن‌ها تا روز قیامت عداوت و دشمنی افکندیم.» از نظر جامعه‌شناسی، ضعفی بالاتر از این نیست که در یک جامعه دشمنی و نفرت وجود داشته باشد. الحمد لله قدرت وفاق ملی و همدلی در جامعه ما بالا و بی‌نظیر است؛ هر چند دشمن دائم می‌خواهد القا کند، نه، این طوری نیست.

همین قدر ببینیم که اگر در جامعه‌ای یک گروه اندک بخواهند تفرقه‌افکنی و نفرت‌پراکنی کنند، چقدر به جامعه یک‌دست ما آسیب می‌زنند؟ حالا این

حالت را در جامعه یهود ضربدر هزار کنیم. آن ها چقدر آسیب پذیرند. از نظر سیاسی، اوضاع را کمی رصد کنیم، ببینیم چه خبر است. پنج انتخابات در کمتر از چهار سال در اسرائیل برگزار شده که همه محکوم به شکست شده است. حالا تازه دوباره نتانیا هو می خواهد سر کار بیاید. نخست وزیر فعلی اسرائیل گفت: «با این روند، قطعاً اسرائیل هشتاد سالگی خود را نخواهد دید»^۱ چه جمله طلایی ای! حیف ما مشغول مسائل دیگری شده ایم، وگرنه این جمله باید در صدر اخبار ما قرار می گرفت. حواسمان را پرت کرده اند. شما را به خدا، شدت اختلاف و ازهم پاشیدگی سیاسی را ببینید.

شاید بعضی بگویند آقا، این حرف ها چه ربطی به ما دارد؟ به خدا، زشت است که مسئله اول دشمن ایران باشد، اما مسئله اول من و شما نابودی اسرائیل نباشد. فدای شهید لطفی نیاسر بشوم که در وصیت نامه اش نوشته بود: «دوست دارم اگر می کشم، صهیونیست بکشم و اگر کشته شوم، به دست صهیونیسم کشته شوم»^۲ تمام زندگی خود را برای این هدف گذاشت و در آخر هم سر رسیدن به این هدف به دست اسرائیلی ها شهید شد.

عزیزم، همه این حرف ها به ما ربط دارد؛ چون او دست از سر ما بر نمی دارد تا ما را نابود نکند و البته هرگز نمی تواند چنین کند. چاره نداریم برای ماندن جز نابودی اسرائیل. این تنها راه رفع مشکلات داخلی ماست. زیر پایه نظام سلطه را کشیده ایم وقتی اسرائیل را نابود کنیم. اگر پای ما به قدس برسد،

۱. خبرگزاری فارس، «صهیونیست ها درباره بقا و آینده اسرائیل چه می گویند؟ / بنت: با این روند، قطعاً اسرائیل هشتاد سالگی خود را نخواهد دید»، دسترسی در:

<http://fna.ir/1sb193>.

۲. کانال شهید محمد مهدی لطفی نیاسر، دسترسی در:

https://eitaa.com/Sh_MahdiLotfi/355.

بسیاری از معادلات قدرت تغییر خواهد کرد؛ بسیاری از مشکلات جهانی ما رفع خواهد شد. گاهی آن قدر سرگرم مسائل فرعی می شویم که از اصل ماجرا غافل می مانیم.

به خدا، حضرت زهرا علیها السلام این قدر خوشحال می شوند از این بحث ما. ببین بچه ها نشسته اند پای درس دشمن شناسی، نقشه می ریزند برای نابودی اسرائیل. چقدر بلندهمت شده اند. صدای پای مهدی ام می آید.

۳. محکوم به ذلت

اما سومین ضعف دشمن چیست؟ فرمود: «**صُرِّبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ**»؛^۱ «مهر ذلت بر آنان خورده است.» کافی است قدری مقتدرانه و با عزت عمل کنیم. از قدیم جمله ای هست که می گوید روی پیشانی فلانی این بدبختی را نوشته اند. حالا به درست یا غلط بودنش کاری ندارم؛ اما این حرف درباره دشمنمان، یعنی اسرائیل، صادق است. روی پیشانی اش نوشته شده است: نابودی، نابودی، نابودی. فقط می دانی روش خدا برای نابودی دشمن چگونه است؟ دست می گذارد روی گلوی دشمن. می گوید تو بیا تماشا کن. خدایا، خب خودت تماشا کن. نه دیگر، این کار شماست. درست است که باطل مردنی است، اما این ما هستیم که کار باطل مردنی را تمام می کنیم. فرمود: «**بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ**»؛^۲ «بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می شود.»

خفت و خواری بالاتر از اینکه نمی توانند یک جمع کوچک را مدیریت کنند؟ طبق اخبار خودشان، «۲،۵ میلیون اسرائیلی زیر خط فقر قرار دارند». گزارش نهادهای امداد رسان در اسرائیل: «چهل درصد از خانواده هایی که

۱. آل عمران، ۱۱۲.

۲. انبیاء، ۱۸.

کمک دریافت می‌کنند، در سال جاری، به دلیل ناتوانی در پرداخت قبض برق، با خاموشی مواجه بودند.» گزارش سازمان امداد رسان اسرائیلی، «لتیت»: «یک چهارم خانواده‌ها در اسرائیل در آستانه سقوط به زیر خط فقر قرار دارند.»^۱ ما با یک جمع پراکنده و ورشکسته مواجهیم. این جمع خودش رو به نابودی ایستاده است. این‌ها تنها بخشی از ضعف‌های دشمن ماست. این حرف‌ها شبیه گرم کردن پیش از وارد شدن به میدان مبارزه است و تحلیل وضعیت حریف قبل از مسابقه. با یک روحیه برویم به سمت دشمنی که آخرین نفس‌هایش را می‌کشد.

ما حاضریم چه کنیم؟

چرا ضد ما فتنه می‌کند؟ چون نابودی خودش را می‌بیند به دست ما و نمی‌تواند آرام بنشیند. حالا حاضریم با این دشمن چه کنیم؟ پیشنهاد خدا به ما چیست؟ می‌فرماید: «وَأَعِذُوا لَهَا مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»؛^۲ «هر نیرویی در قدرت دارید برای مقابله با آن‌ها (دشمنان) آماده سازید و [همچنین] اسب‌های ورزیده [برای میدان نبرد]، تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید.»

قوی شدن: تنها راه

قوی شدن تنها راه پیش روی ماست. او که آمادگی برای ترسیدن دارد، با قدرتمند شدن او را بترسان. مسیری که الان انتخاب کردیم مسیر قوی شدن است. ترس دشمن از اینجاست. دشمن می‌فهمد ما داریم معادلات قدرت را

۱. میدل ایست نیوز، «۲٫۵ میلیون اسرائیلی زیر خط فقر قرار دارند»، دسترسی در:

<https://b2n.ir/f09510>.

جابه جامی کنیم. این وحشتناک ترین اتفاقی است که در حال رخ دادن است. در سند دکترین امنیت ملی آمریکا، ایران در کنار چین و روسیه تهدیدی برای آمریکا دانسته شده است.^۱ قدرت چین اقتصادی است. قدرت روسیه نظامی است. ما چه قدرتی داریم که تهدیدکننده منافع آمریکاست؟ نکند ما مسیر ابرقدرتمند شدن را طی می کنیم؟ نکند ما پاد در کفش قدرتمندان کردیم؟ نکند ما دست به گلوی استکبار گذاشتیم؟ هر وقت غرب و اسرائیل و آمریکا پنجه به صورت انقلاب اسلامی کشیدند، باید بدانیم دارد اتفاقات بزرگی در ایران می افتد. آن ها فهمیده اند و نمی خواهند این مسیر ادامه پیدا کند.

شجاعت قاسم

قاسم بچه بود. هنوز صدایش دورگه نشده بود. هنوز قامتش آن قدر کش نیامده بود که زره پدرش را به تن کند. هنوز شمشیر در دستش سنگینی می کرد؛ اما دلش...، دلش کار خودش را می کرد. قاسم فقط یک چیز می خواست: بجنگد، برای حق، برای خدا، برای عمویش، حسین (علیه السلام).

همه از دشمن می ترسیدند؛ لشکری که هزاران نفر بودند، زره پوش، مجهز، بی رحم. اما قاسم؟ یک تنه ایستاد. ترس در قاموسش نبود. او پای منطق شیطان نرفت که بگوید: تو هنوز بچه ای، تو هنوز وقت داری، تو هنوز باید زندگی کنی... قاسم بچگی نکرد.

پیش عمو رفت و گفت: «عموجان، آیا من هم جزو شهدا هستم؟» امام نگاهش کردند، نگاهشان طول کشید... گفتند: «مرگ را چطور می بینی؟» قاسم بی درنگ گفت: أحلی من العسل؛^۲ «شیرین تر از عسل». ... شجاعت اینجاست.

۱. خبرگزاری فارس، «سند راهبرد امنیت ملی آمریکا درباره ایران چه می گوید؟»، دسترسی در: <http://fna.ir/1rtopj>.

۲. الهدایة الکبری، ص ۲۰۴.

به میدان زد، چه میدان زدنی... یکی از خوارج به نام ازرق شامی که از فرماندهان سپاه عمر بن سعد بود چهار پسر داشت. تک‌تک آن‌ها را به میدان فرستاد. حضرت قاسم با شجاعت همه آن‌ها را از پا درآورد. در آخر خود ازرق آمد. خودش هم کشته شد. پس از این نبرد حیرت‌انگیز، سپاهیان عمر بن سعد قاسم را دوره کردند. همه یورش بردند... بمیرم برای تو. او را مجروح کردند و از اسب پایین انداختند. حالا ترسوها شجاع شده بودند. هرکسی با هرچه دستش بود قاسم را می‌زد. عمو، به فریادم برس.



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!





فَقَاتِلُوا أَلِيَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ
لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ
﴿١٦﴾ التوبة ﴿٣٠﴾

دليل؟
تجربه!



امام اهل خطر

آدم‌ها وقتی اهل حساب و کتاب اند، وقتی می‌خواهند از عقلشان درست استفاده کنند، عموماً از خطر دوری می‌کنند. اما امام حسین علیه السلام، با تمام عقلانیتشان، به دل خطر رفتند. چرا؟ چون خطر را فقط وقتی نمی‌پذیری که جانیت برایت مهم‌تر از راحت باشد. امام جان را فدای راه کردند، نه اینکه راه را به بهای جان کنار بگذارند.

یکی از دلایل مهم پیروزی امام حسین علیه السلام همین خطرپذیری منطقی و خدایی است. ایشان دشمن را می‌شناختند، آینده را می‌دیدند، و همه ابعاد میدان را می‌فهمیدند، اما باز هم ایستادند. آن‌هم نه تنها با شمشیر، که با کودک شیرخواره، با خواهر، با دختر. ایشان آمده بودند بگویند این راه، اگر ارزش ندارد که جان من برود، به درد رفتن هم نمی‌خورد.

کربلا جایی است که عقل و ایمان دست به دست هم داده‌اند تا خطی روشن بکشند بین کسانی که فقط حرف از خدا می‌زنند و کسانی که به خاطر خدا خطر می‌کنند. امام حسین علیه السلام با این خطرپذیری بود که حجت را بر تاریخ تمام کردند.

رابطه پیروزی و شکست با خطرپذیری

در زندگی فردی و جمعی ما، لحظات سرنوشت سازی هست که انتخاب بین خطرپذیری و محافظه کاری مهم ترین عاملی است که پیروزی یا شکست ما را تعیین می کند. پیروزی همیشه در گرو پذیرش خطرهای حساب شده است. افراد و جوامعی که از ریسک پذیری معقول می ترسند محکوم به شکست اند. اگر می گوئیم امام حسین علیه السلام امام پیروزند و شکست در مسیر حق و حقیقت بی معناست، یکی از عوامل مؤثر و مهم در پیروزی حقیقی، خطرپذیری معقول است. راز پیروزی امام حسین علیه السلام در همین منطق خطرپذیری آگاهانه است. حضرت محاسبه داشتند، اما محاسبه گر ترسو نبودند. می دانستند که تسلیم در برابر یزید، یعنی شکست ابدی اسلام، و قیام، حتی با شهادت، یعنی پیروزی همیشگی برای امت اسلام. خطرپذیری معقول عامل پیروزی جبهه حسینی و حقیقت است.

زندگی است و خطر

زندگی ما به گونه ای طراحی شده است که بدون خطرپذیری، موفقیت در زندگی فردی و پیروزی برای جامعه امکان پذیر نیست. زندگی ما پر است از خطر. اگر خطرپذیر نباشی، به منافع خودت هم نخواهی رسید. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: **التَّاجِرُ الْمَجْسُورُ مَرْزُوقٌ**؛ تاجری که خطرپذیر باشد، اهل ریسک باشد، به دل کار بزند، از عده ها و رقم های درشت نترسد، به این تاجر رزق داده می شود. آقا، پس عقلانیت چه می شود؟ همین که تاجر شده، یعنی آدم بسیار عاقلی است؛ چون می دانید اولین اثر تجارت افزایش عقلانیت است. پس، حضرت به کسی که می خواست تجارت را کنار بگذارد و مشغول عبادت در آخر عمرش شود

فرمودند نه، تجارت را کنار نگذار که عقلت کم می شود. پس، تاجر طبیعتاً اهل حساب و کتاب است. بی گدار به آب نمی زند، اما اگر این عقلانیت را مدیریت نکند، تبدیل می شود به تاجری ترسو. بعد حضرت فرمودند: التَّاجِرُ الْحَبَّاءُ مَحْرُومٌ! «تاجر ترسو دستش خالی است.» باید یک مقداری هم ریسک پذیر باشیم. کسی که اهل احتیاط بیجا باشد، ضرر خواهد کرد. تحقیقات روان شناسی نشان می دهد افرادی که توانایی خطرپذیری حساب شده را دارند، به مراتب موفق تر از کسانی اند که از هرگونه ریسکی می پرهیزند.

بزرگ تر از خطر

در موقعیت و وضعیتی زندگی می کنیم که زندگی پر از خطر است و باید خطرپذیر باشیم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: إِذَا هَبَّتْ أَمْرًا فَقَعْ فِيهِ؛^۱ «اگر از چیزی ترسیدی، خودت را در دل آن کار بینداز.» نترس. پیش برو. بسیاری اینجا خطرپذیر نیستند. می گویند چرا؟ حضرت در ادامه چرایی آن را توضیح می دهند: فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقُّيهِ أَغْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ؛^۲ «زیرا شدت حذر کردن از آنچه از آن می ترسی بزرگ تر است.» این جمله امیر مؤمنان علیه السلام نگاهی عمیق به روان شناسی ترس و شیوه مواجهه با آن دارد. حضرت نمی فرمایند بی گدار به آب بزن، بلکه می فرمایند اگر از کاری ترسیدی، خودت را در دل آن بینداز؛ چون شدت رنجی که از دوری، احتیاط افراطی و مدام در حالت گریز بودن می کشی از خود آن حادثه یا خطر بیشتر است. این یعنی انسان باید با ترسش مواجه شود، نه اینکه عقب نشینی کند؛ چون عقب نشینی طولانی تر و فرساینده تر است.

۱. همان.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۷۷.

۳. همان.

مثال روشن این معنا را می شود در کربلا دید. یکی از کسانی که با امام حسین (ع) همراه نشد عمر سعد بود. گمان نکنید عمر سعد کلاً شخصیت منفی بوده است. عمر سعد شخص امام حسین (ع) را دوست داشت. او در عصر عاشورا در وسط خیمه گاه گریه می کرد و به سربازانش می گفت: به بچه ها حمله و غارت نکنید. حتی دو روز پیش از عاشورا می گفت: من می ترسم این ابن زیاد مرا به قتل حسین (ع) وادار کند.^۱

امام حسین (ع) شخصاً به عمر سعد بسیار محبت کردند. به او گفتند: من به تو باغ می دهم، هرچه آن ها بخواهند به تو بدهند من به تو خواهم داد؛^۲ اما مشکل این بود که عمر سعد نتوانست خطر کند؛ خطرپذیر نبود. ترس از عواقب سیاسی، محافظه کاری و محاسبات نفسانی اش باعث شد وارد میدان نشود. او ترسید و از ترس، کنار کشید؛ اما چه شد؟ او در تاریخ فرصت سوز و فردی تماشاگر ثبت شد، حسرت خور و پشیمان، اما بی اثر. محافظه کاری او را از نقش آفرینی در یکی از لحظات حساس تاریخ محروم کرد.

درمقابل، حضرت زینب (ع) را بینیم. ایشان از اسارت نترسیدند، از رسوایی دشمن نترسیدند و وارد میدان شدند. نه تنها در عاشورا، بلکه پس از آن هم، دل در خطر انداختند و تاریخ را تغییر دادند.

درواقع، همان طور که حضرت فرمودند: ترس از خطر گاهی بزرگ تر از خود

۱. فَلَمَّا وَرَدَ الْجَوَابُ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ قَدْ خَشِيتُ أَنْ لَا يَقْبَلَ ابْنُ زَيْدٍ الْعَافِيَةَ (الارشاد، ج ۲، ص ۸۶). وَفَأَقْبَلَ ثُمُرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بِكِتَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ وَقَرَأَهُ، قَالَ لَهُ عُمَرُ: مَا لَكَ وَبِكَ لَا قَرَبَ اللَّهُ دَارَكَ وَفَتَحَ اللَّهُ مَا قَدِمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُظَنُّكَ نَهَيْتَهُ عَمَّا كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْهِ وَ أَفْسَدْتَ عَلَيْنَا أَمْرًا قَدْ كُنَّا رَجَوْنَا أَنْ يَصْلُحَ (همان).

۲. قال: إذن تؤخذ ضياعي؛ قال: إذن أعطيك خيراً منها من مالي بالحجاز، فتكره ذلك عمر (وقعة الطف، ص ۱۸۶).

خطر است. ترس ما را فلاح می‌کند؛ خطر ما را فعال می‌سازد. ترس ما را وادار به احتیاطی فرساینده می‌کند، اما خطرپذیری، ولو با سختی، انسان را در مسیر رشد قرار می‌دهد.

هرچه خوب خوردیم برای ترس‌های بیجا بوده است. ضرر ما از ترس‌های بیجا بیشتر است از ضرر ما به سبب خطرپذیری. مگر چقدر در خطرپذیری ضرر می‌کنیم؟ در احتیاط‌کاری بیشتر ضرر خواهیم کرد.

ملاک خطرپذیری

البته ما خطر را رد نمی‌کنیم؛ محافظه‌کاری بیجا را رد می‌کنیم. اما ملاک اینکه کجا باید خطر کرد چیست؟ معیارش فقط یک چیز است: همراهی با ولیّ خدا. آنجایی که امام وارد میدان شدند، دیگر جای ترس و احتیاط نیست. همان‌طور که مردم در زمان پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسین ﷺ باید چشم به راهنمایی امام می‌دوختند، امروز هم تنها نقطه اتکا ولایت است، جایی که رهبر جامعه تصمیم به ورود می‌گیرد. عقلانیت یعنی ورود. هر جا ولیّ خدا وارد میدان شد و ما ایستادیم این دیگر محافظه‌کاری نیست؛ عقب‌نشینی از حق است.

در سیاست، مهم‌ترین نقطه اعتماد به مدیریت ولایت است. اگر امروز جایی پیروزی داریم، به برکت خطرپذیری‌هایی است که با هدایت رهبری اتفاق افتاده، و هر جا مشکل داریم به سبب بی‌اعتمادی به مدیریت ولایت است. تجربه نشان داده است که ولیّ خدا از بن‌بست عبور می‌دهد. عقب‌ماندگی امروز حاصل همان تردیدهایی است که دیروز درباره ولیّ جامعه شکل گرفت. پس، سیاست‌ورزی بدون تبعیت فقط دور خود چرخیدن است، نه حرکت، نه پیشرفت، نه نجات.

اما چگونه می شود این روحیه را ساخت؟ باید از خانواده شروع کرد. در خانواده باید بچه ها را از ترس رها کرد. باید یاد بگیرند اشتباه کنند، زمین بخورند، تصمیم بگیرند و تجربه کنند. تربیت محافظه کار بچه ای تحویل می دهد که نه اهل ریسک است، نه مسئولیت، نه اقدام. باید از همان خانه، روحیه دل دادن به خطرهای حساب شده را تمرین کنند. حضرت فرمودند: «هفت سال سوم بچه ها وزیر تو هستند»؛ *وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ*.^۱ کار وزیر چیست؟ اصل کار به دوش اوست. مسئولیت به او بسپار، بزرگ ترین مسئولیت ها را. ممکن است اشتباه کند. چه اشکالی دارد؟ بعد جبران می کند، ولی در دل این اشتباه خود بزرگ می شود. کمک کن، ولی تحمیل نکن. بگذار بچه محافظه کار نشود. منطقی خطرپذیر شود.

ترس را مدیریت کنیم

بچه ها با اینکه با ترس آفریده می شوند، یک جایی خطرپذیر می شوند. می رود لب پشت بام یا تراس خانه، بیرون را نگاه می کند، مادر و پدر از ترس سگته می کنند، اما بچه لبخند می زند. این هیجانِ خطرپذیری را با جان و دل می پذیرد. دیدید بعضی نوجوان ها سوار موتور می شوند و تک چرخ می زنند؟ تو می گویی بی عقلی است، اما او عقلانیتی را دنبال می کند. آن عقلانیت خطرپذیری و لذت و هیجان آن است. مهم آنجاست که بدانیم خطرپذیری کجا منطبق بر عقلانیت است و کجا منطبق نیست؟ و البته چه خطری ارزش به جان خریدن را دارد و چه خطری نه؟

از روزی که چشم باز می کنیم، ترس با ما همراه است. بچه ها از تاریکی می ترسند، از صدای بلند، از غریبه ها و حتی از جدا شدن از والدین

۱. مکارم الاخلاق، ص ۲۲۲.

می ترسند. اما این ترس طبیعی، اگر تربیت نشود، اگر مدیریت نشود، اگر به موقع در دل خطر پرتاب نشود، تبدیل می شود به مانع اصلی رشد. این ترس ها قرار نیست تا آخر همراهشان بماند. باید یاد بگیرند که با ترس زندگی نکنند، بلکه با آن روبه رو شوند. ما باید در خانه خطرپذیری و قدرت ریسک را به بچه ها آموزش دهیم. تا بچه از ترس هایش نجات پیدا نکند، تا خطرپذیر نشود، بعضی از مهارت ها را اصلاً یاد نمی گیرد. والدینی که مدام بچه را از دنیا می ترسانند فرزندى محافظه کار تحویل جامعه می دهند، فرزندی که نه در مدرسه جرئت ابراز دارد، نه در زندگی قدرت تصمیم گیری.

محافظه کاری: دشمن آینده سازی

در زندگی، در سیاست، در اجتماع، جامعه ای که خطر نمی پذیرد عقب می ماند. محافظه کاری دشمن آینده سازی است. آنچه امروز نظام سلطه بر سر جوامع می آورد ترس است. با ترساندن، با جنگ روانی، با تصویرسازی دروغین از قدرت خود جرئت را از مردم می گیرد.

خطرپذیری در برابر دشمن

خداوند متعال در قرآن آدم ها را خطرپذیر می کند، خطرپذیری معقولانه. تا ما می گوئیم خطرپذیری، بعضی می گویند پس عقلانیت چه می شود؟ عقلانیت به ما می گوید آدم عاقل سر جایش هم خطرپذیر می شود. یکی از آیاتی که جان و جامعه ما را خطرپذیر می کند و منطق این خطرپذیری را نشان می دهد این آیه است: ﴿فَقَاتِلُوا أَلَمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾^۱ با بزرگان کفر بجنگید. این ها عهد شکن اند. البته آیات قبل عهد شکنی آن ها را نشان می دهد. بعد این

دستور را صادر می‌کند. آدم‌های محافظه‌کار چه می‌کنند؟ اولاً بزرگ‌نمایی می‌کنند برای ترساندن جامعه. می‌دانید این‌ها چه کسانی‌اند؟ بزرگان کفرند. قرآن به جای اینکه به ما بگوید به آن‌ها اعتماد کنید، می‌فرماید پیمان شکستند، پس دیگر جای اعتماد کردن نیست؛ جای برخورد قاطع است. خطرپذیری معقولانه این است که با آن‌ها بجنگید. از ترس جنگ نترسید. حکمت این خطرپذیری چیست؟ می‌فرماید: ﴿لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْنَ﴾^۱؛ «شاید آن‌ها عقب‌نشینی کنند». تازه، معلوم نیست که عقب‌نشینی کنند. اما اگر چیزی هم بخواهد قدرت بازدارندگی ایجاد کند، مقاومت در مقابل آن‌هاست، نه انعطاف و کرنش و سازش با دشمن. منطق خطرپذیری در برابر دشمن بازدارندگی است.

مدتی پیش، ما پهباد آمریکایی را زدیم، پهبادی که آن قدر ارزش داشت که آمریکا خواست که ما این پرنده را به او پس بدهیم و با برتری هوایی که پس از این شکار فناوری برای ما به وجود آمد، ژنرال مکنزی، فرمانده سابق سنتکام (ارتش تروریستی آمریکا)، گفت جمهوری اسلامی ایران با این کار خود برتری هوایی آمریکا را به چالش کشید. وقتی پهباد آمریکا را زدیم، ترامپ گفت فرماندهی که دستور صادر کرده و جایگاه موشکی را که زده است و... هدف قرار خواهیم داد، اما وقتی سپاه تهدید کرد که اگر بزنید، می‌زنیم، ترامپ از ایران تشکر کرد که شما پهبادی را نزدیک که آمریکایی‌ها در آن بودند.^۲ چرا ادبیات دشمن تغییر کرد؟ چون ما را جدی دید. خطرپذیری ما به ما چنین قدرت بازدارندگی داد.

در کربلا، امام حسین (علیه السلام) نشان دادند که اعتماد به دشمن عهدشکن

۱. توبه، ۱۲.

۲. سردار بلالی، روزنامه قدس، دسترسی در:

عین بی عقلی است. خداوند صریح می‌فرماید که با این دشمنان عهد شکن باید مقابله کرد نه سازش. امروز هم کسانی که از مقاومت عقب‌نشینی کرده‌اند چیزی به دست نیاورده‌اند. «**خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ**»^۱ دقیق‌ترین توصیف آن‌هاست. آن‌هایی که به جای وفاداری به مسیر حق، به سمت ظالمان دست دراز کرده‌اند، نه عزت دارند، نه امنیت، نه آینده.

محافظه‌کاری قتلگاه خواص

عاشورا فقط میدان جنگ نبود؛ میدان آزمایش خواص هم بود. بسیاری از خواص، نه با یزید همراه شدند، نه با امام حسین علیه السلام، بلکه در تردید ماندند و به خیال خود با سکوت، عقل‌ورزی کردند. اما همین تردید، خیانت تاریخی شد. کسی که بترسد حرف نمی‌زند. کسی که بترسد حرکت نمی‌کند. کسی که بترسد حتی اگر حق را بشناسد، در خانه می‌نشیند و تماشاگر می‌شود. این همان چیزی است که خواص در عاشورا گرفتارش شدند: تردید، نه همراهی با باطل، نه وفاداری به حق، بلکه سکوت. بعد امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: **السَّكُوتُ أَخُو الرَّاضِي وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنَا كَانَ عَلَيْنَا**^۲ «سکوت‌کننده [در کاری] برادر راضی و خشنود [بدان کار] است و هر که با ما نیست دشمن ما خواهد بود.» سکوت از دل چه چیزی پدید می‌آید؟ عدم خطرپذیری و ترس بیجا. نمونه‌اش پسر خلیفه دوم، از بزرگان صحابه. او ظاهراً اهل عبادت، تقوا، زهد و علم بود، اما وقت خطر عقب‌نشست. نه به سپاه یزید پیوست، نه در رکاب امام حسین علیه السلام جنگید. گفت فتنه است. من وارد نمی‌شوم.^۳ گفت جانم را

۱. حج، ۱۱.

۲. الارشاد، ج ۱، ص ۳۰۳.

۳. فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: غَلَبَنَا حُسَيْنٌ علیه السلام عَلَى الْخُرُوجِ، وَلَعَمْرِي لَقَدْ رَأَى فِي أُيُوبِهِ وَأَخِيهِ عِبْرَةً، وَرَأَى مِنَ الْفِتْنَةِ وَخِذْلَانِ النَّاسِ هُمْ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَلَّا يَتَحَرَّكَ مَا عَاشَ، وَأَنْ يَدْخُلَ

حفظ می‌کنم، به سیاست کاری ندارم. اما سیاست به او کار داشت. روزی که امام حسین علیه السلام تنها مانده بودند، سکوت عبدالله بن عمر نه بی طرفی بود نه عقلانیت، بلکه محافظه‌کاری بود، ترس بود، بی مسئولیتی بود. بعدها خودش اعتراف کرد که پشیمان است؛ اما چه سود؟ تاریخ او را در صف ساکتان نوشت، نه یاری دهندگان حق.

همین‌طور عبدالله بن عباس. او با اینکه دل‌سوز امام حسین علیه السلام بود و حضرت را از رفتن به کوفه نهی می‌کرد، وقتی دید امام تصمیم گرفته‌اند همراه نشد.^۱ چون آینده را مبهم می‌دید، ماند. چون شرایط را خطرناک می‌دانست، ترجیح داد دور بایستد.

همه این‌ها شاید نگران امام بودند، شاید خیرخواه، اما نتیجه این احتیاط‌کاری‌ها چه شد؟ امام حسین علیه السلام تنها ماندند. این یعنی عقل‌ورزی بدون شجاعت، یعنی دین‌داری بدون فداکاری، یعنی وفاداری بدون اقدام. همه چیز شد، جز یاری حق.

محافظه‌کاری قتلگاه خواص است؛ همان محافظه‌کاری و عدم خطرپذیری عقلانی‌ای که امروز هم می‌تواند بسیاری از خواص را در تردید نگه دارد، و از صف مقاومت دور سازد.

کسانی که امروز هم دچار محاسبه‌های نفسانی و محافظه‌کاری‌اند، ادامه همان خواص ساکت‌اند که راه را بر باطل باز می‌کنند. آنان که دست از مقاومت برداشته‌اند گاو شیرده غرب شده‌اند. عزت و پیروزی در وفاداری

في صالحٍ ما دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ، فَإِنَّ الْجَمَاعَةَ خَيْرٌ (الطبقات الكبرى، الطبقة الخامسة من الصحابة، ج ۱، ص ۴۴۴).

۱. لَمَّا هَمَّ الْحُسَيْنُ عليه السلام بِالْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ، أَتَاهُ ابْنُ الْعَبَّاسِ، فَقَالَ: يَا بَنِي عَمِّ، قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُرِيدُ الْعِرَاقَ، وَإِنَّهُمْ أَهْلُ عَدْرِ، وَإِنَّمَا يَدْعُونَكَ لِلْحَرْبِ، فَلَا تَعْجَلْ، وَإِنْ أَيْتَ إِلَّا مُحَارَبَةً هَذَا الْجَبَّارِ، وَكَرِهْتَ الْمُتَقَامَ بِمَكَّةَ، فَأَشْخَصَ إِلَى الْيَمَنِ (مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴).

به مسیر حق است نه در التماس به ظالمان. این منطق بی‌اعتمادی عاقلانه است، نه بی‌اعتمادی احساسی، بلکه بی‌اعتمادی ریشه‌دار در قرآن، عاشورا و تجربه تاریخ. تکیه بر دشمنان و قدرت‌های پوشالی مانند تکیه بر خانه عنکبوت است: بی‌ثبات و بی‌فایده.

بی‌اعتنا به تجربه

هنگامی که ابوموسی اشعری، به عنوان نماینده امیرالمؤمنین (ع)، در حال مذاکره با نماینده معاویه در محل مذاکرات بود، امیرالمؤمنین (ع) به او نامه‌ای نوشتند، که این نامه در نهج البلاغه آمده است. حضرت در این نامه از قیامت، آرمان‌های رسول خدا (ص) یا ارزش‌هایی که باید حاکم شود سخن نگفتند، بلکه با ادبیات واقع‌بینی سخن گفتند و فرمودند: «ای ابوموسی، تجربه رازیر پا نگذار. کسی که به تجربه و عقل بی‌اعتنا باشد شقی است»؛ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجَرِبَةِ.^۱ شما می‌دانید که شقی به هرکسی نمی‌گویند. مثلاً به کسی مثل ابن ملجم می‌گویند شقی.

امیرالمؤمنین (ع) از ابوموسی اشعری می‌خواستند که به تجربه بی‌اعتنا نباشد؛ یعنی اگر می‌دانی که این‌ها فریب‌کارند، فریبشان را نخور. تو که عمرو عاص را می‌شناسی و می‌دانی که فریب‌کار است. پس، حواست باشد. ولی ابوموسی اشعری نادان و خیال‌پرداز، به توصیه حضرت گوش نکرد.

حالا عمرو عاص چگونه ابوموسی اشعری را فریب داد؟ یکی از حربه‌هایش این بود که در میز مذاکره بسیار به ابوموسی اشعری احترام گذاشت. با همین احترام‌هایی که عمرو عاص به او می‌گذاشت ابوموسی اشعری احساس کرد که طرف مقابل انصاف دارد. ابوموسی اشعری با معاویه مخالف بود، ولی با

۱. نهج البلاغه، نامه ۷۸.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم مخالف بود و می خواست وسط را بگیرد و معتدل و میانه حرکت کند و به جای جنگ، آرامش را برقرار کند؛ ولی درنهایت فریب دشمن را خورد.^۱

امام مذاکره یا مقاومت؟

امام حسین (علیه السلام) با دشمن ملاقات کردند، اما هرگز با او مذاکره نکردند. دیدار بود، نه معامله. هشدار بود، نه امتیازدهی. سخن گفتند، اما برای اتمام حجت؛ نه برای رسیدن به توافق. این فرق دارد با آنچه امروز عده ای می خواهند به خورد ما بدهند: که گویا امام حسین (علیه السلام) اهل گفت وگو بودند، اهل نرمش بودند، اهل مذاکره بودند! نه، امام حسین (علیه السلام) اهل گفتن بودند، نه اهل عقب نشینی. فرمودند: هیئات منا الذله؛ یعنی از ذلت فاصله راهبردی داریم، نه تاکتیکی؛ یعنی مرز ما با دشمن مرز حیثیتی است، نه قابل چانه زنی.

مقاومت در قیام امام حسین (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) منطق مقاومت را بر مبنای دو اصل بنا کردند: یکم، عدم اعتماد به دشمن؛ همان طور که قرآن فرمود: ﴿فَقَاتِلُوا أَلَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ﴾؛^۲ یعنی اساساً دشمن اهل پیمان نیست، امین نیست، حرفش قابل اعتماد نیست؛ و دوم، خطرپذیری آگاهانه در برابر تهدید دشمن. امام حسین (علیه السلام) می دانستند راه شهادت است، می دانستند دشمن بی رحم است، اما باز ایستادند. چرا؟ چون تنها راه عقب نشان دادن دشمن مقاومت است، نه مذاکره.

مذاکره وقتی معنا دارد که طرف مقابل به حداقلی از تعهد و انصاف پایبند باشد. اما وقتی با دشمنی طرف هستی که به قول قرآن می فرماید: ﴿لَا يَرْقُبُوا

۱. علیرضا پناهیان، دسترسی در: <http://panahian.ir/post/2199>.

۲. توبه، ۱۲.

فَيْكُمُ إِلَّا وَلَا ذِمَّةٌ^۱ یعنی آن‌ها هیچ رحم و حرمت انسانی و هیچ پیمان، عهد یا تعهد قانونی را رعایت نمی‌کنند. چطور می‌خواهی مذاکره کنی؟
ما با دشمنی مواجهیم که اگر خودش را در موضع قدرت ببیند، هیچ ارزشی برای روابط انسانی و سیاسی قائل نیست. نه رحم خانوادگی می‌شناسد، نه قرارداد و عهد بین‌المللی.

در ادبیات امروز، این آیه می‌گوید: اگر دشمنی اثبات کرده که به عهد وفا نمی‌کند، اگر تاریخش پر از خیانت است، اگر هنگام قدرت ظلم می‌کند و نه اخلاق می‌شناسد و نه قرارداد، مذاکره با او توهم است، نه تدبیر؛ مذاکره یک بازی باخته است. امام حسین علیه السلام این را بهتر از همه فهمیده بودند. پس، به جای دل بستن به وعده‌های این زیاد، شمشیر کشیدند.

عجیب آنکه امروز بعضی می‌خواهند امام مقاومت را به امام مذاکره تبدیل کنند. امام حسین علیه السلام را از «نه» به ظلم، به «آری» به تعامل تقلیل دهند؛ اما عاشورا برای این نبود. امام حسین علیه السلام قیام کردند تا بگویند سکوت در برابر باطل ذلت است و اسم مذاکره با دشمن عهد شکن سیاست نیست، خیانت است.

اصل خطرپذیری در سیاست

در سیاست، خطرپذیری اصل است. سیاست‌مداری که از تصمیم سخت بترسد مملکت را به بن بست می‌کشانند. مذاکره اگر از موضع قدرت باشد، همراه با شناخت دشمن، عین عقلانیت است؛ اما اگر از ترس و برای فرار از درگیری باشد، اسمش سیاست نیست، تسلیم است. کسی که حاضر نیست هزینه بدهد، دست به دامن دشمن می‌شود؛ و این گونه است که خطرپذیر نبودن در راه سوی اعتماد به دشمن باز می‌کند.

اما مهم‌تر از همه چیز شناخت نظام سلطه است. نظام سلطه با گلوله حکومت نمی‌کند؛ با ترس حکومت می‌کند.^۱ جوامع را با تصویرسازی از شکست می‌ترساند، با رسانه و جنگ روانی خطر مقاومت را بزرگ‌نمایی می‌کند، و مسیر سازش را عاقلانه جلوه می‌دهد. به مردم القا می‌کند که راه نجات در اعتماد به ماست، در دل نبستن به آرمان‌ها، در تسلیم بودن؛ و درست در همین نقطه، مقاومت معنا پیدا می‌کند.

ترس، قاتل آینده؛ شجاعت، آغاز تحول

جامعه‌ای که مردمش اهل خطر نباشند در جام می‌زند. نه اختراعی در آن شکل می‌گیرد، نه اصلاحی رخ می‌دهد، نه قیامی جان می‌گیرد و نه تحولی آغاز می‌شود. پیشرفت همیشه با خطر همراه است. رشد فرزندِ جسارت است و تمدن حاصل دل‌هایی است که به جای امنیت، رسالت را انتخاب کرده‌اند. مثالی روشن و تاریخی از جامعه‌ای که با خطرپذیری رشد کرد جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس و پس از آن در عرصه‌های علمی و فناوری است.

در سال‌های آغازین انقلاب، ایران با فشارهای جهانی، تحریم‌های همه‌جانبه، جنگ تحمیلی، و نابسامانی‌های داخلی مواجه بود؛ اما با وجود همه این خطرهای جامعه‌ای با محوریت ایمان و ولایت خطر کرد؛ جوانان بدون تجهیزات پیشرفته، با دل و اعتقاد، در مقابل ارتشی ایستادند که تمام دنیا پشت سرش بود. این خطرپذیری کشور را از فروپاشی نجات داد و عزت آفرید. پس از جنگ، همان روحیه خطرپذیری وارد عرصه علم و فناوری شد. در شرایطی که می‌گفتند «ایران نمی‌تواند حتی یک پیچ موشک را بسازد»،

۱. «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۱۷۵).

دانشمندان جوان با جسارت و بی توجهی به تحقیرها وارد میدان شدند. نتیجه چه شد؟ تولید سوخت بیست درصد هسته‌ای، پرتاب ماهواره، پهپادهای پیشرفته، واکسن داخلی و حتی ورود به فناوری‌های پیچیده نانو و بیوتکنولوژی. این‌ها نه با آرامش و آسایش، بلکه با دل دادن به خطر و تصمیم‌های بزرگ به دست آمد. اگر جامعه ایران به جای خطر، امنیت را انتخاب می‌کرد و در لاک ترس و احتیاط می‌ماند، امروز نه استقلال داشت، نه عزت و نه پیشرفت. پس، بله، تمدن با خطر ساخته می‌شود. این، فقط یک شعار نیست؛ واقعیت تجربه شده ملتی است که در دل تحریم و تهدید، تصمیم گرفته بایستد. اما وقتی ترس بر جان مردم سایه انداخت، همه چیز را عقب می‌زند. این ترس فقط ترس از کشته شدن یا ضرر مالی نیست؛ گاهی ترس از حرف مردم است، ترس از شکست خوردن، ترس از دیده نشدن، ترس از اینکه متفاوت باشی و درباره‌ات قضاوت شود. این ترس آرام آرام نهادینه شده، از دل خانه‌ها آغاز شده، در مدرسه‌ها آموزش داده شده، رسانه‌ها آن را عادی کرده‌اند و فرهنگ عمومی آن را به رسمیت شناخته است.

در چنین جامعه‌ای، بچه‌ها از همان ابتدا یاد می‌گیرند که بی خطر بودن عاقل بودن است، که نباید زیاد سؤال کرد، نباید تصمیم‌های بزرگ گرفت، نباید وسط میدان رفت. نتیجه‌اش نسلی می‌شود که نه بلندپرواز است، نه آرمان‌خواه، و نه اهل ریسک. نسلی که زندگی را صرفاً بگذراند، نه بسازد؛ درحالی‌که اگر دل‌ها آزاد بود، اگر جوان‌ها از اشتباه کردن نمی‌ترسیدند، اگر خانواده‌ها به جای محافظه‌کاری، شجاعت را سرلوحه می‌کردند، جامعه‌ای می‌داشتیم که نه فقط اهل بقا، بلکه اهل بنا باشد. پس، باید از خودمان شروع کنیم، ترس را بشناسیم، آن را مهار کنیم و جرئت را به فرهنگ عمومی بازگردانیم؛ زیرا «ترس» قاتل آینده است، و «خطرپذیری» تنها راه عبور از رکود و ایستایی.

محافظه‌کاری قتلگاه مردم کوفه

مردم کوفه در آغاز خطر را به جان خریدند، به مسلم بن عقیل بیعت دادند و نامه‌های دعوت را یکی پس از دیگری روانه مکه کردند؛ اما این خطرپذیری ناپایدار بود. وقتی بوی تهدید به مشامشان رسید، عقب نشستند؛ همان مردمی که در آغاز، مشتاقانه برای حمایت از امامشان برخاسته بودند، در بزنگاه تاریخی، به او پشت کردند و تن به ذلت دادند.

وقتی عبیدالله بن زیاد والی کوفه شد، با چهره‌ای پوشیده وارد شهر شد. عده‌ای از مردم ساده‌دل که مشتاق دیدار امام حسین بن علی علیه السلام بودند گمان بردند امام آمده‌اند و به استقبالش شتافتند. اما عبیدالله با کمک نفوذی‌هایی مانند شمر و شبث و عمرو بن حجاج، که سال‌ها چهره انقلابی به خود گرفته بودند، کنترل اوضاع را به دست گرفت. بانیرنگ، هانی بن عروه را به شهادت رساند و با قدرت زر و زور و تزویر، پایگاه مسلم بن عقیل را از درون فروپاشاند.

عامل اصلی ترس بود؛ ترسِ ساختگی از سپاه خیالی شام. دشمن این‌گونه وانمود کرد که لشکری عظیم از شام در راه است که هیچ‌کس را زنده نخواهد گذاشت. این جنگ روانی کار خود را کرد. زنان شوهرانشان را به خانه کشاندند، مادران فرزندان‌شان را، و مسلم ماند و کوچه‌های غریب کوفه. مردم از ترس سپاهی که هرگز نرسید دست از مقاومت کشیدند و به همان تهدید خیالی لبیک گفتند و به واقع، همان سپاه وعده داده شده شام را خودشان ساختند.^۱ بله، محافظه‌کاری قتلگاه مردم هم بود، و ترسِ بیجا، گورستان فرصت‌های سرنوشت‌ساز. آنچه کوفه را به خاک سیاه نشاند، نه سپاه شام بود، نه قدرت یزید، بلکه تردید مردمی بود که خطر را فهمیدند، اما جرئت ایستادن در برابرش را نداشتند.

خطر، نزدیک گلوی نوزاد

اوج خطرپذیری امام حسین علیه السلام در کربلا آنجاست که با زن و بچه آمده بودند. وقتی علی اکبر و قاسم را همراه داشتند، وقتی عباس را آورده بودند... اما از همه عجیب تر آنجایی است که علی اصغر را هم آورده بودند، نوزادی چند ماهه که باید در آغوش مادر باشد... نه در میان شمشیر و نیزه و عطش. شاید کسی بپرسد چرا؟ چرا امام حسین علیه السلام او را آوردند؟ پاسخ روشن است: چون امام حسین علیه السلام آمده بودند تا حقیقت را بی پرده فریاد بزنند. آمده بودند تا تمام پرده های مصلحت سنجی را کنار بزنند و نشان دهند باید به دل خطر زد؛ البته امان از دل رباب.

آن لحظه را تصور کن... وقتی امام حسین علیه السلام علی اصغر را روی دست بلند کردند. صدای کودک در بیابان داغ کربلا پیچید. امام رو به لشکر کردند و گفتند: یا قَوْمُ، إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ! ^۱ «اگر بر من رحم نمی کنید، برای نوزاد رحم کنید... نمی بینید چگونه از عطش می سوزد؟» اما جوابی که شنیدند صدای تیر بود.

حرمه تیر را رها کرد... تیری سه شعبه، از آن هایی که برای شکار حیوان اند، نه انسان. تیر آمد و به گلو نشست. دست های امام حسین علیه السلام سنگین شد. خون بالا زد. ناله زدند، فریاد زدند... فقط گفتند: هَوَّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ! ^۲ «خدایا، چون تو می بینی، این داغ برای من قدری سبک شد.» به زبان حال عرض می کنم: «خدایا، من امام حسین علیه السلام باید اینجا جان می دادم، ولی چون تو می بینی، صبر می کنم.»



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!





وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

...﴿٣﴾ آل عمران ﴿٤﴾...

تمام
تلاشهای دشمن
دریازل
خداست



دشمنان عامل پیروزی جبهه حق

یکی از عوامل پیروزی جبهه حق و حقیقت خود جبهه باطل است، خود دشمنان. شاید عجیب به نظر برسد که چطور خود دشمن عامل پیروزی ما بر دشمن است؟ دشمن یعنی کسی که قصد آسیب زدن دارد؛ برنامه دارد، ابزار دارد، تجربه دارد. اما اگر مؤمن باشی، نگاهت فرق می‌کند. مؤمن، به جای وحشت از دشمن، دشمن را در نقشه بزرگ‌تری می‌بیند. آن نقشه بزرگ‌تر نقشه خداست.

خدا نه فقط از دوست، بلکه از دشمن هم استفاده می‌کند. گاهی دشمن همان کسی است که مؤمن را می‌سازد؛ همان کسی که با فشارهایش بیداری می‌آورد، صف‌ها را مشخص می‌کند و نفاق‌ها را برملا می‌سازد.

خدا، کربلا را آغاز قرار داد

یزید می‌خواست نور امام حسین علیه السلام را خاموش کند، اما نمی‌دانست دارد شعله‌ای را روشن می‌کند که قرن‌ها مثل خورشید عالمتاب به عالم روشنایی می‌دهد و دل‌ها را بیدار می‌کند. دشمن خیال می‌کرد «کربلا» پایان است، ولی خدا کربلا را آغاز قرار داد.

امروز هم همین است. هر تهاجم فرهنگی، هر تحریم اقتصادی، هر جنگ رسانه‌ای، ظاهرش تهدید است، اما اگر مؤمن باشی، تبدیلیش می‌کنی به فرصت؛ چون آن را در نقشه خدا می‌بینی. دشمن هر غلطی نمی‌تواند بکند. اگر دشمن نبود، باکری‌ها، صیادها و حاج قاسم‌ها بودند؟ در چه میدانی حاج قاسم، حاج قاسم شد؟ در میدان مبارزه با دشمن.

اصل اول: اعتقاد به مکار بودن دشمن

پس، خود دشمن عامل پیروزی ماست. حالا هر قدر این دشمن طراحی کند نقشه و طراحی او خارج از مدیریت خداست؟ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَكْرُؤٌ وَّمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾.^۱ اصل اولی که باید بدانیم این است که یکی از ویژگی‌های دشمن شما مکار بودن است. مکر زدن و فریب دادن اصل است. اگر کسی دشمن را مکار ندید، فریب می‌خورد.

بعضی به دشمن خوش باورند. می‌گویند نگویید دشمن اهل مکر و حيله است؛ اما واقع‌بینی چه می‌گوید؟ دشمن فریب‌کار است. ما با دشمن فریب‌کاری که دائم در حال نقشه کشیدن برای نابودی ماست مواجهیم. ساده‌لوحی در عرصه سیاسی آن است که بدون پیش‌فرض دشمن را صادق و قابل اعتماد بدانیم، در حالی که قرآن به ما پیش‌فرض می‌دهد. حواست باشد این دشمن صادق نیست. قرآن می‌فرماید دشمن شما مکرزننده است. مکر یعنی نقشه برای آسیب زدن به دیگران.

سیاست‌مداری که دشمن خودش را مکار نبیند، حيله‌گر نبیند ساده‌لوح است. این‌ها واقعیت‌های قرآن است. بعد در جای دیگری در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَكْرُؤٌ مَكْرًا كُبَرًا﴾؛^۲ «[این رهبران گمراه] مکر عظیمی به کار

۱. آل عمران، ۵۴.

۲. نوح، ۲۲.

بردند.» چقدر در مدارسمان، درباره شناسایی مکر دشمن، مکار بودن دشمن حرف می‌زنیم؟

✪ مکرِ نفس، با توجیهات شرعی

این نقشه کشیدن دشمن، مکر کردن دشمن، از دشمن درون شروع می‌شود. چقدر نفس انسان به ما آسیب می‌زند؟ ضد ما اقدام می‌کند؟ نقشه‌های خودت ضد خودت را می‌شناسی؟ چقدر ما مذهبی‌ها با توجیهات دینی غلط عمل می‌کنیم؟ این یعنی مکر نفس. واقعاً نفس موجود پیچیده‌ای است، نقشه می‌کشد، با رنگ و لعاب دینی، برای فریب دادن من و تو.

مردی اهل نماز و مسجد است، اما در خانه بداخلاق و طلبکار. وقتی همسرش گله می‌کند، می‌گوید: «پیامبر ﷺ هم اذیت می‌شد. تو هم صبر کن»، درحالی‌که وظیفه‌اش ایجاد آرامش بود، نه طلب صبر. این یعنی دین‌داری بدون انصاف، نقشه نفسی که ایمان را ابزار سلطه کرده است.

زن به این دلیل که شوهرش با خانواده‌اش رفت‌وآمد دارد و به مادرش احترام می‌گذارد حسادت می‌کند، اما به جای اعتراف به این حس، می‌گوید: «من نگران تربیت بچه‌هایم هستم. آن خانه فضای درستی ندارد»، درحالی‌که واقعیت حسادت است نه دغدغه تربیتی. این یعنی نفس خود را پشت نقاب غیرت مادری پنهان کرده است.

چقدر نفس انسان ضد خود آدم نقشه می‌کشد؟ پس، حضرت فرمودند دائم مراقبت کن، محاسبه نفس کن.

نفس آدم این قدر مکرکننده است که با توجیهات دینی بزرگ‌ترین جنایات را می‌آفریند. مردمی که در کربلا مقابل ابی‌عبدالله الحسین (ع) ایستاده بودند، با قربة‌الی‌الله سنگ به پیشانی ابی‌عبدالله الحسین (ع) می‌زدند. پس، این مکر دشمن از درون شروع می‌شود و به دشمن بیرون می‌رسد.

اصل دوم: خدا با ماست! نگران نباش

اصل دوم این است که در مواجهه با مکر دشمن ما مکر خدا را داریم و دست برتر هم با خداست. خداوند متعال در ادامه می‌فرماید: «آن‌ها مکر کردند، من هم مکر می‌کنم.» مکر خدا معنای بدی ندارد. مکر یعنی نقشه کشیدن پنهانی برای آسیب زدن. خدا هم می‌فرماید من هم برای آن‌ها نقشه کشیده‌ام، اما دست برتر با من است. فرمود: «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۱. همیشه من خدا نقشه‌های بهتر برای نابودی دشمنان کشیده‌ام. هر قدر هم که در طراحی و نقشه کشیدن مهارت داشته باشند، باز هم شما نگران نباش؛ دست آن‌ها پیش خدا رو شده است. می‌فرماید: «وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنَّ كَانَتْ مَكْرُهُمْ لَتَرْوُلَنَّ مِنَ الْجِبَالِ»^۲؛ «آن‌ها نهایت مکر [و نیرنگ] خود را به کار زدند؛ و همه مکرها [و توطئه‌هایشان] نزد خدا آشکار است، هر چند مکرشان چنان باشد که کوه‌ها را از جا برکنند.»

ده هزار نفر از قبایل مختلف با نقشه و نقاب و تجهیزات آمدند تا مدینه را محو کنند. طرحشان دقیق بود؛ از هر زاویه‌ای، شکست قطعی اسلام را می‌خواستند. اما نقشه خدا در دل یک پیشنهاد ساده پنهان شده بود: حفر خندق. سلمان پیشنهاد داد، و همان خندق شد سد مقابل موجی از کفر. دشمن طرح سقوط ریخته بود، اما افتاد در گودال سقوط.

در این سال‌های طولانی انقلاب اسلامی، دشمن هر نقشه‌ای که توانست کشید، اما چه شد؟ در صحرای طبس نقشه کشید، اما چه شد؟ ببینید در این انقلاب دشمن چه مکرها و چه نقشه‌هایی برای نابودی انقلاب کشید و عملیاتی کرد؛ از ترور بزرگان گرفته تا فتنه ۸۸، تحریم‌های فلج‌کننده، جنگ

۱. آل عمران، ۵۴.

۲. ابراهیم، ۴۶.

رسانه‌ای، جنگ ترکیبی، جنگ روانی، اغتشاش، تحریم انتخابات، و حتی ناامن کردن منطقه. اما چرا انقلاب سقوط نکرد؟ چون خدا وارد میدان شد. چون این انقلاب «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۱ دارد. مکر دشمن در برابر مکر خدا خنثی می‌شود، اما شرط دارد: دستت را در دست خدا بگذاری.

صحرای طبس سند زنده‌ای است برای آنکه بدانیم وقتی «مکر دشمن» فعال می‌شود، اگر خدا بخواهد، همان نقشه‌ها به ابزار شکست دشمن تبدیل می‌شوند. نقشه آمریکا برای حمله به تهران و آزادسازی گروگان‌ها با دقیق‌ترین امکانات طراحی شده بود؛ اما شن‌های بیابان و طوفان الهی بزرگ‌ترین ارتش جهان را در همان مرحله اول زمین‌گیر کرد. مانه کاری کردیم، نه حتی فهمیدیم چه شد.

شکست آمریکاییان در طبس از سوی نیروهای غیبی الهی آن قدر واضح و آشکار بود که حتی هرولد براون، وزیر دفاع آمریکا، درحالی که به شدت متحیر بود، به این سؤال که چگونه این فاجعه بزرگ به وقوع پیوست چنین پاسخ داد: «آیت الله خمینی در بالکن محل سکونت خود حضور یافت و با هر حرکت دست او یک هواپیما به زمین افتاد.»^۲

امام علیه السلام فرمودند: «آن‌ها در طبس آمدند و گمان کردند که می‌توانند نیرو پیاده کنند و می‌توانند بیایند و به بهانه خارج کردن گروگان‌ها ایران را قبضه کنند و خدای تبارک و تعالی شن‌ها و بادها را فرستاد و آن‌ها را شکست داد.»^۳

اصل سوم: همه نقشه‌ها به ضرر خودشان

اصل سوم در شناخت مکر دشمنان این است که جدای از اینکه ما باید

۱. فتح، ۱۰.

۲. روزنامه کیهان، ۶، ۷ و ۹ اردیبهشت ۱۳۵۹.

۳. بیانات امام خمینی علیه السلام، ۱۳۶۰/۱۲/۲۴.

نقشه‌های دشمن را بشناسیم، باید نقشه‌های خدا را هم بشناسیم. چطوری خدا نقشه نابودی دشمنان خود را می‌کشد؟ هر نقشه بکشند ضد خودشان و به ضرر خودشان تمام می‌شود. اصلاً دارند در پازل خودم بازی می‌کنند. جای نگرانی نیست. می‌فرماید: «**جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مَّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ**»^۱ «در هر شهر و آبادی بزرگان گنهکاری قرار دادیم، [افرادی که همه‌گونه قدرت در اختیارشان گذاردیم؛ اما آن‌ها سوءاستفاده کردند و راه خطا پیش گرفتند] و سرانجام کارشان این شد که به مکر [و فریب مردم] پرداختند؛ ولی تنها خودشان را فریب می‌دهند و نمی‌فهمند.»

برادران یوسف نقشه داشتند. او را انداختند در چاه تا برای همیشه حذفش کنند؛ اما خدا چاه را دروازه قصر کرد. همان جایی که قرار بود دفن شود شد اولین پله عزت. دشمن نقشه می‌کشد، اما نمی‌فهمد وارد نقشه برتر شده است. همان یوسف عليه السلام، که قرار بود خاموش شوند، نجات دهنده مصر شدند. این است معنای «**وَمَكُرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**»^۲.

❁ نقشه ترور پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از مکرهای دشمن در صدر اسلام این بود که نقشه ترور پیغمبر صلی الله علیه و آله را کشید. می‌فرماید: «**وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**»^۳ «[به خاطر بیاور] هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا به قتل برسانند یا [از مکه] خارج سازند. آن‌ها چاره می‌اندیشیدند [و نقشه می‌کشیدند]، و خداوند هم تدبیر می‌کرد؛ و خدا بهترین چاره‌جویان و تدبیرکنندگان است.» پس، اینجا خدا

۱. انعام، ۱۲۳.

۲. آل عمران، ۵۴.

۳. انفال، ۳۰.

نقشه آن‌ها را نقش بر آب کرد. باید نقشه‌های خدا را هم شناخت و دید، وگرنه ته دلت می‌لرزد. ببین خدا در سخت‌ترین شرایط چطور جان پیغمبر ﷺ را نجات می‌دهد با دست خالی.

اصل چهارم: نتیجه مکر خدا، نابودی دشمن

اصل دیگری که درباره مکر دشمنان خدا باید بدانیم این است که نتیجه مکر دشمن نابودی دشمن است. می‌فرماید: «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»^۱؛ «کسانی که قبل از ایشان بودند [نیز] از این توطئه‌ها داشتند؛ ولی خداوند به سراغ شالوده [زندگی] آن‌ها رفت و آن را از اساس ویران کرد؛ و سقف از بالا بر سرشان فرو ریخت و عذاب [الهی] از جایی که نمی‌دانستند به سراغشان آمد.» برخورد سخت خدا با دشمنانی را که نقشه می‌کشند ببینیم.

خداوند متعال در داستان قوم ثمود می‌فرماید حضرت صالح را فرستادیم، اما قوم او در برابر او مقاومت کردند. بعد نقشه کشیدند و با هم قرار گذاشتند و گفتند: «بیایید قسم یاد کنید به خدا که بر او (صالح) و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم [و آن‌ها را به قتل می‌رسانیم]. سپس، به ولی دم او می‌گوییم: ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم.» سپس، خداوند متعال تحلیل می‌کند و می‌فرماید: «وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرُونا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۲؛ «آن‌ها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی کشیدیم؛ درحالی‌که آن‌ها درک نمی‌کردند.» یکی از خطاهای محاسباتی دشمن ما این است که نقشه‌های خدا را ضد خودش درک نمی‌کند. بعد می‌فرماید: «فَانْظُرْ

۱. نحل، ۲۶.

۲. نمل، ۵۰.

كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمُ أَجْمَعِينَ^۱؛ «بنگر عاقبت توطئه آن‌ها چه شد که ما آن‌ها و قومشان همگی را نابود کردیم.» خدا می‌فرماید نگاه کن عاقبت نقشه‌های آن‌ها چه شد. نابود شدن خودشان. سپس می‌فرماید: **﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِيَّاكَ لَآئِيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾**^۲؛ «این خانه‌های آنهاست که به سبب ظلم و ستمشان خالی مانده و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاه‌اند.» خدا برای ما، که آیندگان هستیم، علامت‌گذاری می‌کند و از تجربه‌های دشمنان گذشته به ما نحوه برخورد خودش با دشمنان امروز را می‌فهماند.

چند جوان مؤمن از ظلم زمانه فرار کردند. نه لشکری داشتند، نه رسانه‌ای، نه پناهگاهی. فقط ایمان داشتند. در دل یک غار پناه گرفتند، و خدا نقشه‌ای چید که عقل دشمن به آن نمی‌رسید. قرن‌ها بعد، آن‌ها نماد بیداری شدند. آن‌ها فقط زنده ماندن را می‌خواستند، اما خدا تاریخ ساخت. این یعنی وقتی نقشه خدا فعال می‌شود، حتی دشمن نمی‌فهمد چه شد.

قریش سال‌ها شمشیر کشید، طرح ریخت، خون ریخت برای خاموش کردن اسلام؛ اما روزی رسید که بدون شمشیر، بدون خون، با عزت، پیامبر ﷺ وارد مکه شدند. خدا به دشمنان اسلام فرصت داد تا خودشان طناب سقوطشان را ببافند. اسلام با شمشیر نیامد، ولی نقشه‌های باطل را باطل کرد. این همان لحظه‌ای است که نقشه خدا همه چیز را در سکوت فتح می‌کند.

اصل پنجم: پیچیدگی نقشه خدا

شک نکنید نقشه خدا برای اسرائیل نابودی کامل است. دیر و زود دارد،

۱. نمل، ۵۱.

۲. نمل، ۵۲.

سوخت و سوز ندارد. آن‌ها خودشان بهتر از ما این مطلب را می‌دانند. پس، خود را به آب و آتش می‌زنند تا شاید چند روز بیشتر نفس بکشند، شاید به ظاهر بیشتر به ما ضربه بزنند، ولی درنهایت نابودی سرانجام قطعی آنهاست؛ چون دچار مکر خدا شده‌اند.

مکر خدا پیچیده است. این هم یکی از اصول شناخت مکر و نقشه خداست. یکی از پیچیدگی‌های مکر خدا اینجاست که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ﴾؛ «و ما در هیچ شهر و آبادی ای پیامبری نفرستادیم، مگر اینکه اهل آن را به ناراحتی‌ها و خسارت‌ها گرفتار ساختیم. شاید [به خود آیند و به سوی خدا] بازگردند و نضرع کنند.» قربان خدا بشوم. با چه حسرتی می‌فرماید شاید برگردند! بعد می‌فرماید: ﴿ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ ^۱ پس از سختی به آن‌ها نعمت دادیم. این‌ها گمان کردند کارشان درست است. بعد عذاب فرستادیم. بعد می‌فرماید: ﴿أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ﴾؛ ^۲ «آیا اهل این آبادی‌ها از این ایمن‌اند که عذاب ما هنگام روز به سراغشان بیاید، درحالی‌که سرگرم بازی‌اند؟» بعد می‌فرماید: ﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛ ^۳ «آیا آن‌ها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟» واقعاً از شناخت مکر خدا و نقشه خدا برای دشمنان و مکر دشمنان خدا، که بخشی از معارف دینی ماست، کاملاً غفلت شده است.

۱. اعراف، ۹۴.

۲. اعراف، ۹۵.

۳. اعراف، ۹۸.

۴. اعراف، ۹۹.

❁ خیرالماکرین و تولد حضرت موسی علیہ السلام

در قصه حضرت موسی علیہ السلام و فرعون نیز می بینیم که فرعون شنیده بود پسری از بنی اسرائیل به دنیا خواهد آمد که حکومت او را سرنگون خواهد کرد. پس، فرمان قتل تمام نوزادان پسر بنی اسرائیل را صادر کرد. این یعنی نهایت قدرت نمایی دنیایی، نهایت تدبیر ظاهری طاغوت، نقشه ای به ظاهر هوشمندانه برای خاموش کردن چراغی که هنوز روشن نشده است. اما خدا خیرالماکرین است. نه فقط نقشه ای کشید که نقشه فرعون را خنثی کند، بلکه دقیقاً همان نوزادی را که فرعون می خواست بکشد وارد قصر او کرد. او را زیر چشم خودش بزرگ کرد. او را به دست همسر مهربان و دل سوز فرعون، یعنی آسیه، سپرد. این یعنی خدا نه تنها شکست نمی خورد، بلکه دشمن را ابزار اجرای اراده اش می کند.

فرعون گمان می کرد دارد بر دشمنش مسلط می شود، درحالی که خدا داشت با همین «پسر» بساط سلطه او را برمی چید. موسی علیہ السلام نه در پنهان، که آشکارا، در قصر فرعون رشد کردند، و این یعنی ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^۱ یعنی وقتی دشمن نقشه می کشد، خدا بهتر بلد است بازی را برگرداند. این نه فقط دفاع، بلکه تحقیر تدبیر دشمن است.

اگر دشمن ضد ما نقشه بکشد، اگر هزار رسانه و تحریم و جنگ راه بیندازد، کافی است خدا بخواهد. گاهی همان چیزی که به ظاهر تهدید است، در دلش فرصتی است برای پیروزی. ایمان به «خیرالماکرین» یعنی نترسیدن از مکرها، یعنی باور به برتری نقشه خدا.

اصل ششم: مقاومت ما، نقشه خدا

اصل بعدی درباره مکر خدا در برابر دشمنان این است که خدا می فرماید

من به وسیله تو نقشه نابودی او را کشیده‌ام. جبهه مقاومت نقشه خدا و مکر خدا برای نابودی دشمنان است. من همیشه به وسیله سپاهی از آسمان نقشه نابودی دشمنان را نمی‌کشم؛ همیشه به تو نقش می‌دهم تا در طراحی‌ای که برایت کردم نقشه نابودی دشمنان را محقق کنی. می‌فرماید: ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَتُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرُكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَسَفَ صُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ * وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾؛ «با آن‌ها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند؛ و آنان را رسوا می‌سازد و سینه گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد [و بر قلب آن‌ها مهر می‌نهد] و خشم دل‌های آنان را از میان می‌برد.» خب، خدا جان، قربانت شوم، مگر سپاه آسمان و زمین در دست تو نیست؟ پس، من چه کاره هستم؟ این حرف‌ها حرف‌های بنی اسرائیلی است که گاهی بعضی بازست معنوی می‌زنند. این همان مکر نفس است.

وقتی حضرت موسی علیه السلام به قومشان فرمودند بروید با دشمنان بجنگید، چه جوابی دادند؟ گفتند: ﴿يَا مُوسَى إِنَّا لَرَى نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾؛^۱ «ای موسی، تا آن‌ها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد. تو و پروردگارت بروید و [با آنان] بجنگید. ما همین جا نشسته‌ایم.» خدا چهل سال این‌ها را آواره کرد، نسلشان نابود شد. سپس، به دست نسل بعدی دشمنان را نابود کرد.

خدا می‌خواهد به وسیله ما دشمنان را نابود کند. حواست باشد این نقشه خدا برای نابودی دشمنان است. البته کنارش هم کمک‌های آسمانی را می‌فرستد. دل دشمنان را هم خالی می‌کند. ترس تو را به جان آن‌ها می‌اندازد، ولی در نقشه خدا برای نابودی دشمنان که اسمش می‌شود مکر خدا، من و

۱. توبه، ۱۴ و ۱۵.

۲. مائده، ۲۴.

تو، مقاومت ما، عنصر کلیدی هستیم، وگرنه دشمن که همین طوری پودر نمی شود برود هوا. باید قومی قیام کنند، مقاومت کنند. درست است باطل نابودشدنی است، ولی همین طوری خودبه خود نه. می فرماید: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»؛^۱ «بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه باطل محو و نابود می شود.»

❁ قوم جایگزین

اگر مقاومت نکردیم، خدا یک قوم جایگزین مقاوم را به جای ما می آورد و آن ها کار را تمام خواهند کرد. می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّا قُلْنَا إِلَى الْأَرْضِ»؛^۲ «ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا هنگامی که به شما گفته می شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید، بر زمین سنگینی می کنید [و سستی به خرج می دهید]؟»

بعد، خدا تحلیل روان شناسانه می کند از دلیل این حرکت نکردن برای مقاومت: «أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»؛^۳ «آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟ با اینکه متاع زندگی دنیا، در برابر آخرت، جز اندکی نیست؟» یعنی دنیا چیزی نیست که خودت را داری برای آن می کشی. بیا آخرت را به تو نشان دهم، ببین چه خبر است. بعد می فرماید: «إِلَّا تَتَّقُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَنْصُرُوهُ سَيِّئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛^۴ «اگر [به سوی میدان جهاد] حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار

۱. انبیاء، ۱۸.

۲. توبه، ۳۸.

۳. توبه، ۳۸.

۴. توبه، ۳۹.

می‌دهد؛ و هیچ‌زبانی به او نمی‌رسانید و خدا همه کار می‌تواند انجام دهد.» گمان نکنید اگر مقاومت نکردید، کار خدا و پیغمبر لنگ می‌ماند. پروژه پیش می‌رود، با شما یا بی‌شما. تنها کسی که ضرر می‌کند شما هستید. پس، در نقشه خدا ضد دشمنان، من و تو به شدت نقش آفرینیم. جامعه باید پای کار مقاومت بیاید. نقش قبول نکردی، جامعه دیگر پای کار می‌آورم.

اربعین یعنی نابودی مکر دشمنان حسینی

در کربلا دشمن دچار مکر خدا شد. آن‌ها گمان کردند که با شهادت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) کار حضرت تمام شده است، ولی کور خواندند. این شروع حرکت تاریخی بزرگی بود که تازه به اربعین رسیده بود. ای کاش دشمنان بودند و می‌دیدند که نتیجه مکرشان و نقشه‌هایی که کشیدند چه شد. شد اربعین. میلیون‌ها نفر به سمت کربلا حرکت می‌کنند. اربعین یعنی نابودی مکر دشمنان حسینی و نقشه خدا برای نابودی آنان.

دشمن با فکر کوچک خود چه کارها نکرد که نامی و یادی از اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نماند، اما خدا گویا به اباعبدالله الحسین (علیه السلام) فرمود حسین جان، نگران نباش. با این کربلا تا ابد تو را ماندگار می‌کنم و دشمنان تو را هم تا ابد با کربلا نابود خواهم کرد.

امام سجاد (علیه السلام) نقل می‌کنند: «وقتی در کربلا آن مصائب بر ما گذشت و پدرم کشته شد و فرزندان، برادرانش و دیگر اهل بیتش نیز به شهادت رسیدند و زنان حرم او را بر پشت شتران بی‌کجاوه سوار کردند و ما را به سوی کوفه می‌بردند، نگاه می‌کردم به پیکرهای به خاک افتاده آنان که دفن نشده بودند. این منظره در سینه‌ام بسیار سنگین آمد و نگرانی و اضطرابم از دیدن آنچه بر سرشان آمده بود شدت گرفت، تا جایی که نزدیک بود جان از بدنم بیرون رود. عمه‌ام، زینب کبری (علیه السلام)، این حالت را در من دید و گفت: "چه

شده است که می بینم جان می دهی ای یادگار جدم، پدرم و برادرانم؟" گفتم: "چگونه بی تاب و نگران نباشم، درحالی که آقا و مولایم، برادرانم، عموهایم، پسرعموهایم و خاندانم را در خون خود غلتیده و بی کفن روی خاک رهاشده می بینم که دفن نمی شوند؟ هیچ کس بر آن ها نمی ایستد و هیچ انسانی به آن ها نزدیک نمی شود، گویا آنان خانواده بردگان بودند (بی ارزش و بی نام و نشان)".

شما را به خدا ببینید حضرت زینب علیها السلام چه پاسخی فرمودند: «آنچه می بینی تو را بی تاب نکند. به خدا سوگند که این عهدهی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله به جدت، پدرت و عمویت. به یقین خداوند از مردمانی از این امت پیمان گرفته که فرعونیان این امت آنان را نمی شناسند، ولی آنان نزد اهل آسمان شناخته شده اند؛ اینکه آنان این پیکرهای پاره پاره و اعضای جدا شده را جمع می کنند و دفن می کنند، و برای این سرزمین طف، نشانه ای برای قبر پدرت، سیدالشهدا علیه السلام، برپا می دارند که اثرش هرگز از بین نخواهد رفت و نشانه اش با گذر شب ها و روزها محو نخواهد شد.»

سپس، این جمله طلایی را فرمودند: وَ لَيَجْتَهِدَنَّ أُمَّةُ الْكُفْرِ وَ أَشْيَاعُ الصَّلَاةِ فِي مَحْوِهِ وَ تَطْمِيسِهِ، فَلَا يَزْدَادُ أَثَرُهُ إِلَّا ظُهُورًا، وَ أَمْرُهُ إِلَّا عُلوًّا؛ «و به راستی که پیشوایان کفر و پیروان گمراهی در تلاش خواهند بود تا آن را محو و نابود کنند، ولی اثر آن جز آشکارتر شدن و امر آن جز بلندتر شدن نخواهد شد.» این یعنی نقشه خدا برتر از نقشه دشمنان خداست.

وقتی دشمن علی اکبر را زد...

در کربلا، دشمن گمان کرد دارد پسر رشید حسین علیه السلام را از او می گیرد. گفتند اگر علی اکبر را شهید کنیم، حسین علیه السلام طاقت نمی آورد. ستون خیمه اش را

می‌شکنیم، قلبش را می‌سوزانیم. اما نفهمیدند که دارند شعله‌ای از عشق می‌سازند که تا ابد در دل‌ها زنده می‌ماند. نفهمیدند که خون علی اکبر نه نقطه پایان، که نقطه شروع است، شروع یک داغی که میلیون‌ها انسان را تا ابد حسینی نگه می‌دارد.

فرمانده سپاه دشمن شاید آن روز گمان کرد پیروز شده است که جوان‌ترین یار حسین علیه السلام را زد؛ اما ندید که پس از قرن‌ها، وقتی نام «علی اکبر» می‌آید، صدای ضجه از دل‌ها بلند می‌شود. نگفتند: «جوانشان را کشتیم»، بلکه تاریخ گفت: «جوانشان را فدای خدا کردند» و این یعنی همان **«وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»**^۱.

دشمن گمان می‌کرد می‌سوزاند، اما خدا با همین آتش دل‌ها را بیدار کرد. دشمن می‌خواست نسل حسینی را بخشکاند، اما خدا با همین خون جوان نسل عاشورا را در قلب‌ها کاشت. ای کاش آن‌ها امروز بودند بینند مکرشان چه شد. شد اربعین...، شد عَلم‌هایی که نام «علی اکبر» بر آن‌ها می‌درخشد...، شد گریه‌هایی که در راه کربلا، هنوز جوان رشید حسین را صدا می‌زنند: «یا علی اکبر حسین».

دشمن در کربلا خیال کرد که دارد رشته‌ها را پنبه می‌کند. گمان کرد که با شهادت جوان رشید حسین علیه السلام، کار تمام است. علی اکبر را نشانه گرفتند؛ چون در هیبت و هیئت، شبیه‌ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله بود. گفته‌اند هر وقت حسین علیه السلام دل‌تنگ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شدند، به چهره علی اکبر نگاه می‌کردند: **كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ**.^۲ ابا عبدالله الحسین علیه السلام این آقا زاده را به میدان فرستادند؛ ولی با چه دلی به خدا گفتند: **اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ**

۱. آل عمران، ۵۴.

۲. الملهوف، ص ۱۶۶.

غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ ﷺ.^۱ شاید زبان حال این بود: خدایا، شاهد باش دارند با پیامبر تو می جنگند. دشمن پیش خودش گفت کسی که این قدر به پیامبر شبیه است، باید زودتر از همه شهید شود. این طور فکر کردند.

اما آنجا که دشمن گمان کرد ضربه نهایی رازده، آنجا که شمشیرشان به سینه علی اکبر رسید، نقشه خدا تازه شکوفا شد. صدای یا ابتا از میدان بلند شد. ... امام دویدند، خود را رساندند. ... دیدند جوانشان بر خاک افتاده است. ... صورت بر صورت پسر گذاشتند و گفتند: علی الدنيا بعدك العفا؛ «دنیا پس از تو دیگر هیچ ارزشی ندارد.»

دشمن شاید همان لحظه در دلش خندید. شاید گفت: «دیدید؟ حسین هم شکست.» اما خدا در همان لحظه داشت اربعین را طراحی می کرد. ... همان لحظه داشت میلیون ها دل عاشق را به راه می انداخت. ... همان لحظه از خون علی اکبر نسلی ساخت که تا قیامت، لبیک گوی حسین ﷺ باشند. ... و این است معنای واقعی **﴿وَمَكْرُؤًا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾**^۲. دشمن نقشه کشید، علی اکبر را زد. خدا نقشه کشید و تا ابد دل ها را به یاد علی اکبر به دل میدان مبارزه با دشمن می زند.



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!

۱. لهوف، ص ۱۱.

۲. آل عمران، ۵۴.



وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا

...﴿١٦﴾ الْجَنِّ ٤...﴾

استقامت؛
رمزیشرفت
وگشایش



امام حسین علیه السلام امام مقاومت

اگر بخواهیم عناصر محوری سازنده عاشورا و کربلا را بررسی کنیم، بی شک عنصر استقامت یک عنصر برجسته و بسیار شاخص و فاخر است. اگر عنصر استقامت را از عاشورا و قیام سیدالشهدا علیه السلام بگیریم، چه چیزی از عاشورا می ماند؟

باید نسبت تمام عناصر دیگر شخصیتی حضرت را با این عنصر حیات بخش بسنجیم. مثلاً مهربانی، عزت، شجاعت، همه، با محوریت استقامت سیدالشهدا علیه السلام معنا پیدا می کنند. استقامت قلب تپنده شخصیت اباعبدالله الحسین علیه السلام است که به اجزای دیگر شخصیتی حضرت، معنا و مفهوم و حیات می بخشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در معرفی شخصیت اباعبدالله الحسین علیه السلام فرمودند: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ؛^۱ «حسین بن علی علیه السلام در آسمان بزرگ تر است تا در زمین»؛ یعنی جایگاه اباعبدالله الحسین علیه السلام را زمینی ها درک نمی کنند. سپس، در توضیح این بزرگی اباعبدالله الحسین علیه السلام یک چشمه آن

۱. کمال الدین، ص ۲۶۵، ح ۱۱.

را این طور توضیح دادند: فَإِنَّهُ مَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مُصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ^۱ «در گوشه عرش نقش و نگاری است که در آن این چنین نوشته شده است: حسین بن علی علیه السلام چراغ هدایت است و کشتی نجات». تا اینجا را همه می دانیم؛ اما بعدش چه می فرمایند؟ ادامه روایت را معمولاً نمی گوئیم و نمی شنویم. بعد فرمودند: وَإِمَامٌ غَيْرُ وَهْنٍ^۲ «وامامی است که سستی نمی کند»؛ یعنی حسین بن علی علیه السلام امام استقامت اند. بعد فرمودند: وَعِزٌّ وَفَخْرٌ وَبَحْرٌ عِلْمٌ وَذُخْرٌ^۳ «واو امام عزت و فخر و دریای علم و ذخیره الهی است».

استقامت امام به تنهایی کافی نیست...

استقامت بی نظیر ابا عبدالله الحسین علیه السلام در کربلا به تنهایی شکل نگرفت، بلکه با همراهی یک امت بود. هرچند این امت عدد کمی بود، کافی بود که یک امت مقاوم در کنار امام استقامت شکل بگیرد و این ترکیب بسیار معنادار است، که چرا خدا در کنار استقامت امام، امتی را که اهل استقامت باشد هم قرار می دهد. آیا خدا می خواهد بگوید که استقامت امام به تنهایی کافی نیست؟ من در کنار امام استقامت، امت مقاوم هم می خواهم؟

آیه ای در شأن ابا الفضل العباس علیه السلام و اصحاب حسین علیه السلام

ابا الفضل العباس و دیگر یاران حضرت بالاترین مصادیق امت مقاومی اند که قرآن درباره آن ها فرمود: «وَكَايْنِ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهْنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۴ «چه بسیار پیامبرانی که

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. آل عمران، ۱۴۶.

مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگیدند. آن‌ها هیچ‌گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید سست و ناتوان نشدند [و تن به تسلیم ندادند]؛ و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد.» چهار بار خدایک و یزگی آن‌ها را با ادبیات مختلف با جزئیات تقدیر و تعریف می‌کند: سست نشدن، ضعف نشان ندادن، نشکستن مقابل دشمن، خدا این اهالی استقامت را دوست دارد؛ انگار خدا این آیه را در مقام و منزلت ابا الفضل العباس و اصحاب ابی عبدالله الحسین علیهم‌السلام نازل کرده است. حالا حرف این امت مقاوم چیست؟ می‌فرماید: **«وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»**^۱ «سخنشان تنها این بود که پروردگارا، گناهان ما را ببخش و از تندروی‌های ما در کارها چشم‌پوشی کن. قدم‌های ما را استوار بدار و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان.» این آیه نشان می‌دهد که تأثیر استغفار در یکی از میدان‌های سخت زندگی، یعنی میدان مبارزه آشکار با دشمن، است؛ یعنی رابطه استغفار با جنگ، با ثبات قدم، با نصرت. نگاهمان به استغفار این نباشد که مثلاً فقط برای گناهان شخصی و برای شست‌وشوی دل خودمان استغفار کافی است. نه، استغفار در میدان‌های ملی، در میدان‌های بزرگ اجتماعی کارکرد دارد، تأثیر دارد و ما را به توفیقات بزرگ می‌رساند.

در نهایت، آخرین حرف این‌ها چیست؟ آن‌ها پیروزی می‌خواهند، ولی مسیر پیروزی را هم می‌دانند از کجاست. از ثبات قدم، از اتصال به خدا و دریافت نصرت خدا؛ ولی می‌دانند بدون استقامت پیروزی ممکن نیست. بعد خدا می‌فرماید: **«فَاتَّاهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»**^۲ «من هم در دنیا به آن‌ها ثواب دادم، که همان نصرت و پیروزی

۱. آل عمران، ۱۴۷.

۲. آل عمران، ۱۴۸.

است، و هم بهترین ثواب آخرت را به آن‌ها می‌دهم، و خدا این قوم محسن و نیکوکار را دوست دارد.» یکی از مصادیق محسنین در قرآن مجاهدان ثابت قدم اند^۱ و جامعه نیکوکار است که پای حق و حقیقت محکم می‌ایستد. خدا این جامعه را دوست دارد؛ جامعه‌ای که اهل استقامت است.

ابا الفضل العباس علیه السلام و یاران ابی عبدالله الحسین علیه السلام همان امت مقاومت و اهل استقامت پای رکاب ولیّ خدا هستند. خدا می‌فرماید من به این امت اهل استقامت ثواب دنیا می‌دهم. ثواب دنیا چیست؟ فتح و پیروزی، رفقا، استقامت رمز پیشرفت و پیروزی ما در همه عرصه‌های زندگی است.

امشب به دست حضرت عباس علیه السلام با آب فراوان، سیراب شویم

امشب شب سقا است. از حضرت سقا برای جامعه خودمان چه بخواهیم؟ آب فراوان. چگونه یک جامعه سیراب می‌شود از آب فراوانی که خدا سقای آن است. قرآن می‌فرماید: «وَأَنْتَ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»^۲. اگر در مسیر درستی که خدا برای ما طراحی کرده استقامت بورزیم، خدا معادله را این‌طور قرار داده است که با آب فراوان سیرابمان می‌کند! علامه طباطبایی رحمته الله علیه می‌فرماید: «منظور از آب فراوان همان توسعه در رزق است.» جامعه‌ای که در مسیر حق استقامت ورزد، به برکات زمینی و آسمانی دست خواهد یافت. امام حسین علیه السلام، با ایستادگی در برابر ظلم، راه را برای عزت اسلام گشودند؛ و هر جامعه‌ای که راه حضرت را در پیش بگیرد، از سقاخانه الهی بهره‌مند خواهد شد. جمهوری اسلامی میراث‌دار این راه است، جامعه‌ای که در عصر حاضر پرچم استقامت را در برابر طاغوت جهانی به دوش می‌کشد.

۱. عنکبوت، ۶۹.

۲. جن، ۱۶.

امروز نیز تجربه نشان داده که با همین استقامت، پیشرفت‌های بزرگ در عرصه‌های علمی، نظامی و سیاسی حاصل شده است. کلید گشایش جامعه استقامت است و سیرابی از آب فراوان وعده‌ای الهی برای ملت‌هایی است که راه حق را برمی‌گزینند.

بدون استقامت می‌توان پیشرفت کرد؟

کجای زندگی بدون استقامت می‌توان پیشرفت کرد؟ پیروز شد؟ قله‌ها را فتح کرد؟ عقلانیتی پشت سر استقامت هست. ما اهل پیشرفتیم، اما اصلاً به دنبال در دسر نیستیم، ولی شما به من بگو پیشرفت چگونه به دست می‌آید؟ بدون استقامت؟ کجا؟ کی؟ پیشرفت می‌خواهی؟ خدا می‌فرماید با استقامت به تو می‌دهم.

بچه‌ها را از کودکی مقاوم تربیت کنیم، به آن‌ها یاد بدهیم تنها مسیر پیشرفت استقامت است. راه دیگری نیست. بعد، شما استقامت کن، ببین چقدر خدا راه را برای شما باز می‌کند. فرمود: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ **سُبُلَنَا**»^۱. راه بن‌بست شکنی در جامعه چیست؟ با جهاد و استقامت در این مسیر. سردار سلیمانی می‌فرمود: «بین جهاد و جنگ به عنوان یک عمل نظامی خیلی تفاوت وجود دارد»^۲. حالا فرقی که چیزی است؟ سردار فرق جهاد با یک رفتار نظامی را این‌طور توضیح می‌داد: «جهاد است که بن‌بست را می‌شکند. عمل نظامی بن‌بست دارد، ولی جهاد بن‌بست ندارد»^۳. بعد می‌فرمود: «در عمل نظامی عقل نظامی به ما اجازه عملیات‌هایی مثل بیت المقدس، فتح المبین، طریق القدس، والفجر ۸، کربلای ۵ و... را نمی‌داد...»

۱. عنکبوت، ۶۹.

۲. سخنان حاج قاسم در دهمین کنگره شهدای کرمان.

۳. همان.

آن‌هایی که خالق آن عملیات (والفجر ۸) سنگین و پیچیده نظامی بودند، بخش عظیمی از آن‌ها، هنوز موبر صورتشان نروییده بود، نوجوان بودند. اصل این جسارت و این شجاعت و عمل جهادی مهم بود و این روح جهادی بود که بن‌بست را می‌شکست و در صحنه جهاد تا آخرین نفس مقاومت می‌کرد.^۱

میدان جنگ است و دویدن؛ نه راه رفتن!

ما الان در شرایط جنگ اقتصادی قرار داریم. در شرایط جنگی، آدم‌های معمولی را به عنوان مدیر انتخاب نمی‌کنند. نه الان، همیشه انقلاب اسلامی در حالت جنگ قرار دارد؛ گاهی جنگ اقتصادی، گاهی جنگ جمعیتی، گاهی جنگ فرهنگی. اگر عرصه، عرصه جنگ است، مدیران خاص خود را می‌طلبند. مدیریت در جنگ هوشمندی، تلاش و فعالیت مضاعف می‌طلبند. پس، فرمود: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ»^۲؛ وقتی می‌خواهید مبارزه کنید، در میدان، در راه خدا، نهایت تلاشتان را به خرج دهید. میدان جنگ دویدن می‌خواهد، نه راه رفتن.

ادبیات مقاومت در جامعه ما نمی‌گیرد

ما باید روی ادبیات پیشرفت بایستیم، وگرنه متهم می‌شویم به جنگ طلبی، متهم می‌شویم به تندروری. مرتب بگوییم مقاومت، ولی نگوییم پیشرفت، انگار یک جای کار لنگ است. ذهن آدم دلش می‌خواهد زیر بار سختی مقاومت نرود، ولی پیشرفت و پیروزی نتیجه شیرین مقاومت است.

ببینید ذهن انسان همواره به دنبال معنا و نتیجه است. وقتی گفته می‌شود «باید مقاومت کنیم»، اولین پرسش ناآگاه ذهن این است: «که چه؟»

۱. همان.

۲. حج، ۷۸.

اگر پاسخ این پرسش روشن نباشد، یا صرفاً در حد تعارف باقی بماند، ذهن مقاومت را غیرعقلانی، خشن یا بی‌ثمر می‌بیند.

در وضعیتی که فشار اقتصادی، ناامنی شغلی یا ضعف مدیریتی زندگی را برای مردم سخت کرده، شنیدن واژه «مقاومت»، بدون تصویر روشن و واقعی از «پیشرفت»، بیشتر به فشار مضاعف شبیه است تا انگیزه‌بخش بودن. باید تصویر آینده را واقعی، دقیق و ملموس ساخت. باید بگوییم مقاومت ما باعث شده است در صنعت موشکی، در پزشکی، در فناوری، در خودکفایی گام‌های بلندی برداریم، نه به عنوان شعار، بلکه با عدد و مثال. نمی‌توانید با واژه‌های سنگین و حماسی صرف مردمی را که دغدغه‌شان آب و نان و آینده فرزندان‌شان است با خود همراه کنید. باید به آن‌ها نشان دهید که راه پیشرفت واقعی، نه در سازش با دشمن، که در استقامت آگاهانه است. باید تفاوت «مقاومت کور» و «مقاومت هدفمند برای پیشرفت» را توضیح داد.

تجربه تاریخی باید برجسته شود

باید بگوییم مگر ما با مقاومت، آمریکا را از ایران بیرون نکردیم؟ مگر با ایستادگی، داعش را شکست ندادیم؟ مگر همین فشارها ما را به فکر تولید ملی نینداخت؟ این‌ها مصادیق واقعی پیشرفت ناشی از مقاومت‌اند. درنهایت، ادبیات مقاومت اگر در دل ادبیات امید و پیشرفت جای بگیرد، نه تنها کارکرد سیاسی و امنیتی خواهد داشت، بلکه به گفتمان اجتماعی و مردمی تبدیل خواهد شد.

پیشرفت، استقامت جمعی می‌طلبد

امروز، ریشه مشکلاتمان کمبود منابع نیست؛ از بی‌استقامتی ضربه خورده‌ایم. نه اینکه مردم ما بلد نباشند مقاومت کنند. این مردم پای انقلاب

ایستاده‌اند، سختی کشیده‌اند، جان داده‌اند. اما ما نتوانسته‌ایم مقاومت را به زبان پیشرفت ترجمه کنیم. وقتی مدام از مقاومت حرف می‌زنیم، ولی از پیشرفت نمی‌گوییم، بعضی گمان می‌کنند داریم مردم را دعوت می‌کنیم به فقر و عقب‌نشینی، درحالی‌که دقیقاً برعکسش را می‌خواهیم. ما پیشرفت می‌خواهیم، ولی نه پیشرفتی که با التماس به دشمن به دست بیاید. ما پیشرفتی می‌خواهیم که روی پای خودمان باشد، که به عزت ما اضافه کند، نه اینکه آن را حراج کند.

مسئله اینجا است که بدون استقامت، پیشرفت واقعی در کار نیست. اقتصاد قوی نتیجه استقامت جمعی است، نه کارهای فردی و جزیره‌ای. امروز چرا در اقتصاد پیشرفت نمی‌کنیم؟ چون مردم استقامت نمی‌کنند؟ نه، چون استقامت ما جمعی نیست. دولت راه خودش را می‌رود، مردم راه خودشان را. سیاست‌گذار وسط راه کوتاه می‌آید؛ چون فشار رسانه‌ای زیاد شده است؛ مردم هم چون نتیجه نمی‌بینند، قانع نمی‌شوند که ادامه بدهند؛ و این یعنی ما استقامت جمعی نداریم؛ یعنی در سخت‌ترین جبهه نبرد، جبهه اقتصادی، همه با هم نجنگیدیم.

استقامت فردی خوب است، اما کافی نیست. اگر فقط یک عده بایستند و بقیه کنار بکشند، اتفاقی نمی‌افتد. پیشرفت از وقتی شروع می‌شود که هم مردم بایستند، هم سیاست‌مدار، هم رسانه، هم تاجر، هم کارگر؛ همه با هم، وگرنه اگر یکی بجنجد و یکی عقب بکشد، فقط فرسوده می‌شویم، ولی جلو نمی‌رویم.

مسیر درست پیشرفت

بنابراین، بدون ادبیات پیشرفت نمی‌توانیم ادبیات مقاومت را در جامعه جا بیندازیم. اصل مقاومت و استقامت هم جمعی است. با مردم درباره

پیشرفت حرف بزنیم. بگوییم اتفاقاً من هم عاشق پیشرفت جامعه هستم، اما مسئله اینجاست که مسیر پیشرفت کجاست؟ مسیر پیروزی کجاست؟ استقامت جمعی ما را به مقصدی به نام پیشرفت می‌رساند. اما اگر تنبلی کردیم، سستی کردیم، چه در عرصه اقتصادی، چه در عرصه نظامی، پیشرفت و پیروزی اصلاً ممکن نیست.

غرب و پیشرفت

البته یک مسیر دیگری هم برای پیشرفت ظاهری وجود دارد. این مسیر دزدی است، غارت ثروت مردم در جهان است، کاری که آمریکا و اروپایی‌ها کرده‌اند تا به این پیشرفت رسیده‌اند. باید تاریخ آمریکا را مطالعه کنیم تا ببینیم چقدر آدم کشته‌اند، تاریخ اروپا را مطالعه کنیم تا بدانیم چقدر از هند و جاهای دیگر را زیر استعمار بردند، دزدیدند و غارت کردند، تا امروز نظام سرمایه‌داری شان را رونق دادند. امروز هم روی خون مردم غزه ببینید چقدر قمار کردند تا به اصطلاح پسرقت نکنند.

امکانات و پیشرفت ممالک مستکبر را ببینند. این‌ها چقدر غارت و چپاول کردند ملت‌ها را. چقدر جنگ‌ها راه انداختند تا این رونق را به خودشان دادند؟ بعضی راحت پیش خودشان می‌گویند این‌ها کشورهای پیشرفته‌ای هستند.

افرادی ظلم و ظالم و مظلوم را نمی‌بینند در عالم و فقط کاخ‌های برافراشته را می‌بینند و فقط برخی امکاناتی را که آن‌ها برای محیط خودشان ایجاد کردند می‌بینند. الان در جامعه ما نوعاً این‌طور است. جوامع پیشرفته یعنی ظالمان. ممکن است بعضی برخوردار نباشند، اما بر اثر ظلم‌پذیری فرصتی پیدا کنند که برخی مظاهر پیشرفت را داشته باشند. حاضر است

کشورش مستعمره باشد، ملتش حقیر باشد، اما ماشین‌های خوبی تولید کند. انسانیت این را اقتضا می‌کند؟ شرف انسانی اقتضا می‌کند؟ اجازه می‌دهد مادر مقابل ظلم ظالمان سکوت کنیم برای اینکه چند صبحی خودمان راحت‌تر زندگی کنیم؟

ان شاء الله پس از ظهور پیشرفت خواهیم داشت. الان کشورهای پیشرفته دنیا پیشرفتی ندارند در صنعت و تکنولوژی نسبت به آنچه پس از ظهور رخ خواهد داد. پس از ظهور، پیشرفت بدون ظلم، بدون جنایت و آدم‌کشی رخ خواهد داد. ولی الان هرچه پیشرفت هست در تاریخ اروپا و آمریکا، جز با جنگ و خونریزی، حاصل نشده است. اگر مستعمرات رسمی و غیررسمی را از کشورهای اروپایی و آمریکا بگیرید، یک ماهه نابود می‌شوند.

مقایسه‌ای شکوهمند از چهل سال پیشرفت ما و آمریکا

توجه داشته باشید که چهل سال پیش آمریکا در چه نقطه‌ای بود و الان در چه نقطه‌ای است. اعتبار داخلی و بین‌المللی‌اش کاهش یافته است. از نظر سرعت رشد علمی، طبق آمارهایی که خودشان می‌دهند، شانزده برابر از ما عقب است؛ یعنی رشدش نسبت به ما کندتر است. از جهات اقتصادی هم که الان دیگر افول آمریکا از نظر اقتصادی موضوع اول اقتصاد جهان است.

ما چهل سال پیش کجا بودیم و الان کجا هستیم؟ همه به رشد ما اذعان دارند. از نظر اعتبار منطقه‌ای و بین‌المللی، که برابری است از مجموعه ابعاد پیشرفتی که در این کشور حاصل شده است، اصلاً قابل مقایسه با چهل سال قبل نیستیم. چهل سال قبل کجا و الان کجا؟ چهل سال مقایسه رشد ما و افول آمریکا مقایسه شکوهمندی است.

آمریکا، پولدار بی تدبیر؛ ایران، زحمتکش مقاوم

آمریکا در شرایطی افول کرده که در حال چپاول سرمایه و ثروت کشورهای دیگر است، و ما در حالی رشد کردیم که یک روستا از کشورهای همسایه را هم غارت نکردیم و یک قطره نفت از کشورهای همسایه به زور نگرفتیم. اگر بخواهیم آمریکا و به تبعش کشورهای دیگر قدرتمند اروپایی را توصیف کنیم، آن‌ها مانند یک بچه ثروتمند و لخرج بی نظم بی تدبیر، روزبه روز، روزگار خودشان را با امکانات گسترده‌ای که از طریق دزدی و غارت به دست آوردند سیاه‌تر کردند و در مقابل آن، نظام اسلامی و کشور ما مانند یک جوان زحمتکش سخت‌کوش و مقاوم است که بدون امکانات گسترده، نسبت به امکاناتی که آمریکایی‌ها در اختیار دارند، توانسته است روی پای خودش بایستد و با زحمت خودش را به نقطه امروزی برساند.

فرآیند رشد ما

مدیریت کلان در جامعه ما قوی‌تر از آمریکاست. ما در متن سختی‌ها و امتحانات رشد کرده‌ایم. این وضعیت افول آمریکا و پیشرفت ما به چه دلیلی رخ داده است؟ آیا تصادفاً این‌گونه شده است؟ آیا آمریکا دلش می‌خواسته است افول کند؟ یا نکند آمریکا به ما کمک کرده است و ما با کمک آمریکا چهل سال رشد کردیم؟ اگر تصادفاً نشده، چگونه این اتفاق افتاده است؟ پاسخ این است که مدیریت کلان در جامعه ما بسیار موفق‌تر از مدیریت کلان در آمریکاست. این به معنای کارآمدی نظام ماست که همه می‌دانند عامل اصلی‌اش رکن ولایت است.

از طرفی، به فرایند این پیشرفت نگاه مختصری بیندازیم که چگونه اتفاق افتاده است. این پیشرفت با سهولت اتفاق نیفتاده است؛ با امتحانات

سخت اتفاق افتاده، با هشت سال دفاع مقدس، با تورم‌های طاقت‌فرسا، با درگیری‌های سیاسی داخلی، با غربال‌های شدید، و با ریزش‌ها و رویش‌های فراوان اتفاق افتاده است.

این پیشرفت طبق سنت الهی با «امتحان» تحقق پیدا کرده است. این‌طور نبوده است که آسان به این رشد برسیم. اساساً خداوند متعال در دنیا پیشرفتی را آسان قرار نداده است.^۱ پس، فرموده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَلَا قِيَهُ»؛^۲ «ای انسان، تو با سعی توأم با زجر به سوی خدا حرکت می‌کنی و به مقصد خودت می‌رسی».

سختی راه استقامت به معنای اشتباه بودن راه نیست

باید یاد بگیریم که سختی مسیر به معنای اشتباه بودن راه نیست. گاهی اتفاقاً همین سختی‌ها علامت درستی مسیر است. اگر در دل سختی‌ها کوتاه بیاییم، به پیشرفت نمی‌رسیم. سختی راه استقامت به معنای اشتباه بودن راه نیست. این جمله بسیار جمله مهمی است، و اتفاقاً نقطه گره‌خورده بسیاری از عقب‌نشینی‌ها همین جاست: آدم‌ها تصور می‌کنند اگر راهی سخت بود، لابد اشتباه است. درحالی‌که در منطق اهل ایمان، سختی مسیر نه تنها نشانه اشتباه بودن راه نیست، بلکه گاهی تأیید مسیر درست است. چرا؟ چون هر مسیری که به مقصد‌های بلند می‌رسد پراز مانع است. هر قله‌ای راه سنگلاخ دارد. اصلاً دشمن وقتی می‌بیند تو راه درستی را شروع کرده‌ای، تازه شروع می‌کند به سخت‌گیری و مانع‌تراشی.

۱. علیرضا پناهیان، دسترسی در:

<http://panahian.ir/post/41>.

۲. انشقاق، ۶.

وقتی راهی آسان و بی دردسر بود، باید شک کرد؛ چون یا راه، راه سقوط است یا تو هنوز جدی نشده‌ای. اما وقتی دشمن فشار می‌آورد، تحریم می‌کند، مسخره می‌کند، عملیات روانی می‌کند، این یعنی هدفی را درست زده‌ای. اتفاقاً این جور وقت‌ها باید محکم تر ایستاد.

سختی مسیر تمرین قدرت است. خدا اگر بخواهد قومی را بالا ببرد، اول او را با سختی‌ها روبه‌رو می‌کند؛ مثل کسی که می‌خواهد عضلاتش را قوی کند، باید وزنه بزند، باید فشار بیاورد تا عضله شکل بگیرد. جامعه هم همین است: بدون استقامت، جامعه عضله پیشرفت پیدا نمی‌کند. بنابراین، هر وقت سخت شد، به جای اینکه به راه شک کنیم، باید خودمان را در آن راه تقویت کنیم؛ چون هرچه راه سخت‌تر باشد، مقصد شیرین‌تر است. کوتاه آمدن وسط راه یعنی رها کردن نتیجه درست در لحظه رسیدن.

کربلا، اوج سختی؛ اما در مسیر قله پیشرفت

ببینید کربلا چقدر مسیر سختی بود، مسیر دشواری برای رسیدن به پیروزی، اما خدا از این مسیر کربلایی‌ها را عبور داد. فرمود: «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَمُرُّوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^۱ «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟» این خطای محاسباتی را کنار بگذارید. اهالی ایمان، مسیر رسیدن به پیروزی و پیشرفت‌تان سخت و ناهموار است. با این مسئله طبیعی برخورد کنید. کربلا اوج سختی‌ها بود، اما مسیر رو به بالای پیشرفت. برای کسی که می‌خواهد به سمت قله برود مسیر سخت است. اگر استقامت کنیم، در این مسیر سخت، به پیروزی و فتح قله خواهیم رسید.

۱. عنکبوت، ۲.

مثل حضرت عباس علیه السلام، بایستیم...

شب عاشورا امام حسین علیه السلام با مهربانی به یارانشان فرمودند: «این شب تاریک است. از آن استفاده کنید و بروید. هرکس دست یکی از اهل بیت مرا بگیرد و در دل سیاهی شب به شهرهای خود بازگردد. این مردم فقط با من کار دارند. اگر مرا بکشند، دنبال شما نمی آیند.» این یعنی راه پیش رو سخت است، خون دارد، تنهایی دارد. اما امام به آن‌ها می‌گویند: اگر طاقت ندارید، بروید. نه تحقیرشان می‌کنند، نه سرزنششان؛ فقط حقیقت را می‌گویند: راه من راه خون و شهادت است، نه راه راحتی و ماندن.

در این لحظه است که عباس بن علی علیه السلام قد علم می‌کنند. پیش قدم می‌شوند. اولین کسی‌اند که پاسخ می‌دهند: «نه، هرگز. برای چه زنده بمانیم پس از شما؟ خدا آن روز را نیاورد.» پشت سر ایشان، دیگران هم زبان باز می‌کنند و می‌گویند: ما اهل برگشت نیستیم.

اینجاست که عباس علیه السلام مرز را مشخص می‌کنند، نه با شعار، نه با تعارف، بلکه با تصمیم. عباس راه را از آسایش نمی‌سنجند، از مقصد می‌سنجند. سختی مسیر ایشان را نمی‌ترساند، بلکه مطمئن ترشان می‌کند که این راه، راه حق است.

عباس علیه السلام در دل شب تاریک، آن‌گاه که می‌شد رفت و جان را نجات داد، ماندند؛ چون می‌دانستند که نجات در ایستادن است، نه رفتن؛ و این یعنی قهرمان استقامت.

ما هم باید از عباس علیه السلام یاد بگیریم که وقتی راهی سخت شد، عقب نکشیم، بلکه بایستیم؛ چون سختی یعنی مسیر ارزش دارد. عباس اگر آن شب برمی‌گشتند، عباس نمی‌شدند. عباس علیه السلام در دل تاریکی تصمیم گرفتند

بمانند... و همان تصمیم تاریخ را روشن کرد.^۱

حضرت عباس (ع) انتخابی درست کردند برای رفتن به راهی سخت، اما سختی عباس (ع) از دست دادن دستان نبود. ایشان عاشق جانبازی برای امامشان بودند؛ سختی عباس (ع) لب تشنه کودکی بود که نتوانستند سیرایش کنند؛ سختی عباس (ع) صدای گریه کودکی بود که با تمام دلش به سقای خیمه‌ها امید بسته بود؛ سختی عباس (ع) نگاه به چشمان حسین (ع) بود که دیگر پرچم دار نداشت؛ سختی عباس (ع) آن لحظه بود که زینب (ع) را تنها دیدند، بی برادر، بی پناه، بی کسی.



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!

۱. فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قَالَ: هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبِدِّ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفَرِّجَ اللَّهُ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَلَوْ قَدْ أَصَابُونِي هَلَاوَا عَنْ طَلَبٍ غَيْرِي. فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَبَنُو أَخِيهِ وَأَبْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: لَمْ نَفْعَلْ؟ لِيَبْقَى بَعْدَكَ؟ لَا أَرَأَاكَ اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا، بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ (ع)، ثُمَّ إِنَّهُمْ تَكَلَّمُوا بِهَذَا وَنَحْوِهِ (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۸).





وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ
لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
﴿١٦٦﴾ وَ ﴿١٦٧﴾ آل عمران ٤٠٠

ناامیدی ممنوع!



امام شور یا آرامش؟

حرکت اباعبدالله الحسین علیه السلام پر است از حرارت، هیجان و هیاهو؛ به قدری که نام حرکت اباعبدالله الحسین علیه السلام را حماسه گذاشتند. فرمودند: إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا؛ «قتل حسین حرارتی در دل مؤمنان ایجاد کرده است که هرگز خاموش نمی شود.» قتل حسین و خود حسین علیه السلام پر است از حرارت.

نمی دانم آیا خدا وقتی می خواست آیه ای را که آینه تمام نمای وجود حسینش است به نام حسین علیه السلام بزند ملائکه را جمع کرد یا خیر. آیا خدا از ملائکه نظرخواهی کرد که چه آیه ای را به نام حسین بزنیم که حسین علیه السلام را به خوبی به عالم نشان دهیم؟ حسینی که یکپارچه حرارت است؛ حسین بن علی علیه السلام با تمام شور و هیجانی که در متن حادثه عاشورا وجود دارد. شاید خدا از ملائکه پرسید: «ملائکه من، این حسین با عظمت را با چه وصفی بنامیم تا حقیقت وجودی او را به درستی برای مردم معرفی کنیم؟» حتماً ملائکه جلوه حماسی کربلا در وجودشان نقش بست و می خواستند

پیشنهادهایی بدهند که خدایا، حسین را با هیجان، حرارت و هیاهو معرفی کن؛ ولی به نظرم خدا به ملائکه اش فرمود: «ملائکه من، شلوغش نکنید. کمی آرام باشید. می خواهم آیه را به نام حسینم بزنم. ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾...» همه منتظرند ببینند خدا چه می فرماید در شأن حسین علیه السلام. خدا حسین علیه السلام را نه با حرارت، نه با هیجان، با چه چیزی معرفی کرد؟ فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^۱ ای نفس آرام، ای خدای آرامش، ای خود آرامش. امام صادق علیه السلام فرمودند منظور خدا از نفس آرام امام حسین علیه السلام است.^۲

تقسیم آرامش به جای آب

عجیب و چقدر عجیب! در وسط شلوغی کربلا، خدا آرامش حسینش را به من و تو نشان می دهد. می گوید بین حسین علیه السلام چقدر آرام است. آن همه سنگ به او زدند، آن همه بد و بیراه گفتند. این آقا چقدر آرامش دارد. برواز این حسین علیه السلام آرامش بگیر.

بدبخت ملتی که امامی دارند که به آرامش در آسمان مشهور است و در بین ما به آرامش مشهور نیست؛ غریب است. غریب حسین یعنی همین. آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم یا ابا عبدالله! ما تشنه آرامشیم. تو بیا ما را سیراب کن ای تشنه لب کربلا! العطش.

آرام زیر لب بگو آرامش؛ آرامش مثل بچه های حسین که می گفتند آب. در کربلا امام حسین علیه السلام آب نداشتند، ولی تادلت بخواهد آرامش داشتند و بچه ها را آرام می کردند. وسط گودی قتلگاه عبدالله بن حسن علیه السلام را آرام می کردند: «عزیزم، صبر کن. الان به دست جدم سیراب می شوی.»

۱. فجر، ۲۷.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ: يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً - فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۲۲).

رفقا، رمزی است مگو در این نفس مطمئنه! عاقلان و عاشقان اشاره می‌گیرند. خدا وقتی می‌خواهد زبان به مدح حسین علیه السلام را با آرامش معرفی می‌کند. او خدای آرامش است. چرا؟

امام حسین علیه السلام خدای آرامش

نمی‌دانم امسال یا سال‌های گذشته با چه حاجتی آمده‌اید در خانه امام حسین علیه السلام. نمی‌دانم چطور سیم شما با امام حسین علیه السلام وصل شده است، اما می‌خواهم بگویم امشب بیاییم متفاوت با شب‌های محرم سال‌های گذشته به امام حسین علیه السلام وصل شویم؛ به اقیانوس آرام، یعنی اباعبدالله الحسین علیه السلام. امسال از امام حسین علیه السلام آرامش بگیرید، آرامش بخواهید. او خدای آرامش است، نفس مطمئنه است. خودمانی «نفس مطمئنه» می‌شود: «خدای آرامش»، «خود آرامش». نمی‌دانم شاعر حواسش بوده یا نه، ولی چقدر دقیق و درست گفته است: «حسین، آرام جانم / حسین، روح و روانم». در این دهه زیر لب زمزمه کن.

چقدر آرامش می‌خواهی؟ حسین بن علی علیه السلام اقیانوس آرامش‌اند. از حسین علیه السلام آرامش بخواهیم. امیدوارم اباعبدالله الحسین علیه السلام ما را غرق آرامش کند. الهی که غرق شویم، غرق در آرامش حسینی.

آرامش حسین علیه السلام، میانِ انبوهِ بلا

اگر بخواهیم در کربلا برنده و بازنده را معرفی کنیم، بی‌شک برنده میدان کسی است که در وسط میدان کربلا با آرامش ایستاده، از امتحان بزرگی که در کربلا در حال برگزاری بود با آرامش سربلند بیرون آمده است. اصلاً دیدی سرش را به نی زدند؟ به این دلیل بود که خدا می‌خواست سربلندی حسین علیه السلام را بالای سر نی، به عالم نشان دهد.

تماشای سر حسین علیه السلام بالای نی تلاوت آیات قرآن خداست. فرمود پیغمبرم، آیاتم را برایشان تلاوت کن^۱ و کدام آیه بزرگ تر از ولی الله الاعظم، حسین بن علی علیه السلام؟^۲ تا قیامت، دهه محرم فصل تلاوت بزرگ ترین آیه خداست؛ یعنی حسین بن علی علیه السلام. ای به فدای سری که مرتب از بالای نی می افتاد.

خدا در کربلا امتحانات خود را تصاعدی بالا برد. چطور؟ خداوند متعال در قرآن می فرماید من برخی پیغمبرانم را بلا دادم^۳ و برخی پیغمبرانم را کرب دادم.^۴ کرب یعنی غصه و غم. اما کربلا هم بلا بود و هم کرب:

هرکه در این بزم مقرب تراست جام بلا بیشترش می دهند

خدای خواست با تراکم و حجم انبوه این همه بلا چه بگوید؟ می خواست به خودش تبریک بگوید.^۵ من با حسینم و عباسم به هدف خلقتم رسیدم.^۶ مگر آرامش حسینم را در میدان نبرد کربلا نمی بینید؟ هرچه بلا آمد، حسین علیه السلام آرام تر و آرام تر شد. بلا آدم های معمولی را به هم می ریزد، عصبانی می کند، رابطه شان را با خدا به هم می ریزد، کفرشان درمی آید، اما بلا تازه آغاز عشق بازی حسین علیه السلام با خداست:

در بلا هم می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او.

۱. «يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» (آل عمران، ۱۶۴).

۲. «أَيُّ آيَةٍ يَا إِسْحَاقُ أَغْظَمُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِهِ (رجال کشی، ص ۵۷۶).

۳. «وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره، ۱۲۴).

۴. «وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» (انبیاء، ۷۶).

۵. «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون، ۱۴).

۶. «وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ خَلْقِي فِي الْأَرْضِ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ لَأَسْتَعْنَيْتُ بِعِبَادَتِهِمَا عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقْتُ فِي أَرْضِي وَلَقَامْتُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَأَرْضَيْنِ بِهِمَا وَلَجَعَلْتُ لَهُمَا مِنْ إِيْمَانِهِمَا أَنْسًا لَا يَحْتَاجَانِ إِلَىٰ أَنْسٍ سِوَاهُمَا (کافی، ج ۲، ص ۳۵۰).

اگرچه حسین (علیه السلام) هر قدر به ظهر عاشورا نزدیک تر می شوند، چهره شان برافروخته تر می شود، این برافروختگی بر اثر نشاط برای ملاقات با خداست، مثل عاشقی که با معشوق خودش قرار بگذارد و هر لحظه که به ساعت ملاقات نزدیک تر می شود، خون زیر پوستش می جنبد و به جوش می آید و برافروخته تر می شود. برافروختگی اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از این جنس است. تازه ادامه روایت می فرماید: هرچه اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به شهادت نزدیک تر می شدند آرام تر از گذشته می شدند. امام سجاد (علیه السلام) فرموده اند: كَانِ الْحُسَيْنُ (علیه السلام) وَ بَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَ تَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَ تَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ؛ «امام حسین (علیه السلام) و یاران خاص او رنگ چهره شان برافروخته تر و اندامشان آرام تر و جان هایشان آسوده تر می شد.»

می دانی امتیاز آرامش حسین (علیه السلام) چه بود؟ ببینید ما آدم های معمولی برای آرامش، دنبال فرار از مشکلات زندگی هستیم. گمان می کنیم اگر نجنگیم، آسوده تریم، در حالی که آرامش حسین (علیه السلام) در وسط میدان مبارزه و جهاد و انجام رسالت اجتماعی و سیاسی است و این آرامش محشر است؛ این آرامش ممتاز است.

مقام معظم رهبری توضیح می دهند که اطمینان یعنی داشتن آرامش در دل و ذهن، اما این آرامش به معنای بی تحرکی یا نبود تلاش نیست، بلکه آرامش یعنی نداشتن اضطراب و دغدغه غیر ضروری. مثلاً اگر دو نفر قرار است در جلسه امتحان حاضر شوند، کسی که خوب آماده شده است با آرامش و اطمینان وارد می شود؛ چون مطمئن است توانایی پاسخ گویی دارد، اما کسی که آمادگی کافی ندارد در تلاطم و اضطراب است و مثل قایقی در دریای متلاطم به این سو و آن سو می رود. به این ترتیب، آرامش واقعی را

باید در میانه مبارزه و تلاش مداوم جست و جو کرد، نه در بی تحرکی یا فرار از چالش‌ها.

بله، بلا آدم‌ها را به هم می‌ریزد. ما آرامش می‌خواهیم بدون بلا، بدون امتحان، اما آرامشی که اباعبدالله علیه السلام از خود نشان دادند در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین مشکلات بود؛ وسط میدان مبارزه و جهاد سیاسی خودشان بود. آرامش به این معنا نیست که در خانه را ببندی و کاری به کار جامعه و جهان نداشته باشی. بعد بگویی من آرامم. نه، آرامش وسط میدان مبارزه مهم است. اصلاً آرامش آنجا به درد می‌خورد و معنا پیدا می‌کند.

به جهان، معرفی کنیم...

چقدر چهره آرامش بخش اباعبدالله الحسین علیه السلام را به جهان معرفی کرده‌ایم؟ مردم جهان الان تشنه آرامش‌اند. اگر بگوییم چهار تا مسئله، مسئله اصلی بشرنده، یعنی مردم جهان در فضای مجازی پیگیر آن‌اند، یکی از آن‌ها آرامش است. هزاران نشست و سمینار و کتاب درباره آرامش هست. بله، امروز آرامش مشتریان زیادی دارد، انگاری آرامش گم شده بشر است.

رنج امروز بشر، رنج دست‌ساز نظام سلطه و تمدن غرب، رنج شکننده و تلخ، این است که مردم برای رسیدن به آسایش، آرامش خود را فروخته‌اند. صبح تا شب می‌دود تا به آسایش و رفاه برسد. بعد آرامش خود را از دست داده است. برای رسیدن به آرامش چه پیشنهادی برای بشر داریم؟

بیا به تو نشان دهم چطور با اتصال به اقیانوس آرامش، اباعبدالله الحسین علیه السلام، در جا روح بی‌قرار تو آرام شود.

غرق تماشای حسین علیه السلام

راستی، رفقا، می‌دانید که یکی از عوامل آرامش بخش، نگاه کردن به آدم‌های آرام

است؟ ارتباط چشمی با آدم‌هایی که سرشار از آرامش اند. الهی که روزی من و شما شود یک بار چهره آرامش بخش حسین (ع) را ملاقات کنیم. در قیامت، دیدنی است این صحنه. کدام صحنه؟ از بهشت، خانواده پیام می‌فرستند ما منتظر شما هستیم. حسینی‌ها دور امام حسین (ع) جمع‌اند. این قدر جذب اباعبدالله (ع) بالاست و این قدر آنان گرم و مشغول اباعبدالله الحسین (ع) اند که اصلاً سرشان را بالا نمی‌آورند.^۱ نمی‌دانیم آن‌ها غرق تماشای حسین (ع) اند. فرمودند: هُمْ حُدَاثُ الْحُسَيْنِ (ع) تَحْتَ الْعَرْشِ وَ فِي ظِلِّ الْعَرْشِ.^۲ این حسین (ع) آرام را به عالم نشان دهیم. رفقا، ما خسیس هستیم، بی‌رحم هستیم، اگر امام حسین (ع) را فقط برای خودمان برداریم، بشر را محروم کنیم. بدتر از آن، این است که ما حسین (ع) داریم و آرامش نداریم؟ ما حسین (ع) داریم و در مشکلات کم می‌آوریم؟

زندگی بدون خدا

چقدر زندگی سختی است زندگی بدون خدا. چقدر سخت زندگی می‌کنند کسانی که بدون خدا زندگی می‌کنند. چطور به آرامش می‌خواهند برسند؟ فرمود: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِّي فَانَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا».^۳ به شلوغ‌کاری‌های اهل دنیا نگاه نکنید که یک جوری خودشان را نشان می‌دهند انگار اصلاً غم و غصه ندارند، کلی آرامش دارند. بی‌خدایی یعنی ناآرامی، با خدایی یعنی آرامش. ذهنیت عموم مردم از ما مذهبی‌ها باید این‌ها باشد؛ پیش خودش بگوید: «چقدر این‌ها آرامش دارند.»

۱. فَأَيُّ زُفْعُونَ زُفْعُهُمْ إِلَيْهِمْ لَمَّا يَرَوْنَ فِي مَجْلِسِهِمْ مِنَ السُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ (بحار الانوار،

ج ۴۵، ص ۲۰۷).

۲. همان.

۳. طه، ۱۲۴.

با خدا بودن، رمز آرامش

آیا توانستیم آرامش مذهبی‌ها را به دیگران منتقل کنیم؟ اگر مذهبی شدیم، ولی آرامش نداشتیم، چه؟ ادای مذهبی‌ها را درآوردیم، ادای باخداها را درآوردیم، نماز خواندیم و به آرامش نرسیدیم، چه؟ مگر می‌شود؟ این چه نمازی است که ما را به آرامش نرساند؟ این چه خدایی است که ما را به آرامش نرساند؟ با خدا باشیم، یعنی آرامش داریم. مثل اینکه بگوییم آقا، عسل خوردم، ولی لبم شیرین نشد.

میوه آرامش و اضطراب

اولین اثر آرامش امید است و اولین اثر اضطراب ناامیدی است. چرا؟ چون وقتی انسان آرام شد، تازه مجال فکر کردن پیدا می‌کند. ذهنی که درگیر طوفان اضطراب است نمی‌تواند آینده را درست ببیند؛ فقط خطر می‌بیند، فقط تهدید. اما وقتی آرام شدی، می‌توانی راه پیدا کنی، می‌توانی چراغ‌هایی را که هنوز روشن‌اند ببینی. آدم آرام حتماً امیدوار می‌شود. چرا؟ چرا؟ چون وقتی ذهن آرام شد، می‌تواند واقعیات را دقیق‌تر ببیند و درست‌تر تحلیل کند. آرامش یعنی ذهن از آشفتگی و شتاب‌زدگی فاصله می‌گیرد و همین باعث می‌شود انسان راه‌های ممکن را تشخیص دهد. امید نتیجه دیدن راه حل‌هاست. کسی که آرام است می‌تواند ضعف و قدرت خودش را بشناسد، شرایط را درک کند و بفهمد که «این پایان راه نیست».

دانش‌آموزی را تصور کنید که در جلسه کنکور برگه امتحان را نگاه می‌کند و اولش چند سؤال سخت می‌بیند. اگر آرام باشد، نفس عمیق می‌کشد، بقیه سؤالات را مرور می‌کند، از آسان‌ترها شروع می‌کند، ذهنش به تدریج راه می‌افتد و کم‌کم اعتماد به نفس پیدا می‌کند و امید در او زنده می‌شود. چون آرام بوده،

توانسته است راه حل را پیدا کند؛ حتی اگر اولش شرایط سخت به نظر برسد. اما در مقابلش، اولین میوه تلخ اضطراب ناامیدی است. اضطراب یعنی ذهنی که مدام از شکست می ترسد، مدام آینده را سیاه می بیند، مدام دنبال پایان کار می گردد. چنین ذهنی به زودی به این نتیجه می رسد که «دیگر نمی شود». ناامیدی همیشه فرزند اضطراب است. ذهن مضطرب همه چیز را بن بست می بیند، حتی اگر راهی وجود داشته باشد.

همان دانش آموز که مثالش را زدیم اگر با اضطراب وارد جلسه شود و همان ابتدا با چند سؤال سخت روبه رو شود، ممکن است ذهنش قفل کند. دستش بلرزد، عرق کند، و باینکه ممکن است چند سؤال ساده هم در برگه باشد، دیگر نمی تواند آن ها را تشخیص دهد. اضطرابش نمی گذارد منطقی فکر کند. در نتیجه، امیدش را از دست می دهد و حتی پیش از تمام کردن امتحان، خودش را بازنده می بیند.

در جامعه، وقتی دشمن تهدید می کند، اگر مردم آرامش داشته باشند و به توان داخلی و قدرت رهبری کشورشان ایمان داشته باشند، با تدبیر عمل می کنند، دچار هراس و آشوب نمی شوند و در تصمیم گیری هایشان انسجام دارند. این آرامش امید را زنده نگه می دارد و باعث می شود مردم بگویند: می توانیم عبور کنیم. فقط باید بایستیم.

در جنگ احزاب، که اوج سختی کار مسلمانان بود، وقتی دشمن هجوم برد، مسلمانان دو گروه شدند: بعضی اضطراب داشتند و ناامید بودند و بعضی آرامش داشتند و امیدوار بودند. خدا حال امیدواران را این طور توضیح می دهد: ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾^۱ [اما] مؤمنان وقتی لشکر احزاب را

دیدند، گفتند: "این همان است که خدا و رسولش به ما وعده داده، و خدا و رسولش راست گفته‌اند؛ و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود." اما اگر همین جامعه، بر اثر اخبار و شایعات یا ضعف در تحلیل، دچار اضطراب شود، ناامیدی همه‌گیر می‌شود. مردم شروع می‌کنند به انبار کردن کالا، بی‌اعتمادی به مسئولان، و حتی فرار از مسئولیت اجتماعی. در این حالت، دشمن هنوز اقدامی نکرده، اما جامعه از درون تضعیف شده و خودش را باخته است.

شما در داستان حضرت موسی علیه السلام اطمینان و امید را در اوج می‌بینید. وقتی دشمن در یک قدمی حضرت موسی علیه السلام بود، عده‌ای از اصحاب حضرت موسی علیه السلام چه گفتند؟ **«إِنَّا لَمُدْرَكُونَ»**^۱؛ کار ما تمام شده است. حضرت موسی علیه السلام چه پاسخی دادند؟ **«قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ»**^۲؛ یعنی هرگز! خدای من با من است. مرا راهنمایی می‌کند. چقدر در این جملات امید و آرامش هست! چرا؟ وضعیت، وضعیت خطرناکی است. چون سیم حضرت موسی علیه السلام وصل به خداست. این معنای دقیق این آیه است که فرمود: **«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»**^۳. نه اینکه من در خانه نشسته باشم، بعد ذکر خدا را بگویم و قلبم آرام بشود. نه اصل این قصه مال میدان مبارزه و امتحانات اجتماعی خدا از جامعه است. آنجاست که حد و اندازه تکیه زدن به خدا و آرام شدن و ناامید نشدن معلوم می‌شود.

تلقی آرامش و امید از شهدا

چرا آدم وقتی پیش شهدا می‌رود به آرامش و امید می‌رسد؟ اضطراب و غمش

۱. شعراء، ۶۱.

۲. شعراء، ۶۲.

۳. رعد، ۲۸.

از بین می‌رود؟ چون سیم شهدا به خدا وصل شده است. فرمود: ﴿وَلَا تَحْزَبْنَ﴾^۱ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا؛^۱ این محاسبه غلطی است که گمان کنی کسی که در راه خدا کشته می‌شود مرده است. یکی از جاهایی که خدا محاسبات ما را عوض می‌کند در این آیه در مسئله شهادت است. ما اکثراً دچار یک خطای محاسباتی درباره شهادت هستیم. آن خطای محاسباتی چیست؟ آن خطای محاسباتی این است که ما شهادت را مساوی با مرگ می‌دانیم، درحالی که در محاسبات واقعی، شهادت بیشتر با زندگی در ارتباط است تا با مرگ. این را باید با صدای بلند بگوییم. شهادت مرگ نیست، بلکه زندگی است. شهید نوعی زندگی را انتخاب می‌کند، هم قبل از شهادتش، هم بعد از شهادتش. دیگر اینکه شهادت انتخابی است، نه اتفاقی. باید یک مدل زندگی را انتخاب کنیم تا به مقام شهادت برسیم. جایزه‌مان هم پس از شهادت رسیدن به یک زندگی برتر است. خطی که خدا درباره شهادت دنبال می‌کند زندگی است، زندگی است، زندگی است.

منطق انتخاب شهادت

مسئله این است: اول عقلانیت و منطق شهید و شهادت را ببینیم که شهید زندگی را انتخاب کرده، نه مرگ را و انتخاب کرده است، نه اینکه اتفاقی شهید شده باشد. چقدر انتخاب هوشمندانه، عقلانی و درستی. رفقا، شهدا بسیار باهوش بودند، زرنگ بودند. بچه زرنگش خوب است. شهدا بچه زرنگ این عالم اند. بچه زرنگ بودن کجای روایات ما آمده است؟ فرمودند: الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ عَاقِلٌ؛^۲ «مؤمن زرنگ و عاقل است.» زرنگی به این است که تو بتوانی عاقلانه برترین انتخاب را داشته باشی. برترین انتخاب مرگ است یا زندگی؟ زندگی.

۱. آل عمران، ۱۶۹.

۲. غر الحکم، ص ۴۴، ح ۶۴۲.

چگونه به زندگی برسیم؟ با شهادت. البته اینکه چگونه زندگی کنیم تا به شهادت برسیم مسئله بعدی است. فعلاً باید نگاهمان را به مسئله شهادت درست کنیم و از خطای محاسباتی درباره شهادت نجات یابیم.

چگونه خودمان را به این نقطه محاسباتی برسانیم؟ بسیار سخت است. رابطه شهادت را با زندگی ببینیم، نه با مرگ. خدا سعی می‌کند در این آیه شریفه نوع نگاهمان به شهادت و شهید را تغییر دهد. شهادت و شهید را این‌گونه معرفی می‌کند؛ یعنی می‌خواهد نوع نگاه ما را تغییر دهد. بعد می‌فرماید: «بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛^۱ اولاً این‌ها زنده‌اند، ثانیاً پیش خدا رزق و روزی می‌خورند.

آقا، سید حسن نصرالله زنده است؟ سید حسن نصرالله زنده است. چقدر نگاه دقیقی است. چه کسی زنده است؟ چه کسی مرده است؟ بعضی انسان‌ها همین الان مرده‌اند؛ مردگانی میان مردم. رهبر انقلاب تأکید دارند که برخی افراد، گرچه جسمشان در گذشته، روح و فکرشان همچنان زنده و فعال است و راهشان ادامه دارد. نمونه این‌ها سید حسن نصرالله و شهید سنوارند که با وجود رفتن جسمشان، تأثیر و حضور معنوی‌شان در عرصه وجود باقی مانده و همچنان الهام‌بخش و زنده‌اند. درواقع، زنده بودن فقط به جسم محدود نمی‌شود، بلکه به استمرار روح و اندیشه است.

زندگی می‌خواهیم، باید شهید شویم. مرده باد زندگی ای که شهادت ندارد. آن دیگر زندگی نیست، مردگی است. شهید مرگ را انتخاب نمی‌کند، بلکه نوعی زندگی را انتخاب می‌کند؛ هم پیش از شهادتش، هم پس از شهادتش. بعد حضرت امام علیه السلام حال شهدا را به حال مست‌ها تشبیه می‌کنند. عجیب است. می‌فرمایند: «شهدا در قهقهه مستانه‌شان و در شادی وصولشان

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ؛ واز "نفوس مطمئنه ای" هستند که مورد خطاب فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَاذْخُلِي جَنَّتِي پروردگارند. اینجا صحبت عشق است و عشق؛ و قلم در ترسیمش بر خود می شکافد.^۱ پس، شهدا زنده اند، روزی می خورند، شادند. نگاهت را با نگاه خدا به شهدا تنظیم کن. البته اشکالی ندارد برای دوری از آن ها گریه کنی، ولی حواست باشد. شهدا از دست نرفته اند، بلکه سود کردند و غرق سرور و شادی اند.

ترس و غم؛ هر دو ممنوع!

خدا در ادامه می فرماید شهدا یک خبر خوشحال کننده برای شما دارند: ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲؛ نه بترسید و نه غصه بخورید. جای ما خوب است. جای شما هم پیش ما خالی است.

در آیات کریمه قرآن، دوازده مرتبه این عبارت تکرار شده است. انکار آدم ها این نکته را بسیار خوب می فهمند و خدا با همین زبانی که انسان ها می فهمند با ایشان صحبت می فرماید: ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.^۳ این ها نه می ترسند و نه غمگین می شوند. حال خوب دو رکن اساسی دارد: یکی نداشتن ترس و نگرانی بیجا، و دیگری هم «نداشتن غم». دو چیز هم حال آدم را بد می کند: نگرانی درباره آینده و غصه خوردن راجع به گذشته. خداوند متعال مدام این شاخص را هم درباره دنیا هم دربار آخرت ذکر فرموده است.

۱. بیانات امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۶۷/۷/۸، دسترسی در:

<https://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh-imam-khomeini/vol/21/page/147>.

۲. آل عمران، ۱۷۰.

۳. یونس، ۶۲.

ما معادله قدرت در جهان را تغییر دادیم

امروز روز امیدواری است نه روز ناامیدی. چرا باید امیدوار باشیم؟ یکی از علائم این امیدواری این است ما معادله قدرت را در جهان تغییر دادیم. مردم ما اگر به ابعاد سیاسی در طیف کلان و در ابعاد بین‌المللی و منطقه‌ای نگاه نکنند، خود این امیدافزاست. ما امروز بیش از هر روزی در روزهای قبل از انقلاب و در طول انقلاب، در معادلات قدرت در جهان، جای پای محکم‌تری داریم. این را نباید از نظر دور برداریم. هر کشوری اگر این قدرت موشکی ما را داشت، تا سال‌ها برای آن جشن‌های محلی و منطقه‌ای و ملی برگزار می‌کرد. آن قدر حال مردم را با انرژی حضور در معادلات قدرت در جهان خوب می‌کرد که مردم بسیاری از مشکلات را فراموش کنند، ولی قدرت تبلیغاتی ما متأسفانه ضعیف است. این را ما باید در نظر بگیریم.

حضرت امام علیه السلام می‌فرمایند: «مسلمانان باید بدانند تا زمانی که تعادل قوا در جهان به نفع آنان برقرار نشود، همیشه منافع بیگانگان بر منافع آنان مقدم می‌شود.»^۱ ببینید امام به چه موضوعی توجه دارند. ما باید امروز به امام بگوییم که داریم این معادله قدرت را به نفع خودمان تغییر می‌دهیم؛ یعنی ما کاملاً واقع‌بینانه این پیشرفت را تا حالا داشتیم و هیچ مانعی هم برای آینده پیشرفت‌مان وجود ندارد. البته این باید تبدیل شود به نان سر سفره مردم و قطعاً خواهد شد؛ یعنی همین قدرت موشکی هم به مرور تبدیل می‌شود.

یکی دیگر از جایگاه‌های امید ما همین راهی است که تاکنون در به دست آوردن قدرت طی کرده‌ایم و هیچ مانعی هم نداریم که این قدرت افزایش پیدا کند. کدام کشور در جهان هست که در همه کشورهای اطرافش،

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۸۳.

فداییان مسلح سازمان دهی شده برای مرام آن کشور داشته باشد؟ آیا ناتو این جور است؟ ناتو با بوروکراسی منحوسی که دارد در نظام سرمایه داری غرب تعریف شده و مثل خانه عنکبوت است؛ یعنی فروریختنش این قدر به سادگی رخ خواهد داد که حد ندارد، ولی این قدرتی که در منطقه ما توسط نیروهای مقاومت شکل گرفته است شکننده نیست.

پس، ببینید این ها پایگاه های امید ماست. ما داریم تمدنی را بنا می نهیم. ما در حال ساختن کشتی نوح هستیم؛ کشتی نوح وقتی داشت ساخته می شد بسیاری می گفتند این چه فایده ای دارد؟ وقتی که طوفان آمد، معلوم شد فایده این کشتی چه بود. بله، ممکن است بسیاری از این اقدامات نوح وارانۀ امروز خوب دیده نشود، ولی فردا ثمره خودش را نشان خواهد داد و هوشمندان جامعه می توانند این فردا را نشان بدهند. این همان فردایی است که رهبر انقلاب می بینند و لذا امیدوارند. یک نگاه واقعی و کاملاً دقیق دارد صورت می گیرد.^۱

حرم حسین و اندوه؟!

ناامیدی بر اثر نگرانی درباره آینده پیش می آید. ما آینده روشنی داریم. زیرساخت های تمدنی خودمان را گام به گام مهیا کرده ایم. آثارش هم در منطقه مشخص شده است. پیام شهدا به ما این است که رفقا، یأس را بکشید پیش از اینکه یأس شما را بکشد. چرا غم و غصه؟ چرا نگرانی از آینده؟ سیدالشهدا (علیه السلام) بیشتر این حال را به آدم منتقل می کنند و به آدم می فهمانند که باید بی خیال غم و غصه شویم. خود سیدالشهدا (علیه السلام) فرمودند: **أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ قُتِلْتُ مَكْرُوبًا وَ حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ قَطُّ إِلَّا رَدَّهَ اللَّهُ وَ أَقْلَبَهُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا**.^۲

۱. علیرضا پناهیان، دسترسی در: <http://panahian.ir/post/7858>.

۲. کامل الزیارات، ص ۱۰۹.

امام حسین علیه السلام در این روایت خود را «قتیل العبره» می نامند؛ یعنی شهیدی که اشک چشم ها برای او همیشه جاری خواهد بود. بعد می فرمایند: قَتِلْتُ مَكْرُوبًا؛ من در حالی شهید شدم که اندوه و غصه فراوانی داشتم. این غصه برای خودشان نبود. ایشان هر لحظه مشتاق شهادت بودند. غصه دار زینب بودند،... غصه دار رقیه بودند. ... بعد فرمودند اما هیچ غصه داری پیش من نمی آید، مگر اینکه خدا غمش را از دلش برطرف کند و او را با شادی به سوی خانواده اش بازگرداند.

رفقا، دیده اید می رویم کربلا هر قدر می خواهیم گریه کنیم نمی توانیم، انگاری هیچ غصه ای نداریم. شاید اثر این روایت باشد. تمام غصه ها را اباعبدالله الحسین علیه السلام برای خودشان برداشتند تا ما راحت زیارت کنیم؛ اما راحت بدون امام زمانمان زندگی نکنیم.

شب عاشورا شب آرامش

شب عاشورا شب شکست نبود؛ شب آرامش بود؛ گویی شب پیش از یک پیروزی بزرگ است، نه یک فاجعه. یاران خاص اباعبدالله الحسین علیه السلام در خیمه گاه اهل بیت ناامید نبودند. از میان این یاران خاص، کسی اضطراب نداشت. حتی نقل است در شب عاشورا بریر شور و شمع خاصی داشت؛ طوری که با اصحاب مزاح می کرد؛ آن قدر که عبدالرحمن بن عبد به او گفت: «الان وقت مزاح نیست»؛ اما بریر در پاسخ او گفت: «به خدا قسم، تمام بستگان من می دانند که هرگز اهل شوخی و مزاح نبوده ام، ولی الان از آینده خوشحالم.»^۱ چرا؟ چون آن ها خوب فهمیده بودند که شهید نمی میرد.

۱. فَلَمَّا كَانَ الْعَدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنَ علیه السلام بِفُسْطَاطِهِ فَضْرِبَ، وَأَمَرَ بِجَفْنَةٍ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ، وَجَعَلَ فِيهَا نَوْرَةً، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِيَ. فَرَوَى أَنَّ بُرَيْرَ بْنَ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيَّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ

شهید فقط از زمینی که تاریک است به جایی می رود که نورش بیشتر است. البته بعضی دلشان قدری تکانه داشت. حضرت به آن ها فرمودند: صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَّةِ الْوَاسِعَةِ وَالتَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سَجْنٍ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لَأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سَجْنٍ وَعَذَابٍ! یعنی ای فرزندان بزرگواران، صبر پیشه کنید. این خطاب، توأم با عزت است. امام با واژه «بنی الکرام» اول به اصحابشان عزت می بخشند تا در آن فضای پرمخاطره، به جای فروپاشی روحی، سربلند بایستند. بعد می فرمایند: مرگ فقط پل است، پلی که شما را از رنج و سختی، به بهشت وسیع و نعمت های ماندگار می برد. درواقع، حضرت با یک تصویر واضح، مفهوم مرگ را برایشان ساده و شیرین می کنند. مرگ رانه پایان، بلکه گذرگاه می نامند، پلی که یک سویش زندان است و سوی دیگرش کاخ. سپس، ادامه می دهند: کدامتان از این بدش می آید که از زندان به کاخ منتقل شود؟! این سؤال، هم تحریک کننده امید است، هم روشنگر واقعیت. حضرت این گونه اضطراب را در دل یارانشان خاموش می کنند و مسیر آینده را به آن ها نشان می دهند.

در نقطه مقابل می فرمایند: اما برای دشمنانتان، مرگ یعنی خروج از قصر به سمت زندان و عذاب؛ یعنی مرگ برای شما آغاز رهایی است و برای آن ها شروع سقوط. امام با این سخن «آرامش در اضطراب» را تعلیم می دهند.

الْأَنْصَارِيُّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيُظْلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ، أَتَضْحَكُ؟! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضَحِكٍ وَلَا بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلًا وَلَا شَتَابًا، وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِبْشَارًا بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ، قَوْلَ اللَّهِ، مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا نُعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ نَعَانِقُ الْحَوْرَ الْعَيْنِ (الملهوف، ص ۱۵۴).

قرآن گفته بود و امام حسین علیه السلام آن شب آن را زندگی کردند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾؛ اگمان نکنید شهدا
مرده‌اند. نه، زنده‌اند. دارند روزی می‌خورند؛ و فقط زنده نیستند؛ شادند؛
امیدوارند. رو به آینده دارند، نه پشت به گذشته. این یعنی چه؟ یعنی خط
امام حسین علیه السلام خط یأس نیست؛ یعنی شب عاشورا شب پیام است، نه فقط
اشک. پیام این است: ناامیدی ممنوع! حتی وقتی در محاصره‌ای، وقتی
دشمن تا دندان مسلح است، وقتی همه چیز ظاهراً تمام شده، باز هم امید
تمام نشده است.

امشب فقط غصه‌های اباعبدالله الحسین علیه السلام را مرور کنیم.



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!



وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

...﴿٣٤﴾ القصص ﴿٣٥﴾...

آغاز نهضتی که
به حکومت
جهانی
صالحان
می انجامد



قیام حسینی و قیام مهدوی

اگرچه امام حسین علیه السلام و امام پیروز، در امتداد یک خط تاریخی، قیامشان به پیروزی نهایی، یعنی ظهور بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف، ختم می شود. چه شباهت ها و تفاوت هایی بین قیام حسینی و قیام مهدوی هست؟ هر دو امام پیروزند، اما یکی از آنان غریب ماندند، اما امام دیگر قرار است به قدرت برسند.

باید قیام امام حسین علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را با یکدیگر مقایسه کنیم تا قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بهتر بشناسیم. حرکت مهدوی تفاوت هایی اساسی با حرکت حسینی دارد. یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم از جهت رفتار، موقعیت و مسئولیت با اصحاب امام حسین علیه السلام تفاوت هایی دارند. این مقایسه تفاوت ها و تشابه هایی را به ما نشان می دهد که معرفت افزا و گره گشاست.

در قیام حسینی، یاران حضرت باید در دفاع از ایشان از جان خود می گذشتند، اما در رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ما چرا فقط از جان گذشتن نیست. شاید آدم بتواند راحت از جان بگذرد، ولی گاهی ممکن است نتواند از دنیا بگذرد. باید پای رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت کنیم و اداره کنندگان عالم

باشویم. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فدایی‌های زیادی دارند که در راه دفاع از حضرت سختی بکشند، اما اگر حضرت به ما مقام اجتماعی دادند و مسئولیت سپردند، آیا می‌توانیم انجام بدهیم؟ آیا مسئولان ما در حد و اندازه اصحاب برجسته امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اند یا نه؟ هر قدر این‌ها به اصحاب حضرت شبیه‌تر باشند، همان قدر به ظهور حضرت نزدیک شده‌ایم.

قیام حسینی برای نگه داشتن نام و راه اسلام بود، ولی قیام مهدوی برای استقرار و حاکمیت اسلام است. امام حسین علیه السلام برای حفظ حداقلی از دین قیام کردند تا این دین به نسل‌های بعد برسد، ولی قیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای پاک کردن جهان از هرگونه ظلم است. پس، یارانی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌خواهند تفاوت‌هایی با یاران امام حسین علیه السلام دارند.

الان باید خودمان را برای زندگی مهدوی آماده کنیم نه شهادت حسینی. در عاشورا اصحاب امام حسین علیه السلام گفتند اجازه بدهید خودمان را فدای شما کنیم؛ اما امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای شهادت فدایی نمی‌خواهند، بلکه در عرصه زندگی فدایی می‌خواهند؛ همان‌طور که عرصه اربعین فدایی لازم داشت تا اربعین شکل بگیرد. آیا میلیون‌ها زائر غذا نمی‌خواهند؟ چه کسی باید این خیمه‌ها را بنا کند و تدارک زائران را انجام بدهد؟ مگر این‌ها آمدند شهید بشوند؟ این‌ها می‌خواهند در این سفر زندگی کنند.

یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام خودشان را برای شهادت آماده کردند و شهید شدند، ولی قیام مهدوی شهید نمی‌خواهد؛ رئیس می‌خواهد.^۱ قرآن می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.^۲ این

۱. علیرضا پناهیان، «آغاز مسیر پیاده‌روی اربعین از جوار مسجد سهله»، دسترسی در:

<http://panahian.ir/post/7781>.

آیه مشهوری است و همه می دانید که این آیه درباره ظهور و آخرالزمان و درواقع درباره حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه است. می فرماید: ما اراده کردیم منت بگذاریم بر مستضعفان و می خواهیم آن ها را امامان زمین، رؤسا و فرماندهان زمین قرار بدهیم و می خواهیم آن ها را وارث ثروت و مکتب زمین کنیم.

مستضعفان، وارثان قدرت و ثروت

معنای آیه این نیست که ما می خواهیم فقط مستضعفان زمین را نجات بدهیم؛ یعنی امامی برایشان بفرستیم که نجات پیدا کنند؛ یعنی آن ها قبلاً مستضعفان طاعوت بودند، ولی الان دیگر مستضعفان امام زمان اند و کسی هم به آن ها ظلم نمی کند. قرآن دارد یک چیز دیگری بیان می کند. می فرماید: ما می خواهیم بر مستضعفان منت بگذاریم و دو ویژگی به این مستضعفان بدهیم: یکی اینکه آن ها را امام قرار بدهیم؛ می خواهیم «ائم» بشوند؛ یعنی مدیران زمین، فرماندهان زمین و اداره کنندگان زمین بشوند، نه اینکه فقط نجاتشان بدهیم. بعد از «وَجَعَلَهُمْ أئِمَّةً»^۱ می فرماید: «وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۲. دوباره «نَجْعَلَهُمْ» را تکرار می کند. این یعنی تأکید. خداوند می تواند بفرماید: نَجْعَلَهُمْ أئِمَّةً وَالْوَارِثِينَ؛ «من آن ها را امامان زمین و وارثان زمین قرار می دهم»؛ اما وقتی دوباره «نَجْعَلَهُمْ» را تکرار می کند، معنایش چیست؟ یعنی من می خواهم دو کار با شما مستضعفان انجام بدهم: یکی اینکه می خواهم شما را امامان زمین قرار بدهم و دیگر اینکه می خواهم شما را وارثین زمین قرار بدهم. البته یک کار سومی هم هست که طبیعتاً اتفاق می افتد و آن نجات مستضعفان است و اصلاً خداوند در این آیه از آن حرف نزده است؛

۱. قصص، ۵.

۲. قصص، ۵.

چون معلوم است که این نجات هم اتفاق می افتد و پس از نجات دادن، دو اتفاق دیگر می افتد. وارثین یعنی چه؟ یعنی وارثین قدرت و ثروت! یعنی می خواهیم مستضعفان را وارث قدرت و ثروت زمین قرار بدهیم.

علامه طباطبائی رحمته الله علیه ذیل آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱ می فرماید: «منظور از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود، و این برکات یا دنیایی است که برمی گردد به تمتع صالحان از حیات دنیوی.»^۲

بنی اسرائیل، مستضعفان بی ظرفیت

پس، خداوند متعال می خواهد مستضعفان را در جریان ظهور وارثان زمین و ائمه زمین قرار دهد. در اینجا چند سؤال مطرح می شود: یکی اینکه آیا بدون آماده شدن و ظرفیت یافتن، صحیح است که مستضعفان وارثان زمین و ائمه قرار گیرند؟ آیا درست است که کسی که ظرفیت ندارد «ائمه» و «وارث زمین» شود؟ آیا این معقول است؟

در اینجا فقط یک مثال عرض می کنم: «بنی اسرائیل» مستضعفانی بودند که ظرفیت نداشتند. حضرت موسی علیه السلام نجاتشان دادند و از آسمان برایشان نعمت بارید، دشمنانشان هم در جا نابود شدند، اما بعدش چه شد؟ همین که حضرت موسی بن عمران علیه السلام چند روز از پیششان رفتند، بلافاصله گوساله پرست شدند. این قدر بی ظرفیت بودند. پس، آن همه معجزات الهی چه شد؟

خدا دشمنان بنی اسرائیل را یک شبه بدون جنگیدن نابود کرد؛ آن هم جلو چشم خودشان. از آسمان به صورت سلف سرویس برایشان غذا می آمد. چشمه

۱. انبیاء، ۱۰۵.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

آب در بیابان برایشان باز می شد. دوازده چشمه برای آن ها به صورت معجزه باز می شد و می جوشید.^۱ این ها قصه های قرآن است؛ افسانه نیست. خدایا، چرا این ها را در قرآن برای ما بازگو می کنی؟ می فرماید: ببین من برای این ها چه کار کردم. اما شما گمان می کنید این ها آدم شدند؟ ببین چقدر بی ظرفیت بودند. می خواستم آنان را ائمه و وارثان زمین قرار بدهم، اما نابود شدند.

پیش از ظهور، میدان کسب ظرفیت

در آخر الزمان که خدا می خواهد آخرین امام را بفرستد، باید چه کار کنیم؟ باید دانه دانه دشمنان را از سر راه برداریم تا آقایمان بیایند. طبق روایت، امام باقر (ع) دستشان را به پیشانی شان کشیدند و فرمودند: تا وقتی که عرق و خون بسته شده را از پیشانی خود پاک نکنید (کنایه از سختی شرایط جنگ است؛ یعنی در معرکه نبرد فرصت نکنید صورت خود را بشویید...)، تا این زحمات را پشت سر نگذارید، ظهور اتفاق نخواهد افتاد.^۲

این زحمات های پیش از ظهور برای چیست؟ برای اینکه ظرفیت پیدا کنیم. الان در مملکت ما چرا مسئولان بعضاً خراب از آب درمی آیند؟ باید به ظرفیتی برسیم؛ مثلاً قدر مسئول خوب را دانستن، مسئول خوب را از مسئول بد تشخیص دادن، حساس بودن در برابر مسئولان جامعه.

ما باید آمادگی پیدا کنیم. مستضعفان اگر می خواهند ائمه زمین و وارثان

۱. «فَانْتَبَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرِيقَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهُمُ الْقَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ

النَّمْلَ وَالسَّلٰوَى» (اعراف، ۱۶۰).

۲. اِنَّهُمْ يَقُولُوْنَ اِنَّ الْمُهْدٰى لَوْ قَامَ لَاَسْتَقَامَتْ لَهُ الْاُمُوْرُ عَفُوًّا وَلَا يُهْرِيقُ مِحْجَمَةً دَمٍ. فَقَالَ:

كَلًّا وَ الَّذِیْ نَفْسِیْ بِيَدِهِ لَوْ اَسْتَقَامَتْ لِاَحَدٍ عَفُوًّا لَاَسْتَقَامَتْ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ حِيْنَ اُدْمِیْتُ رِبَاعِیْنَهُ وَ شَجَّ فِی وَجْهِهِ. كَلَّا وَ الَّذِیْ نَفْسِیْ بِيَدِهِ حَتّٰی نَنْسَحَ نَحْنُ وَ اَنْتُمْ الْعَرَقُ وَ الْعَلَقُ ثُمَّ مَسَحَ جَبْهَتَهُ (الغیبه نعمانی، ص ۲۸۳، ۲۸۴).

زمین شوند، باید به این ظرفیت برسند که وقتی سفره غنائم برایشان پهن شد، سرِ همدیگر را نبرند. باید بتوانند با غنائم و ثروت‌هایی که در زمین هست و خدا می‌خواهد به مستضعفان بدهد درست برخورد کنند. اگر کسی ثروتمند شد، بی دلیل به او فحش ندهند و کسانی که ثروتمند شدند نگذارند فقیر در جامعه باقی بماند. البته کسی هم از راه نامشروع ثروتمند نشود.

در خودت ظرفیت به ارث بردن زمین را ایجاد کن

خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۱ «ما می‌خواهیم مستضعفان را امامان و وارثان زمین قرار دهیم.» مستضعفانی که می‌خواهند امامان و وارثان زمین قرار بگیرند باید زمینه و ظرفیت داشته باشند؛ چون قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲ «خداوند متعال سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آن‌ها ابتدا خودشان سرنوشت خود را تغییر دهند و برای تغییر سرنوشت خودشان اقدام کنند.» نتیجه این دو آیه این می‌شود: ای مستضعفانی که خدا می‌خواهد شما را ائمه و وارثان زمین قرار دهد، خودتان هم برای بیرون آمدن از فرهنگ استضعاف قیام کنید. اصلاً فلسفه جمهوری اسلامی همین است. حضرت امام علیه السلام این کلمه مستضعفان را از قرآن گرفتند و در ادبیات سیاسی جامعه جاری کردند. این قیام مستضعفان ضد مستکبران است. در طول مدتی که تا ظهور مانده است، که ان شاء الله به واسطه لیاقت پیدا کردن این امت نزدیک شود، مستضعفان باید زمینه و ظرفیت ائمه شدن و وارثان زمین شدن را در خود ایجاد کنند.

۱. قصص، ۵.

۲. رعد، ۱۱.

دو شرط برای خروج از استضعاف

برای اینکه مستضعفان از حالت استضعاف درآیند، دو شرط وجود دارد: یک شرط این است که زندگی مستضعفان به سبک زندگی درست اسلامی باشد؛ شرط دیگر این است که مدیران جامعه مستضعفان مدیران لایق و شایسته‌ای باشند.

در جامعه دینی هر دوروی این سکه باید در اوج سلامت و صحت و خوبی باشد: یکی اینکه مردم چگونه زندگی می‌کنند؟ مردم طوری زندگی نکنند که بشود آن‌ها را به سادگی به بردگی کشید؛ دوم اینکه مدیران جامعه طوری زندگی نکنند که به سمت طواغیت بروند.

ما سبک زندگی خودمان را به ویژه در زمینه «معیشت» تغییر دهیم. این استضعاف وقتی از بین می‌رود که مستضعفان تلاش برای معیشتشان را با هم انجام دهند. به سبب ایمانی که بینشان هست به هم اعتماد کنند و به دلیل دین‌داری‌شان به هم خیانت نکنند.

اگر مستضعفان هریک به تنهایی بروند پولدار بشوند، این همان نظام سرمایه‌داری می‌شود. مستضعفان در چه صورتی نه مستکبر می‌شوند نه در استضعاف باقی می‌مانند؟ وقتی که مؤمنان و هیئتی‌ها و مسجدی‌ها با هم جمع بشوند و معیشت خود را نجات دهند. این جزئی از بی‌ایمانی ماست که به هم اعتماد نکنیم و با هم کار نکنیم؛ همچنان که جزئی از بی‌دینی ماست اگر کار نکنیم.

امروز وقت تمرین است

اینکه مستضعفان بناست وارثان و ائمه شوند یعنی باید ظرفیتش را پیش از ظهور پیدا کنند. الان زمان تمرین ائمه شدن و وارثین شدن است. در

جریان این تمرین، اولاً مردم باید زندگی درستی داشته باشند تا طاغوت درست نکنند. اگر از اموالمان به صورت گروهی و تعاونی استفاده کنیم، جلو رانت خواری را خواهیم گرفت. این بهترین راه جلوگیری از رانت خواری است؛ همان چیزی که رهبر انقلاب می فرماید: «اقتصاد باید مردمی باشد» و اخیراً هم فرمودند: «کسی که کارآفرینی می کند رزمنده راه خداست.»

قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾.^۱ خُب، ما الان باید چه چیزی را تغییر بدهیم؟ باید تکان بخوریم و از حالت استضعاف درآییم. جامعه ما نباید جامعه مستضعفان باشد. البته معلوم است که نباید جامعه مستکبران هم باشد.

دیدید که وقتی یک دانه از قایق هایشان را گرفتیم و یک دانه پرنده شان را زدیم، جهان به ما تواضع کرد. بله، مستضعفان باید این ظرفیت و قدرت را پیدا کنند و بتوانند از خودشان دفاع کنند. بنابراین، دورکن لازم است برای اینکه جامعه از استضعاف دربیاید.

رهبر جامعه ما رهبر دینی و فقیه است. چرا ایشان از جوانانی که موشک می ساختند درخواست کردند که موشک های نقطه زن بسازند؟ برای اینکه این آیه محقق شود: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾.^۲ رهبر دینی طبیعتاً باید به تحقق این آیه ها کمک کند. رهبر دینی مگر فقط باید نماز یاد بدهد؟! چرا رهبر دینی حدود ده سال است که اسامی سال ها را اسامی اقتصادی گذاشته اند؟ چرا تأکید بر اقتصاد مقاومتی دارند؟ چون رهبر دینی باید جامعه را رهبری کند تا از استضعاف دربیاید؛ چون دین می خواهد که ما از استضعاف دربیاییم.

برای اینکه از این استضعاف دربیاییم، دو رکن لازم است: یکی اینکه مردم باید معیشتشان درست شود؛ دوم اینکه مدیران جامعه باید مدیریتشان اصلاح شود.^۱

اقتصاد مقاومتی، طرح کلی خروج از استضعاف

در آخرالزمان، مستضعفان قوی می شوند؛ اما چگونه قوی می شوند؟ چگونه وارث زمین می شوند؟ آیا آن ها در نهایت ضعف و بدون اینکه عرضه و توانی برای گرفتن حق خودشان پیدا کنند، وارث می شوند؟! اینکه غیرمعقول است. اینکه مستضعفان وارث زمین می شوند یعنی دست از استضعافشان برمی دارند؛ یعنی قوی می شوند. بنا نیست یک مولای قوی با ۳۱۳ نفر آدم قوی بیاید و یک مشت آدم ضعیف را سرپرستی کند. این تصور غلطی از مهدویت و ظهور است.

سبک زندگی ما باید به گونه ای باشد که آدم هایی قوی بشویم. قدرت و قوت مستضعفان باید از نظر روحی و فکری و فرهنگی و اقتصادی باشد. الان طرح کلی «از استضعاف درآمدن» در عرصه اقتصادی همان «اقتصاد مقاومتی» است. اقتصاد مقاومتی می گوید جامعه باید از نظر اقتصادی این قدر مقاوم باشد تا به آن صدمه نخورد.

اقتصاد مقاومتی یعنی اقتصاد مردمی

اقتصاد مقاومتی در یک جمله یعنی اقتصاد مردمی شود؛ حالا در این عرصه طاغوتگری چیست؟ یک جلوه اش می تواند تصدی گری دولت در اداره امور جامعه باشد.

۱. علیرضا پناهیان، «آمدگی برای ظهور؛ اصلاح مدیریت در خانواده و جامعه»، دسترسی در:

برای اینکه اقتصاد مقاومتی شکل بگیرد، تصدی‌گری دولت باید کاهش پیدا کند و کارها مردمی بشود. اقتصاد مقاومتی یک شعار ارزشی نیست، بلکه عقلانیت است؛ برای اینکه در رقابت بتوانیم از پس اقتصادهای مستقل دنیا بریاییم. تا مستقل نشویم، قوی نمی‌شویم. الان کشورهای مستقل و قدرتمند دنیا همه اقتصاد مقاومتی دارند.

اقتصاد مردمی، کاهش رانت و دزدی

عدالت و مخالفت با ظلم چیز خوبی است، اما معنایش این نیست که همه‌اش دنبال گرفتن دزدها باشیم. به جای اینکه مدام دنبال این باشیم که «دزد» بگیریم، باید ساختارهایی داشته باشیم که دزد تولید نکند و امکان رانت‌ها را از بین ببرد. وقتی همه چیز دولتی باشد، فایده ندارد که بنشینیم و مدام بگوییم: «دولتمردها فساد نکنند.» اگر مردم در اقتصاد و در اداره کشور قوی شوند، دیگر بستر رانت‌خواری پدید نمی‌آید که بعداً مدام بخواهیم دزد بگیریم. جذاب‌ترین خبر برای افراد حزب‌اللهی عدالت‌خواه گرفتن دزد نیست، بلکه جذاب‌ترین خبر راه افتادن یک کارخانه یا مجوز گرفتن یک کارخانه است که الان متأسفانه کار بسیار سختی است.

مردم باید از نظر اقتصادی قوی شوند، وقتی مردم از نظر اقتصادی قوی بشوند، قسمتی از استضعاف از بین می‌رود. اگر تصدی‌گری دولت همین مقداری باشد که الان هست و اگر قانون کسب‌وکار همین قدر ضعیف باشد که الان هست، قوه قضائیه قوی‌تر از این نمی‌تواند از رانت‌خواری جلوگیری کند.

دنبال تقویت تولید باشیم

قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ... وَمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»؛^۱ «ای مؤمنان، آیا می‌خواهید من شما را دلالت کنم بر یک تجارتی که از عذاب الیم شما را نجات بدهد؟ ... در راه خدا با اموالتان و جان‌هایتان جهاد کنید.»

در جهاد اقتصادی هم صرفاً نباید دنبال این باشیم که دزد بگیریم، بلکه باید دنبال این باشیم که مولد باشیم. این اولویتش بالاتر است. مردم باید در اقتصاد مشارکت کنند. آیا دولت می‌گذارد؟ آیا قوانین و ساختارها اجازه می‌دهند؟ برخی می‌گویند: «دولت و قوانین از تولید و کسب و کار حمایت نمی‌کنند.» خُب، در این شرایط، باید همه ما قیام به حق انجام دهیم، و جهاد اقتصادی کنیم؛ کما اینکه قرآن می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَتَى وَفُرَادَى».^۲

خداوند می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛^۳ «ما پیامبران را فرستادیم و با آن‌ها کتاب و میزان (قوانین و قواعد) فرستادیم تا مردم خودشان عدالت را اجرا کنند.» نمی‌فرماید که «پیامبرها قسط را اجرا کنند». قسط امری مردمی است، عدالت مسئله‌ای مردمی است و باید خود مردم اجراش کنند. البته پیغمبر راهنمایی می‌کنند، قواعد و مقررات می‌آورند و انگیزه‌اش را ایجاد می‌کنند و در مقام ولایت، نظارت می‌کنند، اما قسط را خود مردم اجرا می‌کنند.

حضرت امام علیه السلام در سال ۱۳۴۱ فرمودند: «دولت باید طوری باشد که اگر شکست خورد، مردم عزا بگیرند و برای حفظش قیام کنند.»^۴ همچنین

۱. صف، ۱۰ و ۱۱.

۲. سبأ، ۴۶.

۳. حدید، ۲۵.

۴. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۷.

فرموده‌اند: «اگر جدا شدند، ملت از گرفتاری دولت خشنود می‌شود و مردم از مالیات و کار می‌دزدند؛ ولی هرگاه یکی باشند، مردم گلیم زیر پای خود را در مواقع لزوم می‌فروشند و به دولت می‌دهند تا رفع نیاز دولت بشود.»^۱

دلار نخرید

ایشان در سال ۱۳۵۸ فرمودند: «یکی از موجبات ضعف دول اسلامی این است که تفاهم بین دولت‌ها و ملت نیست. دولت خود را از مردم جدا کرده و مردم هم به دولت بدبین شده‌اند؛ و در نتیجه اگر دولتی مشکل اقتصادی داشته باشد، ملت در حل آن هیچ‌گونه همکاری نمی‌نماید. اگر دولت‌ها با ملت خود به درستی رفتار کنند، برای هیچ‌یک از آن‌ها مشکلی به وجود نمی‌آید.»^۲

اگر دولت به مردم بگوید «دلار نخرید»، آیا مردم گوش می‌کنند؟ درحالی‌که دولت باید بتواند بگوید «مردم، بیایید دلارهایتان را بفروشید تا قیمت دلار پایین بیاید»، دولت به مردم می‌گوید «برای یارانه ثبت‌نام نکنید»، همه ثبت‌نام می‌کنند. دلیلش چیست؟ وقتی مردم می‌بینند شما در شفافیت قراردادهای دولتی از کشور برادر و همسایه ما، افغانستان، عقب هستید، چگونه کمک کنند؟ وقتی در شفافیت بودجه هفتاد و پنجمین کشور جهانیم، چگونه کمک کنند؟

مردم را در تجارت، هم چون جنگ، شرکت دهید

امام علیه السلام می‌فرمایند: «وقتی که ملت جدا باشد از دولت و دولت هم بخواهد از ملت استفاده کند و بدو شد ملت را، دیکتاتوری پیش می‌آید... آن روزی که

۱. همان، ص ۱۲۳.

۲. همان، ج ۹، ص ۲۵۰.

شما احساس کردید که می خواهید فشار به مردم بیاورید، بدانید که دیکتاتور دارید می شوید. بدانید که مردم معلوم می شود از شما رو برگردانده اند. مادامی که مردم هستند و کمک دارند به شما می کنند، شما اگر مردم نبودند، نمی توانستید این جنگ را اداره بکنید.^۱

نیز می فرمایند: «مردم را در همه امور شرکت بدهیم. دولت به تنهایی نمی تواند که این بار بزرگی که الان به دوش این ملت هست بردارد... همان طوری که با شرکت مردم در این جنگ، شما بحمدالله پیروز شدید و پیروزتر هم خواهید شد، با شرکت این ها شما می توانید اداره کنید این کشور را. مردم را در امور شرکت بدهید، در تجارت شرکت بدهید، در همه امور شرکت بدهید، مردم را در فرهنگ شرکت بدهید، مدارس می که مردم می خواهند درست کنند کارشکنی نکنید برایشان. البته نظارت لازم است، انتقاد هم لازم است، لکن کارشکنی نکنید.»^۲

مسیر مردمی کردن نظام

در جهت مردمی کردن نظام خودمان، چند مرحله را طی کرده ایم: مرحله اول، به صورت مردمی یک نظام استکباری را ساقط کردیم؛ مرحله دوم، به صورت مردمی، مسئولان و نمایندگان خودمان را تعیین کردیم، صرف نظر از اینکه این ها خوب بودند یا بد. به هر حال، خودمان انتخاب کردیم. البته هرچه جلوتر می رویم، باید نحوه انتخاب هایمان را اصلاح کنیم تا انتخاب غلط نداشته باشیم.

باید مقدار عقل این آدم را بررسی کنیم که در مجلس شورای اسلامی بیانیه می خواند و می گوید: «علت مشکلات این است که از اول انقلاب با جهان درگیر شدیم؛ و الان باید فرمان دوم بگذاریم که درگیر باشیم یا نباشیم؟»

۱. همان، ج ۱۸، ص ۷۹.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۵۶.

آیا ما با جهان درگیر شدیم؟! این یکی از تهمت‌هایی بود که زمان امام علیه السلام بعضی به امام گفتند و امام علیه السلام آرزوی مرگ کردند. ما با جهان درگیر شدیم و مشکلات داریم یا قانون تجارت‌مان مال ۱۳۳۷ است؟ یا مقررات داخلی غیر صحیح و غیر شرعی تأمین اجتماعی برای تولید کار مشکل ایجاد می‌کند؟

دفاع با مردم، سازندگی با...؟

مرحله سوم اینکه به صورت مردمی رفتیم از مملکت خودمان دفاع کردیم. در مرحله بعد، باید به صورت مردمی، سازندگی می‌کردیم، ولی مردمی سازندگی نکردیم. سیستم‌ها زیاد اجازه ندادند که به صورت مردمی سازندگی کنیم. باید زندگی‌ای داشته باشیم، شهری داشته باشیم، آموزش و پرورش داشته باشیم که همه سراغ «قوی کردن اقتصاد از دل مردم» باشند. شاید لازم باشد آموزش و پرورش در این زمینه جلو بیفتد.

نقش نظارتی مردم و صدا و سیما در اقتصاد

صدا و سیما باید مدام به موانع کسب و کار بپردازد. نباید همه چیز را به قوه قضائیه سپرد. الان در جهان ۴۵ درصد فسادها را مردم کشف می‌کنند و ده درصد را نهادهای نظارتی؛ اما در کشور ما بیشتر کشف فساد به نهادهای نظارتی واگذار شده است. برای کشف فساد سیستم درستی تعریف نکرده‌ایم. در کشورهای دیگر معمولاً این کار را می‌کنند که جایزه می‌گذارند و می‌گویند: «هر کارمندی یا هر کارگری که یک دانه فساد در یک قرارداد دید، متناسب با مقدار آن فساد مالی و حجم قرارداد، به او پول می‌دهیم و اسمش را هم محفوظ نگاه می‌داریم تا از دست مجرمان امنیت داشته باشد.»

اگر کار اقتصادی نکنیم و ضعیف باشیم و فقط شعار مرگ بر اسرائیل سر بدهیم، چه فایده‌ای خواهد داشت؟ اگر ما ضعیف باقی بمانیم و دشمن در جنگ اقتصادی پیروز بشود، کربلاهای وحشتناک‌تری خواهیم داشت.^۱

باید اهل درک مدیریت باشیم

رکن دوم اینکه از استضعاف خارج شویم و بشویم وارث زمین این است که باید مدیریت مدیران جامعه اصلاح شود. طبق آیه «وَجَعَلَهُمُ آيَةً» شما می‌خواهید امام شوید، شما می‌خواهید مدیر شوید و می‌خواهید برای مدیریت، کفایت پیدا کنید. البته نه اینکه همه مدیر شوند. همه نمی‌توانند مدیر شوند، همه نمی‌توانند فرماندار شوند. در یک شهر، فقط یک نفر فرماندار می‌شود؛ ولی اگر همه کفایت فرمانداری داشته باشند، دیگر یک فرماندار در آن شهر نمی‌تواند گربه برقصد؛ چون همه این مردم خودشان واردند و فریب نمی‌خورند.

همه ما باید اهل مدیریت و اهل درک مدیریت باشیم تا هیچ مدیری سر ما را کلاه نگذارد. مستضعفان اگر می‌خواهند مستضعف نباشند، باید از جریان مدیریت خبر داشته باشند، به حدی که وقتی یک مدیر آمد و کار این‌ها را به دست گرفت، بگویند سر این‌ها را نمی‌شود کلاه گذاشت یا اگر این مدیر بخواهد یک تصمیم غلط بگیرد، از این مردم بترسد، نه اینکه با سلبریتی بازی و مسخره‌بازی و لودگی و تمسخر بخواهد جامعه را اداره کند.

حکومت بر مردم با فریب افکار عمومی در غرب

چرا در غرب با فریب افکار عمومی بر مردم حاکم می‌شوند؟ چون سازوکار مدیریت دست عموم مردم نیست و افکار عمومی برای آن‌ها ملعبه شده

۱. علیرضا پناهیان، «سبک زندگی، مؤثرتر از آگاهی و ایمان»، دسترسی در:

است. بسیاری از مردم اصلاً در خواب هم نمی بینند که بخواهند جای این مدیران و رؤسای غربی باشند. لذا حرفشان این است: یک لقمه بخور و نمیر به ما بدهید؛ ما به بقیه اش کاری نداریم.

در جامعه غربی این گونه است، اما در جامعه امام زمان (عج) مستضعفان «ائمه» می شوند، مستضعفان «وارثین» می شوند. این ها آیه های قرآن است؟ چرا به سمتش نمی رویم؟ همه باید اصول مدیریت را بلد باشند، در کودکستان ما، در دبستان ما، باید اصول مدیریت یاد داده بشود، باید این را همه بفهمند، همه مسئول بشوند و همه تبدیل بشوند به افرادی که مدیریت را تجربه کنند.

فهم مدیریت، شرط «ائمه» شدن

اگر مستضعفان می خواهند «ائمه» بشوند، همه باید استعداد مدیریت داشته باشند، باید فهم مدیریت داشته باشند، باید نطق مدیریت داشته باشند، باید ظرفیت مدیریت داشته باشند، به حدی که هریک از آنان را حضرت خواستند در صدر بگذارند، یکی از یکی لایق تر باشند. این جوری جامعه نجات پیدا می کند؛ و الا اگر همه پخمه و بی عرضه باشند و فقط دو-سه نفر خوب باشند، با این ها فرج حاصل نمی شود.

خدا ما را آفریده است که بزر نباشیم، نه اینکه بروهایی باشیم که از دست گرگ دریاییم و بیفتیم دست آدم؛ نه؛ خدا می خواهد همه ما را آدم حسابی بار بیاورد. آن وقت هریک از این آدم حسابی ها می گوید: «اگرچه من استعداد دارم صد تا کار دیگر انجام بدهم، الان نقشم این است که این کار را انجام بدهم؛ چون این به من تکلیف شده است؛ چون امام زمانم این را خواسته است.» تصور کنید این جوری زندگی چقدر لذت دارد.

ابا الفضل العباس (عج) این ظرفیت را داشتند که ریاست عالم را به دست

بگیرند، نه تنها فرماندهی سپاه اباعبدالله الحسین علیه السلام را؛ اما امام حسین علیه السلام به او فرمودند: «عباسم، برو آب بیاور.» حالا ببینید عباس در آن لحظه، چه احساس قشنگی داشتند.

نداشتن حب مقام، شرط فهم مدیریت

خدا ان شاء الله ما را جزو ائمه زمین قرار بدهد، بدون حب مقام، بدون طمع ورزیدن به ریاست پیدا کردن بر دیگران. با عشق به خاک پای دیگران بودن، خدا این استعداد را به ما بدهد و با عشق به خاک پای مریدان و مدیران حضرت بودن. در گوشه ای غریبانه جان دهیم، ولی حجة بن الحسن العسکری علیه السلام بیایند بالای سر ما و بفرمایند: این غریب را که می بینید اگر عالمی را به او می دادی، اداره می کرد.

ما می خواهیم این عشق را در خودمان زنده کنیم و در کنارش آن همه استعداد را پرورش بدهیم. مدیریت را نخواه تا پیدا کنی استعداد هایش را و فهمش را و توانمندی هایش را و لیاقتش را.

در پیروی از فرمان های امام، کم می آوریم...

وقتی می خواهیم امام را بشناسیم، باید بدانیم که امام چگونه امامت می کند؟ اگر بشناسیم چگونه امامت می کند، می توانیم از ایشان تبعیت کنیم، و الا در پی فرمان های حضرت کم می آوریم. اگر بشناسیم «چگونه باید امامت کرد»، قدر یاران امام را می دانیم و حکام زمین (یعنی آن ۳۱۳ نفر) را تمکین خواهیم کرد و از آن ها فرمان خواهیم برد، بلکه آن ها را یاری خواهیم داد.

ما نه تنها باید امام زمان علیه السلام را بشناسیم، بلکه باید شیوه امامت ایشان را هم بشناسیم و بدانیم این شیوه در مدیران پایین تر چگونه اجرا و چگونه تکرار می شود.

باید دانش مدیریتمان را بالا ببریم. این یکی از اولویت‌های زمان ماست. در این صورت، دیگر هرکسی اقدام نمی‌کند که برای پست‌ها در جامعه اسلامی کاندیدا شود؛ چون می‌داند مردم تشخیص می‌دهند که «او این کاره نیست». آن وقت شورای نگهبان هم فقط به صورت حقوقی برخورد نمی‌کند.

مدیریت جامعه به بهای جان مبارک سیدالشهدا علیه السلام

مدیریت جامعه این قدر اهمیت دارد که سیدالشهدا علیه السلام برایش کشته می‌شوند. امام حسین علیه السلام در مقابل کسی قیام کردند که شایسته نبود مدیر جامعه شود. مردم هم از ترس اینکه امام حسین علیه السلام مدیر جامعه شوند، ایشان را کشتند. این قدر فهمشان از مدیریت صحیح و مدیریت یک انسان خوب پایین بود. حالا ببینید فهم مدیریت صحیح برای مردم چقدر اهمیت دارد.^۱ چون مردم فهمی از مدیریت نداشتند و فرقی بین مدیریت امیر مؤمنان علیه السلام و دیگران نمی‌گذاشتند، حضرت زهرا علیه السلام قیام کردند برای افزایش فهم سیاسی مردم. فرق است مدیر جامعه علی بن ابی طالب علیه السلام باشد یا دیگران.

شام غریبان شب یادآوری مسئولیت ما

شام غریبان شام غربت است. یا حضرت زینب علیه السلام، امشب ما از روز قدرت شما و جبهه حق سخن گفتیم. امشب برای غربت شما و اهل بیت گریه می‌کنیم تا فردای ظهور برای فهم قدرت شما و مدیریت شما و نقش آفرینی درست در این مسیر تلاش کنیم.

در مدیریت مهدوی مردم باید بیایند پای کار. نیایند، می‌شود شام غریبان. دو امام قرار شد به کوفه بیایند. یکی در یک قدمی کوفه ماندند و شهید

۱. علیرضا پناهیان، «آمادگی برای ظهور؛ اصلاح مدیریت در خانواده و جامعه»، دسترسی در:

شدند و امام دیگر هم در یک قدمی کوفه مانده اند تا مردم بیایند. مدیریت ولایت بدون نقش آفرینی مردم قدرت و قوام پیدا نمی کند.

امشب چقدر به زینب کبری علیها السلام سخت گذشت خدا می داند. زینب کبری علیها السلام امشب تنها نبودند، اما بی یاور بودند. تنها نبودند، چون خدا با ایشان بود؛ اما بی یاور بود، چون مردم آن روز حق را یاری نکردند. باید در زمان خودمان از حق حمایت کنیم. امروز، شمشیرها کار را تمام کردند، اما امشب اگر نیاییم، اگر پای عهد خود با حجت خدا نایستیم، شام غریبان دوباره تکرار می شود، بی نیاز از شمشیر.

اگر مردم برخیزند، می تواند به صبح ظهور برسد. اما اگر نایستند، فردای دیگری نمی ماند جز تکرار امشب، و امشب، شبی نیست که دوباره طاقت آمدنش را داشته باشیم. روضه امشب روضه سکوت است؛ روضه صدای کودکی که پدرش را گم کرده، و عمه اش را پناهگاه اشک هایش می داند؛ روضه نگاه زینب علیها السلام است وقتی به آسمان نگاه می کنند و زیر لب می گویند: «خدایا، این قربانی را از ما بپذیر... اما مردم را دریاب که اگر باز هم نیایند، ما باز هم تنها خواهیم ماند.»

این بار اگر اشک می ریزیم، باید بپرسیم: جای ما در این صحنه کجاست؟ آیا تماشاگر خیمه های سوخته ایم یا همراه زینب در دفاع از حقیقت؟ شام غریبان آینه فرداست... اگر تصمیم نگرفته باشیم، دوباره باید اشک بریزیم؛ نه فقط برای کودکان داغ دار، بلکه برای ما که هنوز نیامده ایم.







وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ
تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ
لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ
...﴿١٢﴾ الأنفال ﴿١٢﴾...

تبيين،
ادامه راه
جهاد
است...



قدرتمند شدن عامل پیروزی

امام حسین علیه السلام امام پیروزند و جامعه‌ای که به این امام اقتدا کند، نه فقط برای ایشان گریه کند، بلکه تصمیم بگیرد همان مسیر حسینی را پیش برود، باید بداند که اساساً پیروزی بدون قدرتمند شدن امکان ندارد. چه کسی پیروز است؟ کسی که قدرتمند است. چه کسی شکست خورده است؟ کسی که ضعیف است. اگر جامعه قوی شد، شکست برای او معنا ندارد. هرچه شکست خوردیم برای قدرت دشمن نبود، به دلیل ضعف خودمان بود. هر جا دشمن پیروز شد، به دلیل ضعف خودمان بود. شکست و پیروزی با مقوله قدرت و ضعف، مثل طناب، در هم تنیده‌اند.

چه کسانی در کربلا حسین علیه السلام را همراهی کردند و چرا همراهی کردند؟ چه کسانی در کربلا حسین بن علی علیه السلام را تنها گذاشتند و چرا همراهی نکردند؟ شاید برخی از آن‌ها که امام حسین علیه السلام را همراهی نکردند دلشان هم می‌خواست حسین علیه السلام را همراهی کنند، ولی نمی‌توانستند؛ پیرمردهایی در کربلا بودند که گریه می‌کردند، ولی کمک نمی‌کردند؛ می‌گفتند: «خدایا، تو

به حسین کمک کن؛ اللهم انزل نصرک.^۱ خب، نامرد، تو که در کربلا هستی، بلند شو کاری بکن. چرا؟ با زبان بی‌زبانی می‌گوید نمی‌توانم. در مدینه هم پیامبر وقتی ماجرای کربلا را برای مردم توضیح دادند، مردم گریه کردند. حضرت ناراحت شدند و فرمودند: أَتَبْكُونَ وَلَا تَنْصُرُونَهُ؟^۲ گریه می‌کنید، ولی حسین را کمک نمی‌کنید؟

آقا، مگر می‌شود آدم در کربلا باشد و دلش با حسین باشد و نتواند کمک کند؟ بله، خدا نکند ما جزو این دسته از گریه‌کن‌ها باشیم. الهی من بمیرم اگر گریه‌کنی باشم که بگویم شرمنده حسین جان! نمی‌توانم کمک‌تان کنم! دوستان دارم. گریه می‌کنم، ولی نمی‌توانم کمک کنم. مگر امکان دارد؟! بله، مامی خواهیم امشب از این راز سربه مهر پرده برداریم که چطور می‌شود هم دلت با حسین علیه السلام باشد و هم شمشیرت ضد حسین علیه السلام: قُلُوبُهُمْ مَعَكَ وَ سُيُوفُهُمْ عَلَیْكَ.^۳ آخ نمی‌شود هم دلت با حسین علیه السلام باشد و هم شمشیرت به رخ حسین علیه السلام کشیده شود؟ این تعارضی بزرگ است که حل معمای کربلا را سخت می‌کند.

۱. إِنْ أَشِیَاخًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ قُوفُوا عَلَى التَّلِّ یَبْكُونَ وَ یَقُولُونَ: اللَّهُمَّ أَنْزِلْ نَصْرَكَ، قال: قلت: یا أعداء الله ألا تنزلون فتنصرونه (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۳).

۲. أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ أَنَّ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مُحَمَّدٌ اللَّهُمَّ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَ اجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ اللَّهُمَّ وَلَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَ حَاذِلِهِ وَ أَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ وَ احْشُرْهُ فِي أَسْفَلِ دَرَكِ الْحَجِيمِ قَالَ فَصَحَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَتَبْكُونَ وَلَا تَنْصُرُونَهُ ثُمَّ رَجَعَ وَ هُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ مُحَمَّرُ الْوَجْهِ فَخَطَبَ خُطْبَةً ثَانِيَةً مُوجِزَةً وَ عَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعاً اللَّهُمَّ فَكُنْ لَهُ وَلِيًّا وَ تَاصِرًا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي خَلَقْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي وَ أُرُومَتِي وَ مِزَاجَ مَائِي وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِي وَ مُهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ إِنِّي أَنْتَظِرُهُمَا وَ لَا أَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مَا أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَسْأَلُكُمْ عَنْهُ أَسْأَلُكُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ فِي الْقُرْبَى فَانْظُرُوا أَلَّا تُلْفَوْنِي عَدَاً عَلَى الْحَوْضِ وَ قَدْ أَبْغَضْتُمْ عِثْرَتِي وَ قَتَلْتُمْ أَهْلَ بَيْتِي وَ ظَلَمْتُمُوهُمْ وَ اللَّهُ سَرِدٌ عَلَيَّ (مثير الاحزان، ص ۱۹).

۳. دلایل الامامة، ص ۱۸۲.

چگونه یاران حسین علیه السلام پاگیر حسین علیه السلام شدند؟

از آن طرف، شما سربدارانی را در لشکرگاه اباعبدالله الحسین علیه السلام می بینید که ما شاید به صورت روشن و شفاف، خبری از گذشته و حال و احوال آن ها نداشته باشیم و حتی نتوانیم نام و نشان یاران حسینی را به ذهن بسپاریم. بسیاری از این یاران حسینی در تاریخ اسم و رسمی نداشتند، اما ماندند، چه ماندنی. پای حسینشان ماندند. امشب یا اباعبدالله ما را هم پای علمت و مرامت نگه دار. بگذار به پایت بیفتم حسین جان. التماس است کنم ما را هم مثل یاران پای خودت نگه دار. چقدر قشنگ است آدم پاگیر حسین علیه السلام شود؛ مثل آن هایی که شب عاشورا گفتند یا اباعبدالله، مگر می شود پس از شما ما زنده بمانیم؛^۱ یعنی نفسمی حسین جان، جانمی حسین جان. یاران امام حسین علیه السلام جوری پای امامشان ماندند که تا قیامت هرکسی از دوستان اباعبدالله الحسین علیه السلام می آید حسرت زده آن ها خواهد ماند. با دل و زبان، با حسرتی می گویند: یا لَیْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ.^۲ ای کاش! ای کاش! چقدر حسرت خوابیده در این ای کاش! ای کاش ما هم با شما بودیم. مثل شما پای امام مان می ماندیم.

لورفتن یاران امام حسین علیه السلام در کربلا

کربلا یاران امام حسین علیه السلام را لو داد. فاش کرد. چه بلاهایی اند این ها:

۱. جَمَعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام أَصْحَابَهُ وَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لِي أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ آبَرٍّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَأْتُ اللَّهَ عَنِّي [جَمِيعًا] خَيْرًا أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَأَنْظِلُّوْا أَنْتُمْ فِي حِلٍّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَأَبْنَاءُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَلَمْ تَفْعَلْ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ لَا أَرَأَاكَ اللَّهُ ذَلِكَ وَبَدَأَهُمُ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ ثُمَّ تَابَعُوهُ (مثير الاحزان، ص ۵۲).

۲. کامل الزیارت، ص ۲۱۳.

در بلا هم می چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او
انگاری شب عروسی شان است. شما یاران حسین علیه السلام کجا بودید تا حالا؟ اگر بودید پای رکاب امام حسن علیه السلام، کسی جرئت می کرد پای حضرت را مجروح کند؟ اگر شما بودید، می گذاشتید امام حسن علیه السلام مظلوم واقع شوند؟ شخصی گفت اگر حسین علیه السلام یک نصف روز مظلوم بودند، این آقا همه عمرشان را مظلومانه زندگی کردند.^۱ اگر شما بودید، این قدر امام حسن علیه السلام مظلوم می ماندند که سپاهیان شان بگویند معاویه، لب تر کنی، حسن علیه السلام را دست بسته تحویل می دهیم.^۲ یاران حسین علیه السلام، تا حالا کجا بودید؟ البته یاران حسین علیه السلام به موقع رسیدند؛ ما دیر رسیدیم.

بسیاری از یاران حسین علیه السلام بی نام و نشان اند، ولی اگر بخواهیم همه خوبی های آن ها را که در کربلا تجلی کرده در یک جمله بیان کنیم و به ذهن بسپاریم، بی شک قوی بودن است. رمز حسینی شدن و حسینی ماندن قوی بودن است.

قوی بودن؛ مهم ترین ویژگی یار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف

تا قوی نشویم، حسینی نمی شویم؛ هرچند دم از حسین علیه السلام بنزیم. تا قوی نشویم، به درد امام زمانمان نمی خوریم. چرا کالبدشکافی کردیم دل نورانی یاران اباعبدالله الحسین علیه السلام را؟ چون یاران مهدی صاحب زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف مثل یاران حسین بن علی علیه السلام هستند. بعد شما می بینید مهم ترین ویژگی یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را چه چیزی بیان می کنند؟ آیا یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف را به مهربانی

۱. صلوات خطاب به امام حسن علیه السلام: عِشْتَ مَظْلُوماً وَ مَضَيْتَ شَهِيداً (مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۴۰).
۲. کَتَبَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَى مُعَاوِيَةَ بِأَنَّا مَعَكَ وَإِنْ شِئْتَ أَخَذْنَا الْحَسَنَ وَ بَعَثْنَاهُ إِلَيْكَ ثُمَّ أَغَارُوا عَلَى قُسْطَاطِهِ وَ ضَرَبُوهُ بِحِزْبَةٍ فَأَخَذَ مُجْرَوحاً (الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۸۶).

معرفی می‌کنند؟ نه، پس به چه چیزی معرفی می‌کنند؟ به قوت و قدرتی که در آن‌ها هست.^۱ البته وقتی قوی شدیم، مهربان هم می‌شویم. مهربانی شاخص اصلی نیست. قوت و قدرت شاخص است. پس، معلوم می‌شود این قوت و قدرت اشتراک حسینی شدن و ماندن پای رکاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. منتظر حقیقی به دنبال قوی شدن است.

ما باید قوی شویم تا حسینی بمانیم و زمینه‌ساز ظهور شویم؛ زیرا عنصر کلیدی در شخصیت یاران آخرین امام قوت و قدرت است. امروز هم کلید رفع مشکلات ما همین قوی شدن است. بنابراین، گذشته و آینده و وضعیت حال ما بستگی شدیدی دارد به قوی شدن ما.

دین برنامه‌ای برای قوی شدن

اتفاقاً دین برنامه‌ای است برای قوی شدن. عمل به هر دستور دینی ما را به قدرت می‌رساند و قوی‌ترمان می‌کند. اساساً دین ما را به قدرت می‌رساند. مهم‌ترین اثر تقوا، که جان دستورهای دینی ماست، قدرتمند شدن انسان است. فرمودند: **مَنِ اتَّقَى اللَّهَ عَاشَ قَوِيًّا**.^۲ الهی، دورت بگردم؛ دور واقعیتی به نام قدرتی بگردم که بر اثر دین دار شدن می‌آید. با این ادبیات با بچه‌هایمان حرف بزنیم. بچه‌ها عاشق قدرت اند. بعد ببینیم چطور دین‌دار خواهند شد. پس از هر عبادت و هر دستور دینی بگردیم ببینیم قوی شدیم یا نه. الان این نماز را خواندم، قوی شدم؟ فرمود نمازی که تو را از منکرات بازدارد نماز نیست. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: **لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يُطِيعِ الصَّلَاةَ وَ طَاعَةُ الصَّلَاةِ أَنْ**

۱. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَزْبَعَيْنِ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا (الخصال، ج ۲، ص ۵۴۱).

۲. الدعوات، ص ۲۹۲.

تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^۱ چرا نماز نیست؟ چون تو را قوی نکرد مقابل گناه. تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ نبود. قدرت بازدارندگی به تو نداد. آدم قوی به نامحرم نگاه نمی‌کند. مثل آب خوردن، از نگاه به نامحرم عبور می‌کند. فرمودند: «قوی کسی است که قلع و قمع می‌کند لذتش را»؛ الْقَوِيُّ مَنْ قَعَّ لَذَّتَهُ^۲. این‌ها الفبای دین‌داری است که هر مادری به فرزندانش باید آموزش دهد.

چرا دین با شهوت رانی مخالف است؟ چون شهوت رانی آدم‌ها را ضعیف می‌کند. عجیب است. قدرت لذت برای کم می‌شود. از آن سو فرمودند: ریشه شهوت رانی ضعیف بودن است: إِنْ مَا تَكُونُ الشَّهَوَاتُ مِنْ ضَعْفِ الْقَلْبِ^۳. اگر کسی قوی شد، مهربان می‌شود، دل سوز همه عالم می‌شود، می‌شود سردار سلیمانی. آقای خانه، وقتی در خانه داد می‌زنی، می‌دانی که داد زدن یعنی اظهار ضعف، نه اظهار قوت و قدرت؟ آدم‌های ضعیف در خانه داد می‌زنند. با داد و هوار خود را لو می‌دهند، ضعف خود را نشان می‌دهند. برعکس، آقای قوی در خانه آرام است. می‌تواند خشمش را بخورد. می‌دانی خوردن خشم چقدر سخت است؟ پهلوانی می‌خواهد خوردن خشم فرمودند: آدم قوی أَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ^۴.

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۹۸.

۲. عیون الحکم، ص ۴۵.

۳. تنبیه الخواطر، ص ۱۳۵.

۴. ریشه عصبانیت ضعف روحی است. در این باره به این روایات مراجعه کنید: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: قَالَ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى علیه السلام: أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشَدُّ؟ قَالَ أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالُوا بَلَى نَنْقِي غَضَبَ اللَّهِ؟ قَالَ بَلَى لَا تَغْضَبُوا قَالُوا «وَمَا بَدَأَ الْغَضَبُ؟» قَالَ الْكِبَرُ وَالتَّجَبُّرُ وَخَفَرَةُ النَّاسِ (الخصال، ج ۱، ص ۶)؛ «حواریان به عیسی بن مریم علیه السلام گفتند: "ای آموزگار خوبی، به ما بگو که سخت‌ترین چیزها چیست؟"

قدرت بازدارندگی با قوی شدن

قرآن برای قوی شدن یک پیشنهاد ویژه دارد. قرآن رسماً به ما می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ»؛^۱ تا می‌توانید، امکانات درونی و بیرونی خود را تقویت کنید. قوی شوید و امکانات قدرتمند شدن خودتان را تقویت کنید؛ آن قدر که گرگ‌ها جرئت دریدن پیدا نکنند، بلکه بترسند. البته گرگ‌های داخلی هم که لباس میش به تن کرده‌اند از شما حساب می‌برند. امروز می‌بینیم که گرگ‌های جهان، چون اسرائیل و آمریکا، چه درندگی‌هایی که در غزه نمی‌کنند، و اگر دستشان به ما برسد، بدتر از آنچه بر سر مردم غزه آوردند، بر سر ما خواهند آورد.

ما باید تجهیزات دفاعی خودمان را تقویت کنیم تا به جایی برسیم که تجهیزات و امکانات «قدرت بازدارندگی» داشته باشند. قدرت بازدارندگی مهم‌تر از قدرت پاسخ‌دهی به دشمن است. قدرت بازدارندگی کلمه کلیدی است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: مَا غَزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذُلُّوا؛^۲ «به هیچ قومی در خانه‌اش حمله نمی‌شود، مگر اینکه خوار شود»؛ یعنی باید دست پیش بگیریم و دشمن را آن قدر از خودمان بترسانیم که حتی جرئت حمله از دور را هم نداشته باشد؛ چه رسد به ورود به خانه. مکان شروع درگیری

فرمودند: "سخت‌ترین چیزها خشم خداست." گفتند: "به چه وسیله می‌توان از خشم خدا در امان ماند؟" فرمودند: "به اینکه خود خشم نگیرید." گفتند: "خاستگاه خشم چیست؟" فرمودند: "تکبر و گردن‌فرازی و کوچک شمردن مردم." عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لَذَلَّةٌ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ (کافی، ج ۲، ص ۳۱۲)؛ «هیچ مردی متکبر یا زورگو نمی‌شود، مگر به سبب حقارتی که در ضمیر خود احساس می‌کند.»

۱. انفال، ۶۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

را در مرزهای دشمن قرار بده، نه مرزهای خودت. این همان معنای قدرت بازدارندگی است. ما امروز به برکت همین منطق قرآنی و علوی کاری کرده‌ایم که دشمن نه در مرزهای ما، که در مرزهای خودش، نگران حضور ماست. حزب‌الله در لبنان و آمادگی جبهه مقاومت در منطقه نشانه‌هایی از قدرت بازدارندگی است که دشمن را تا پشت دیوارهایش عقب رانده است. این یعنی امنیت ما فقط در سایه دعا و ایمان نیست، بلکه در گرو قدرتی است که دشمن آن را می‌بیند، از آن حساب می‌برد و عقب می‌نشیند.

قدرت بازدارندگی فقط نظامی نیست

کاری کنیم دشمن از ما حساب ببرد و بگوید: «نمی‌توان به این‌ها نزدیک شد. مبادا ضربه‌ای از جانبشان بخوریم.» احساس امنیت را از دشمن بگیریم. چگونه؟ با بالا بردن قدرت ایمانمان؟ بله. خدا در اینجا می‌فرماید: امکانات بازدارندگی‌تان را افزایش دهید؛ چراکه این دیدنی‌تر است و دشمن براساس آن تصمیم می‌گیرد.

قدرت اقتصادی از مصادیق قدرت بازدارندگی

قدرت بازدارندگی فقط نظامی نیست؛ گاهی اقتصادی است. اگر امروز دشمن از راه تحریم به ما آسیب می‌زند، باید آن قدر توان اقتصادی‌مان را تقویت کنیم که از تحریم ما منصرف شود. راه تقویت اقتصاد چیست؟ مردمی کردن آن؛ نقش‌آفرینی هریک از ما در مراحل متفاوت، از تولید تا مصرف و مدیریت خرید. در این صورت، دشمن از اقتصاد ما خواهد ترسید. «اقتصاد مقاومتی» سال‌هاست روی میز دولت‌هاست، اما دولت‌ها کمترین اهتمام را به آن داشته‌اند. ما برای قوی کردن اقتصادمان باید به نقش‌آفرینی مردم از مدرسه تا بازار فکر کنیم. آن‌گاه است که دشمن پا پس

می‌کشد و عقب می‌نشیند. گرگ‌ها زبان قدرت را می‌فهمند، نه لب‌خند و التماس را.

قدرتی از جنس تبیین و روشننگری

قدرت فقط در اسلحه و تانک خلاصه نمی‌شود. مآگاهی آن قدر در هیاهوی درگیری‌های فیزیکی غرق می‌شویم که فراموش می‌کنیم بسیاری از پیروزی‌ها، نه در میدان جنگ، بلکه در میدان اندیشه رقم خورده‌اند؛ میدان‌هایی که گلوله ندارد، اما کلمه در آن از شمشیر بُرنده‌تر است؛ جنگی که در آن تیر از لحن می‌آید و سپر فهم و روشننگری است.

امروز اگر جبهه‌ای به نام حق باقی مانده، به دلیل وجود همان‌هایی است که بعد از ظهر عاشورا سکوت نکردند. نه زینب کبری (ع) و نه امام سجاد (ع)، هیچ‌یک، میدان را خالی نکردند. دشمن پیروز صحنه بود، اما آن‌ها با سخن قدرت ساختند. خطبه‌هایی که تخت یزید را لرزاند؛ سخنانی که خواب راحت را از چشم کوفه و شام ربود. آن روز، تحلیل، بصیرت و تبیین جای شمشیر را گرفت.

قدرت واقعی این است؛ اینکه وقتی دشمن با خنجر آمده است، ما با آگاهی مقاومت کنیم؛ وقتی با تحریف آمده است، ما با تبیین بایستیم. ما گمان می‌کنیم که عاشورا فقط در نهر و میدان تمام شد، اما عاشورا در بازار شام تازه آغاز شد. هر جا که یکی از اهل بیت لب گشود، تیر خلاص بر پیکر باطل زده شد. این یعنی قدرت نرم، قدرت کلمه، قدرت فهم.

امروز هم دشمن همان کار را می‌کند، نه با نیزه، بلکه با رسانه، نه با شمشیر، بلکه با روایت دروغ. مقابله با این روایت‌ها آمادگی می‌خواهد. باید نسلی تربیت شود که بتواند روی پای خودش بایستد. نه دروغ بخرد، نه دروغ

بیافد. این نسل با تحلیل و آگاهی ساخته می شود، با خطبه های امروزی، با منبرهای هوشمند، با جهاد تبیینی که امت را بیدار نگه دارد.

سه وظیفه اصلی ما برای قوی شدن؛ اول: جهاد تبیین

پس، امروز سه کار اصلی پیش روی ماست: اول، جهاد تبیین؛ یعنی فهمیدن و فهماندن؛ دوم، جهاد آمادگی؛ یعنی تقویت زیرساخت فکری و اخلاقی برای مقاومت؛ سوم، جهاد استقامت؛ یعنی ایستادن در میانه فشارها، بدون عقب نشینی.

اگر این سه ضلع نباشد، عاشورا می شود یک اتفاق عاطفی بی ثمر؛ اما اگر باشد، عاشورا می شود الگوی ایستادگی. امروز عاشورا به ما می گوید: فقط تماشا نکن. آماده شو؛ چون حسین، نیاز به تماشاگر ندارد؛ نیاز به همراه دارد، به کسی که بداند کجا ایستاده و چرا ایستاده است. این همان قدرتی است که از کلمه آغاز، و به قیام ختم می شود.

جهاد تبیین از جنس جهاد زینبی

جنس جهاد زینب کبری علیها السلام جهاد تبیین بود. حضرت زینب علیها السلام تمام تلاششان را کردند تا با بیان خودشان، تبیین کنند و اذهان و دل ها را روشن سازند. ما مدیون جهاد تبیینی حضرت زینب علیها السلام هستیم. اگر آن جهاد با عظمت زینبی نبود، الان حقیقتی از حقایق عاشورا به دست ما نمی رسید.

دستگاه تبلیغاتی دشمن تمام تلاشش را کرد حقایق را وارونه کند: نوه پیغمبر را خارج از دین معرفی کرد. آن قدر قوی کار کرد که خون پسر و دختر پیغمبر را حلال کرد و کاری کرد مردم قربه الی الله به اباعبدالله الحسین علیه السلام جسارت و اهانت کنند. در چنین وضعیتی، چطور ورق برگشت؟ چه کسی ورق را برگرداند؟ زینب کبری علیها السلام با جهاد تبیین.

در فرهنگ اموی، روز عاشورا شد روز شادی. الان هم در بخشی‌هایی از سوریه این ذهنیت غلط هست. حتی در بعضی کشورهای آفریقایی این ذهنیت غلط هست. به نظر شما، اگر جهاد تبیین حضرت زینب علیها السلام نبود، ما الان می‌دانستیم باید برای امام حسین علیه السلام عزاداری کنیم؟

جهاد تبیین جهاد کبیر است

در تقسیم‌بندی دیگری، ما سه نوع جهاد داریم: یکی جهاد اصغر، یعنی مبارزه با هوای نفس؛ دیگری جهاد اکبر، یعنی مبارزه با دشمن بیرونی و مانع بیرونی پیشرفت مادی و معنوی؛ جهاد سوم، که اصلاً قابل مقایسه با این دو جهاد قبلی نیست، جهاد کبیر نام دارد. حالا جهاد کبیر کدام جهاد است؟ جهاد کبیر از جنس جهاد تبیین است. خداوند متعال به پیامبرش فرمود با قرآن، با کفار جهاد کبیر انجام بده: «وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»؛^۱ یعنی تمام تلاش خودت را بکن به وسیله قرآن با آن‌ها مقابله کنی. حالا قرآن چیست؟ قرآن کتاب تبیین است. فرمود: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»؛^۲ «ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که تبیین‌کننده همه چیز است.» خدا به پیامبرش می‌فرماید با این قرآن، که کتاب تبیین است، با کفار جهاد کن. این می‌شود جهاد کبیر.

جهاد تبیین؛ جهادی که بر زنان هم واجب است

اگر بخواهیم قدر و عظمت زینب کبری علیها السلام را بدانیم، اول باید این جهاد کبیر، یعنی جهاد تبیین، را بشناسیم. اگرچه از زینب کبری علیها السلام جهاد با شمشیر برداشته شده، جهاد با زبان و بیان از ایشان برداشته نشده است. ذوالفقار ایشان زبان‌شان است که حقایق را تبیین می‌کند.

۱. فرقان، ۵۲.

۲. نحل، ۸۹.

شیطان و دوستانش، جهاد تزیین دارند

گمان می‌کنیم حق و حقیقت روشن است و نیازی به روشنگری ندارد. این طور نیست. بسیاری از مردم ما الان به روشنی دین و حق و حقیقت آشنا نیستند. همان طور که ما مأموریم به جهاد تبیین، دشمنان هم مأمورند به جهاد تزیین و تزویر. دشمنان منافع بشر تمام تلاش خود را می‌کنند؛ همان طور که شیطان وحی کرد به دوستانش و قسم خورد تزیین می‌کند. گفت خدایا، ﴿لَا تُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا تُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾. گفت اول تزیین می‌کنم، بعد فریب می‌دهم و آن‌ها را از راه و هدف دور می‌کنم. بنابراین، مهم‌ترین ابزار نظام سلطه ابزار تبلیغات است. چیزی که الان از آن تعبیر می‌شود به حکمرانی سایبرنتیک، حکمرانی مجازی، گاهی باطل را زیبا جلو می‌دهد و حقیقت را وارونه می‌کند. حرف درست و غلط را با هم قاطی می‌کند. مخاطب نشسته است پای ماهواره و پای فضای مجازی، گمان می‌کند او راست می‌گوید، حرف او را حقیقت می‌بیند.

در چنین فضایی وظیفه ما چیست؟ آیا دست روی دست بگذاریم و ببینیم شیطان و دوستانش چه می‌کنند؟ یا ما هم مأموریم به جهاد تبیین؟ اگر آنجا جهاد تزیین و تزویر است، اینجا جهاد تبیین لازم است.

جهاد با قرآن زینب کبری علیها السلام

جهاد زینب کبری علیها السلام جهاد تبیین بود، مأموریتی که از روز اول به ایشان سپرده شده بود. نقلی هست که سند قوی ندارد، اما اصل حرف درست است. در کتاب اهل البيت فی المصبر، این جریان نقل شده است. حضرت زهرا علیها السلام با زینب کبری علیها السلام در کودکی ایشان صحبت می‌کردند و درحالی که

می خندیدند و همزمان اشک در چشمانشان حلقه زده بود، برای زینب علیها السلام دعا می کردند و می فرمودند خدا در تو خیر قرار دهد ای زینب و در فرزندان پاک و باتقویت نیز. ای دخترم، انگار دارم به تو نگاه می کنم و می بینم تو را که داری از حقی که خورده شده است دفاع می کنی با منطقی فصیح و زبان عربی روشن: جَعَلَ اللَّهُ فِيكَ الْخَيْرَ يَا زَيْنَبُ، وَفِي أَبْنَائِكَ الْبَرَّةَ الْأَتْقِيَاءَ، وَكَأَنِّي يَا ابْنَتِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ وَأَنْتِ تُدَافِعِينَ عَنِ الْحَقِّ الْمَهْضُومِ، يَنْطِقُ فَصِيحٌ وَ لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ^۱.

زینب کبری علیها السلام با قرآن مقابل یزید ایستادند و جهاد کبیر تبیین خودشان را در آن خطبه های تبیینی آغاز کردند. یکی از آیاتی که حضرت زینب کبری علیها السلام با آن جهاد تبیین کردند این آیه است: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ خَيْرًا لِّنَفْسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيَزِدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»^۲ «آن ها که کافر شدند [و راه طغیان پیش گرفتند] تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است؛ ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه برگناهان خود بیفزایند و برای آن ها عذاب خوارکننده ای [آماده شده] است.»

جالب اینجاست که زینب کبری علیها السلام جهاد تبیین را از خود یزید شروع می کنند: یزید، گمان نکن اگر دوروز قدرت دست توست و خدا به تو فرصت داده، این برای تو خیر است. نه، این فرصت دهی خدا برای تو شر و به ضرر توست. بعد یک قاعده هستی شناسانه می فرمایند باز از قرآن که خدا به جریان باطل فرصت می دهد تا جرم و جنایتشان بیشتر شود برای اینکه عذاب بیشتری شوند.

۱. اهل البيت في مصر، ص ۱۸۷.

۲. آل عمران، ۱۷۸.

زینب کبری علیها السلام اول دل یزید را خالی کردند، بعد دل مردم را روشن ساختند. مردم شام دین را از معاویه گرفته بودند و از دین رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام خبری نداشتند. حضرت زینب علیها السلام مردم را روشن کردند.

حق پرست باش و باطل ستیز!

پیش از این آیه، یک آیه دیگر را هم در مقام جهاد تبیینی تلاوت، و ترفند دشمن را رو کردند: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْاى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»^۱؛ «سپس، سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند.» ریشه روحی و روانی دشمنی یزید با اهل بیت علیهم السلام را مطرح کردند. فرمودند یزید، می دانی چرا آیات الهی، یعنی اهل بیت، را تکذیب می کنی؟ مسخره می کنی؟ ریشه آن بدی هایی است که در وجود و رفتار تو هست.

گاهی در مقام جهاد تبیین باید بیش از اینکه به سؤالات طرف مقابل جواب دهیم، به ریشه روانی این سؤال پردازیم. ما می خواهیم ذهن او را روشن کنیم، درحالی که دل او تاریک است.

ما الان در فضای مجازی همیشه به دنبال دفاع از حقیقت، اما نمی توانیم به باطل یورش ببریم، باطل را به چالش بکشیم، باطل را وادار به عکس العمل کنیم. بعضی حق پرست اند، اما باطل ستیز نیستند. چطور می شود آدم حق پرست باشد، ولی باطل ستیز نباشد؟

آیه سوم که زینب کبری علیها السلام در مقام جهاد تبیین استفاده کردند این آیه بود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۲؛ «[ای پیامبر،] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته

۱. روم، ۱۰.

۲. آل عمران، ۱۶۹ و ۱۷۰.

شدند مردگان اند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.»
معنای این آیه را می دانیم؟ یعنی یزید، تو قاتل هستی و اباعبدالله
الحسین علیه السلام شهید شده اند. مردم شام آن روز این طور گمان نمی کردند. مقام
معظم رهبری تأکید می کنند نباید جای شهید و جلاد عوض شود. دقیقاً سال
۶۱ هجری این اتفاق افتاده بود. نبینید امروز اباعبدالله الحسین علیه السلام در ذهن و دل
ما شهید و سید شهدا هستند. این ها همه محصول جهاد تبیین زینب کبری علیها السلام
است. الان جوامعی که بیشترین ظلم را در حق بشر می کنند خودشان را طرف دار
حقوق بشر جامی زنند. اینجا جهادی شبیه جهاد زینب کبری علیها السلام نیاز است.

چگونگی جهاد تبیین زینبی

یزید گمان می کرد جریان شهادت ابی عبدالله علیه السلام، قتل امام حسین علیه السلام، برگ
برنده اوست و کار اهل بیت علیهم السلام را یکسره کرده است. حضرت زینب علیها السلام در
ادامه فرمودند یزید، هر تلاشی می خواهی انجام بده. به خدا قسم، نمی توانی
ما را نابود کنی و قدرتت هم رو به افول است: **يَوْمَ كَذَّيْنَكَ وَاجْهَدْ جُهْدَكَ فَوَ**
اللّٰهِ الَّذِي سَرَفْنَا بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ وَالنُّبُوَّةِ وَالْإِنْتِخَابِ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَلَا تَبْلُغُ
غَايَتَنَا وَلَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا يَرْحُصُ عَنْكَ عَارِضًا وَهَلْ رَأَيْتَ إِلَّا فَنَدٌ وَأَيَّامُكَ إِلَّا
عَدَدٌ وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ^۱

یکی از جهادهای تبیینی که امروز ما می توانیم با اقتدا به زینب کبری علیها السلام
انجام دهیم، تبیین قدرت حق، بقای همیشگی حق و حقیقت، و تبیین افول
و ضعف باطل است. بسیاری الان هم باور ندارند افول قدرت آمریکا و قدرت
جمهوری اسلامی را. این افول و آن قدرت گرفتن قابل اندازه گیری است. حرف
غیب و روی هوا نیست. آمارهای علمی و نظریه پردازی های بزرگ می گویند
روزهای افول آمریکاست، اما هنوز بعضی جریانات سیاسی از قدرت آمریکا

حرف می‌زنند و مردم را فریب می‌دهند. یکی از عرصه‌های تبیین، جهاد تبیین، اینجاست. مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم فرمودند که جوانان مسئول‌اند در برابر تلاش دشمن برای ناامید کردن مردم امید را زنده کنند و هرگاه دشمن دستاوردهای انقلاب را تحریف یا انکار می‌کند، با روشنگری حقیقت را آشکار سازند.

امام سجاد علیه السلام علم‌دار جهاد تبیین

امام سجاد علیه السلام به همراه عمه‌جانشان، زینب علیها السلام، در یک جنگ تمام‌عیار شروع به تبیین حق و حقیقت کردند.

در شام پیرمردی خودش را به امام سجاد علیه السلام رساند و گفت: «خدا را سپاس که شما را کشت و مردمان را از شر شما آسوده ساخت و پیشوای مؤمنان، یزید بن معاویه، را بر شما پیروز کرد.»

امام فرمودند: «ای پیرمرد، آیا قرآن تلاوت کرده‌ای؟»
پیرمرد گفت: «آری.»

امام فرمودند: «آیا این آیه را خوانده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛^۱ ای پیامبر، به مردمان بگو من در برابر تلاش‌هایی که برای هدایت شما انجام داده‌ام، پاداشی نمی‌خواهم جز اینکه خویشان مرا دوست بدارید؟»
- آری، خوانده‌ام.

- مقصود این آیه از خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله ما هستیم.

سپس، امام فرمودند: «ای پیرمرد، آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿وَأَتِذَا الْقُرْآنُ حَقَّهُ﴾؛^۲ حق خویشاوندان و نزدیکان را پرداخت کن؟»^۲

۱. شوری، ۲۳.

۲. اسراء، ۲۶.

پیرمرد گفت: «آیا شما یید "ذی القربی" و خویشاوند پیامبر ﷺ؟»
 - بلی، ما هستیم. آیا سخن خدا را در قرآن خوانده‌ای که فرموده است:
 ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾؛^۱ «آنچه غنیمت
 به چنگ می‌آورید یک پنجم آن برای خدا و رسول و نزدیکان اوست»؟
 - آری، خوانده‌ام.

- مقصود از ذی القربی در این آیه نیز ما هستیم؛ و آیا این آیه را تلاوت
 کرده‌ای: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛^۲
 «همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه از شما اهل بیت زدوده شود
 و شما را به گونه‌ای بی‌مانند پاک کند.» ای مرد شامی، آیا در میان مسلمانان
 کسی جز ما، «اهل بیت رسول خدا ﷺ» شناخته می‌شود؟

مرد شامی از سخنانش اندوهگین شد. دستش را بالا برد و گفت:
 «خدایا، به سوی تو باز می‌گردم، خدایا، به سوی تو باز می‌گردم، خدایا، به سوی
 تو باز می‌گردم از دشمنی خاندان پیامبر و بیزاری می‌جویم و به سوی تو رو
 می‌آورم از کشندگان خاندان پیامبر ﷺ. من روزگاران دراز قرآن خواندم، ولی
 تا امروز مفاهیم و معارف آن را درک نکرده بودم.»^۳

گمان نکنیم همه چیز پس از کربلا گل و بلبل بوده است و همه مردم
 حقیقت مظلومیت اباعبدالله الحسین ﷺ را درک کرده بودند. حتی در شهر
 مدینه، که محل زندگی امام حسین ﷺ است، امام حسین ﷺ در بین این
 مردم نفس کشیده‌اند، با همین مردم زندگی کرده‌اند، می‌بینیم بعضی پس از
 کربلا تردید ایجاد می‌کردند، می‌آمدند به همسر حضرت زینب ﷺ می‌گفتند
 ما اجرای کربلا تفصیر امام حسین ﷺ است. عبدالله جوابشان را می‌داد.

۱. انفال، ۴۱.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. الملهوف، ص ۲۱۱.

در چنین شرایطی، امام سجاد علیه السلام با گریه کردن مظلومیت ابا عبد الله الحسین علیه السلام را تبیین کردند. گریه یعنی تبیین. این گریه معنا دارد. اگر قیام توابین شکل گرفت، اگر قیام های پس از کربلا شکل گرفت، همه مرهون تبیین امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام بود.



محتوای مخصوص محفل خودتان را اینجا بسازید!

فهرست منابع

الف) كتب

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، لبنان، بیروت، دار صادر، چاپ: سوم، ۱۳۸۵ق.
۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، لبنان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۲۰ جلد، بی تا.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ایران، قم، جامعه مدرسین، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ایران، تهران، نشر جهان، چاپ: اول، ۱۳۷۸ق.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ایران، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ: دوم، ۱۴۰۵ق.
۷. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عدة الداعی و نجاح الساعی، ایران، قم، دارالرضی، چاپ: اول، ۱۴۰۷ق.

۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ایران، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن قولویه، محمد بن حسن، کامل الزیارات، ایران، قم، دارالکتب الاسلامیة، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.
۱۰. امام خمینی رحمته الله علیه، صحیفه امام، ایران، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۱۱. امام سجاد علیه السلام، صحیفه سجادیه، ایران، قم، دارالکتب الاسلامی، چاپ: متعدد.
۱۲. شهید اول (محمد بن مکی)، اللمعة الدمشقية، همراه با شرح شهید ثانی، ایران، قم، دارالهجرة، بی تا.
۱۳. صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ایران، قم، منشورات الاعلمی، بی تا.
۱۴. شعیری، محمد بن محمد، الجامع الأخبار، عراق، نجف، مطبعة حیدریة، چاپ: اول.
۱۵. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الدعوات، ایران، قم، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریک، چاپ: اول، ۱۴۰۷ق.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ایران، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ق.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، لبنان، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۱۰ جلد، ۱۴۰۳ق.
۱۸. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ایران، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ: اول، ۱۴۱۳ق.
۱۹. مفید، محمد بن محمد، الامالی، ایران، قم، دارالمفید، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ق.

۲۰. متقی هندی، علی بن حسام‌الدین، **کنز العمال**، لبنان، بیروت، مؤسسه الرسالة، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ق.
۲۱. محمدی ری‌شهری، محمد، **میزان الحکمه**، ایران، قم، دارالحديث، چاپ: اول، ۱۳۶۲ش.
۲۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات ألفاظ القرآن**، ایران، قم، دارالمعرفة، چاپ: سوم، ۱۴۱۲ق.
۲۳. شریف رضی، **نهج البلاغه**، ایران، قم، هجرت، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.
۲۴. صفارقمی، محمد بن حسن، **بصائر الدرجات**، ایران، قم، منشورات الاعلمی، بی‌تا.
۲۵. طبری، محمد بن جریر، **دلائل الامامة**، ایران، قم، دارالسرور، چاپ: اول، ۱۴۱۳ق.
۲۶. طباطبائی، محمدحسین، **ترجمه تفسیر المیزان**، ایران، قم، جامعه مدرسین، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ: پنجم، ۱۳۷۴ش.
۲۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، **غرر الحکم و درر الکلم**، ایران، قم، دارالکتاب الاسلامی، چاپ: دوم، ۱۴۱۰ق.
۲۸. طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج**، ایران، قم، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۹. ورام بن ابی فراس، **تنبيه الخواطر (مجموعة ورام)**، ایران، قم، انتشارات فقیه، چاپ: اول، ۱۴۱۰ق.
۳۰. خصیبی، حسین بن حمدان، **الهدایة الكبرى**، لبنان، بیروت، دارالمحجة البيضاء، چاپ: اول، ۱۴۲۷ق.

ب) منابع اینترنتی

۳۱. خبرگزاری فارس - سند راهبرد امنیت ملی آمریکا درباره ایران.
۳۲. خبرگزاری فارس - اسرائیل هشتادسالگی خود را نمی‌بیند.

۳۳. خبرگزاری جمهوری اسلامی - ضریب هوشی ایرانیان.
۳۴. روزنامه کیهان - قدرت ایران و آمریکا.
۳۵. روزنامه کیهان - تحلیل سیاسی.
۳۶. میدل ایست نیوز - فقر در اسرائیل.
۳۷. کانال شهید محمد مهدی لطفی نیاسر در ایتا.
۳۸. پایگاه بیانات امام خامنه‌ای.
۳۹. پایگاه صحیفه امام خمینی.
۴۰. وبسایت رسمی علیرضا پناهیان.



این کتاب، نه فقط مروری بر وقایع عاشورا، بلکه بازخوانی یک پیروزی تاریخی است؛ از دل خون و شمشیر، به قلب تمدن مقاومت. «پیروز تاریخ» روایتی راهبردی و قرآنی از پیروزی جبهه حق از عاشورا و تداوم آن در جبهه امروز مقاومت اسلامی.

این کتاب تلاشی است برای عبور از سطح حادثه و رسیدن به لایه‌های پنهان منطق قیام و روایت‌گر نبردی است که فراتر از یک روز و یک سرزمین، برای ترسیم نقشه‌ای جهانی از ایستادگی و امید طراحی شد. با «پیروز تاریخ»، عاشورا را از نو ببینیم؛ امامی پیروز و امتی سرافراز و بر خط پیروزی.



زندگی با آیه‌ها

پیش تبیین و حفظ آیه‌های قرآن

